انتشارات محسن
Mohsin Publications



تاریخ مختصر
پنج دهه افغانستان

تاریخ مختصر
پنج دهه افغانستان

تدوین: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: جوزا ۱۳۹۳- جون ۲۰۱۴

فهرست

نگاهی کلی

افغانستان در قلب آسیا موقعیت داشته و کشوریست محاط به خشکه. افغانستان حدفاصل آسیای میانه، جنوب غربی آسیا و خاور میانه می‌باشد. کشور ما با مساحت ۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر، با پاکستان در شرق و جنوب، با ایران در غرب، با تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان در شمال و با چین در شمالشرق هم سرحد است. پایتخت افغانستان کابل است. کشور ما دارای ۳۴ ولایت است که هر ولایت دارای یک مرکز و چندین ولسوالی می‌باشد.

افغانستان بطور اوسط ۱۲۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد. یکی از کشورهایست که بیشترین کوه‌های دنیا در آن موقعیت دارد. سلسله کوه‌های مرتفع هندوکش ستون فقرات آن را می‌سازد که از شمالشرق به طرف جنوب‌غرب در حدود ششصد کیلومتر امتداد دارد.

در اثر جنگ و ناآرامی در چهار دهه اخیر آمارگیری نفوس به شکل معیاری آن صورت نگرفته است، بناءً در تعداد دقیق نفوس افغانستان اختلاف فاحش وجود دارد. بعضی از منابع نفوس افغانستان را در سال ۱۳۶۸ حدود ۳۱ ملیون نشان می‌دهند در حالی که منبع دیگر به ۲۸,۵ ملیون نفوس اشاره دارد و منبع سومی ۲۵ ملیون را تصدیق می‌کند.

در افغانستان ملیت‌ها و اقوام مختلف طی قرن‌ها با هم زندگی کرده‌اند. مهمترین آن‌ها پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، بلوچ، قرقیز، گوجر و پامیری می‌باشند. این اقوام به زبان‌ها و لهجه‌های مختلف صحبت می‌نمایند. بر اساس آمار چهل زبان و گویش متفاوت در افغانستان مروج است.

۹۹ درصد مردم افغانستان مسلمان هستند و یک فیصد دیگر را هندوها و سیک‌ها تشکیل می‌دهند. قبل از جنگ جهانی دوم تعدادی از یهودها هم در افغانستان زندگی داشته‌اند، اما بعد از تشکیل کشور اسرائیل در ۱۹۴۸ اکثریت به آن جا رفته و متباقی معدود فامیل‌های یهود بعد از تجاوز روس‌ها به اسرائیل و یا کشورهای اروپایی پناه برده‌اند.

حضور اقوام مختلف در یک سرزمین اکثرا نمایندگی از تعدد و گوناگونی فرهنگ و در عین‌حال پربار بودن فرهنگ جمعی آن می‌کند که در کشور ما هم همین گونه بوده است. اقوام افغانستان با تمام تفاوت‌های فرهنگی در طول تاریخ در صلح و صفا باهم زیسته‌اند و از همه مهمتر که از سرزمین شان در برابر اشغال خارجی متحدانه دفاع کرده‌اند. اما در مقاطعی از تاریخ، حاکمان جنایتکار و باداران خارجی شان برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، مردم ما را زیر نام قوم، ملیت و زبان به جان هم انداخته و یا اعمال ننگ‌آوری را انجام داده‌اند که

باعث تشدید اختلافات قومی شده است. به عنوان مثال می‌توانیم از جنایاتی یاد کنیم که امیر عبدالرحمن خان (شاه دست‌نشانده انگلیس) علیه هموطنان هزاره ما انجام داد و یا خیانتی که تنظیم[1]های جهادی[2] در دو دهه اخیر مرتکب شدند و تضادهای قومی، زبانی و سمتی را به اوجش رسانید.

۳۹ در صد خاک افغانستان را کوه‌ها تشکیل می‌دهد و به همین دلیل می‌گوییم افغانستان کشوریست کوهستانی. کوه‌های افغانستان برعلاوه این که سرچشمه دریاهای کشور ما می‌باشند، مملو از ذخایر طبیعی مانند منرال‌ها و سنگ‌های قیمتی می‌باشند.

با آن که تا کنون ذخایر طبیعی افغانستان به صورت دقیق و معیاری سروی نشده‌اند، اما تحقیقات ابتدایی نشان می‌دهد که افغانستان سرشار از منابع طبیعی است. مطابق تخمین رسمی و گزارش مشترک پنتاگون، «مرکز سروی جیولوژیکی ایالات متحده» و «یو.ایس.اید»، گفته می‌شود که افغانستان دارای ذخایر دست‌نخورده و «قبلا ناشناخته» مواد معدنی به ارزش یک تریلیون دالر می‌باشد. اما سروی‌های جیولوژیکی شوروی سابق در دهه ۱۹۷۰ و آغاز ۱۹۸۰ موجودیت ذخایر بزرگ معادن (که از جمله بزرگترین‌ها در یوریشیا است) را تثبیت می‌کند که شامل آهن، سنگ دارای کرومیوم، یورانیوم، بیروج، باریم، مس، سرب، جست، فلورایت، باکسایت، تانتیلیوم، زمرد، طلا، نقره، نفت و گاز می‌شود. این سروی‌ها اظهار می‌دارد ارزش واقعی این معادن به مراتب بیشتر از یک تریلیون است که در مطالعات نهادهای امریکایی تخمین زده شده است. کارشناسان بر این باور اند که ذخایر معدنی افغانستان که شامل آهن، مس، کبالت، طلا و فلزات مهم صنعتی مانند لیتیوم می‌باشد و در گذشته نامعلوم بوده، آن قدر زیاد و برای صنعت جدید امروزی با ارزش است که سرانجام می‌تواند کشور ما را به مرکز استخراج معادن دنیا مبدل کند. به طور مثال، گفته می‌شود که افغانستان می‌تواند

---

۱ تنظیم کلمه عربی است که بیشتر در زبان اردو متداول می‌باشد و قبل از این چندان در ادبیات کشور ما کاربردی نداشته است. رهبران جهادی این اصطلاح را از زبان باداران پاکستانی خود زیاد به کار می‌بردند و یکدیگر شان را «برادران تنظیمی» می‌خوانند. مردم ما هم این کلمه را به احزاب هفتگانه پشاوری اتلاق می‌کنند، چون به یک مفهوم ساخته‌شده دست پاکستان بودن شان را بیان می‌دارد.

۲ جهادی منسوب به جهاد و جهاد کلمه عربی و به معنی کوشش و مبارزه می‌باشد. جهاد بعنوان یکی از فرایض اسلام به جنگ مسلمان علیه کفار نیز اتلاق می‌شود، از همینرو جنگ مقاومت ملت ما علیه روسها به «جهاد» افغانستان شهرت یافت. اما اصطلاح جهادی (یا جهاد کننده) بعد از تسلط احزاب بنیادگرا در کابل و شروع جنگ‌های تنظیمی (۱۹۹۲) مفهوم دیگری بخود گرفت و آن را معادل مرتجع، چپاولگر، متجاوز، زن‌ستیز، جنایتکار و مزدور بیگانه می‌دانند.

به «عربستان لیتیوم» تبدیل شود، فلزی که در تولید بطری‌های مدرن مورد استفاده دارد و در سالهای اخیر کاربرد زیادی در صنعت یافته است.

با این همه منابع طبیعی، افغانستان امروز یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. در جدول کشورهای فقیر افغانستان بعد از سومالیا دومین کشور فقیر دنیا می باشد. ۹ میلیون از مردم افغانستان به امکانات اولیه زندگی دسترسی ندارند و یا زیر خط فقر زندگی می کنند. فقط ۲۶ فیصد نفوس کشور باسواد هستند که پایینترین رقم در آسیا و در مقایسه به کشورهای همجوار می‌باشد.

عوامل مختلف دست به هم داده و افغانستان را به این وضعیت رسانیده است. عمده‌ترین آن حاکمیت رژیم‌های خودکامه، فاسد و خاینی می‌باشد که کوچکترین قدم جدی در راه بهبود زندگی و رفاه مردم ما برنداشته و همه را در جهل و تاریکی بیشتر فرو بردند. این حاکمیت‌ها به شمول رژیم کنونی هیچ کاری برای ساخت زیربناهای کشور انجام ندادند و فقط به غارت دارایی‌های ملی ما مبادرت ورزیدند.

مثلا منابع افغانستان که اکثرا دست ناخورده است یا بهتر است بگوییم هیچگاه استخراج آن برای رفع ضروریات مردم افغانستان صورت نگرفته است. استخراج آن فقط به نفع تجاوزکاران و مزدوران شان بوده است. مثال خوب آن را از زمان تجاوز روس‌ها بدست داریم که نفت، گاز طبیعی و منابع دیگر کشور ما را غارت می کردند و امروز هم منابع طبیعی افغانستان توسط جنایتکاران، مافیا، افراد زورمند و قوماندانان دزدی می‌شوند. در مواردی هم کمپنی‌های کشورهای اشغالگر با مفاد بسیار ناچیز برای افغانستان، منابع ما را چور می کنند.

افغانستان کشوریست زراعتی، بیشتر از نیم نفوس افغانستان به زراعت مصروف اند و از این راه امرار معاش می کنند. ۳۷ فیصد تولید ناخالص داخلی[۳] کشور ما از زراعت بدست می‌آید. از تمام مساحت افغانستان فقط ۱۲ در صد آن مساعد برای کشت و زراعت است، باقی‌مانده توسط کوه‌ها، جنگلات و چراگاه‌ها اشغال شده است. بیشتر نفوس افغانستان در دهات زندگی می کنند، بناءً بیشتر تولیدات زراعتی در دهات کشور صورت می گیرد.

در کشور ما صنعت بسیار کم انکشاف یافته و فقط محدود به چند فابریکه خرد و بزرگ و دستگاه‌های کوچک تولیدی می گردد. چهار دهه جنگ مانع سرمایه گذاری در بخش‌های صنعت و زراعت گردیده است.

---

۳ تولید ناخالص داخلی یکی از مقیاس‌های اندازه‌گیری در اقتصاد است. تولید ناخالص در برگیرنده ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک دوره معین و معمولا یک سال در یک کشور تولید می‌شود.


تاجکستان
ازبکستان
ترکمنستان
چین
ایران
پاکستان
بدخشان
تخار
کندوز
بلخ
جوزجان
فاریاب
سمنگان
بغلان
سرپل
بادغیس
نورستان
کنر
لغمان
ننگرهار
کابل
پروان
بامیان
وردک
لوگر
پکتیا
خوست
غزنی
پکتیکا
دایکندي
روزگان
زابل
غور
هرات
فراه
نیمروز
هلمند
کندهار
۱
۲
۱ .پنجشیر
۲.کاپیسا

تاریخ افغانستان

تا اوایل قرن بیستم در مورد تاریخ قدیم افغانستان چیزی نمی‌فهمیدیم. حفریات باستانشناسی قرن بیســتم مخصوصا دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی محققان غربی و افغان مشــخص کرد که کشــور ما در گذشــته‌های دور مهد یکی از تمدن‌های بزرگ دنیا بوده است. افغانستان بعد از بین‌النهرین، مصر، مدیترانه و چین، پنجمین کانون تمدن دنیا به شمار می‌آید که بنام آریانا یاد می‌شود. آثار بدست آمده نشان می‌دهند که از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد در سرزمینی که امروز افغانســتان یاد می‌شود، شهرهای بزرگ برپا بوده و مردمان آن به کار زراعت و ساخت صنایع دســتی مشــغول بوده‌اند. این مردمان از طب و نجوم هم آگاهی داشتند. شواهد بدست آمده واضح می‌ســازد که در حدود بیست هزار سال قبل از میلاد باشندگان افغانستان امروزی از گروه‌های بزرگ انسانی به گروه‌های مولده تبدیل شده و طایفه‌ها و قبیله‌ها را تشکیل داده بودند.

یکی از خصوصیات برجســته تمدن قدیم افغانســتان ارتباط آن بــا تمام مدنیت‌های دیگر اســت. تمدن‌های بین‌النهرین، مصر، مدیترانه، یونان و روم و آریانا با هم رابطه داشتند اما هند و چیــن جدا از همه‌ی آن‌ها بــود، در این میان آریانا با تمامی مدنیت‌هــای آن زمان در پیوند بود. جاده ابریشم که قاره اروپا را با آسیا وصل می‌نمود از افغانستان می‌گذشت. این جاده که به راه ابریشــم هم مشهور است از دوره‌های باســتان تا قرن چهاردهم بزرگترین راه مواصلاتی تجارتی به شمار می‌رفت. افغانستان منطقه‌ای بود که تجار اروپایی و آسیایی اموال خود را در آنجا مبادله می‌کردند. این وضعیت روی اقتصاد و فرهنگ افغانســتان آن زمان تاثیر داشــته و آن عصر از شکوفاترین و پویاترین دوره‌های تاریخ کشور ما به حساب می‌آید.

افغانســتان از زمانه‌های قدیم تا به امروز دچار تحولات عظیم اجتماعی-سیاسی شده است؛ زمانی این ســرزمین مهد بزرگترین شــاهان و امپراتوران بوده است اما در بعضی از برهه‌های تاریخی هم در رکود و سیاهی بسر برده است.

قدیمترین اثری که در مورد جوامع اولیه کشــور ما می‌شود از لابلای آن اطلاعاتی بدست آورد، «اویســتا»، کتاب مذهبی زرتشتیان می‌باشد. تعیین تاریخ نوشتن اویستا مشکل است اما تخمین زده شده است که این کتاب حدود یک هزار سال قبل از میلاد نوشته شده است. اویستا در کنار آن که آموزه‌های مذهبی دارد؛ اساســا زندگی اجتماع مردمانی را که در افغانســتان قدیم بسر می‌بردند، بازگو می‌کند. از شهرها و دهات آن زمان می‌گوید و این که اکثر مردمان

اعم از زنان و مردان به کار زراعت و مالداری مصروف بودند.

با تغییرات اجتماعی و سیاسی‌ای که در این موقعیت جغرافیایی آمده است در طول تاریخ به سه نام یاد شده: آریانا که همان افغانستان قدیم است؛ خراسان به معنی سرزمین خورشید که بعد از هجوم اعراب به این نام مسما گردید؛ و افغانستان نامیست که از ۱۷۴۷ میلادی به بعد به آن داده شده است.

سرزمین ما بنا به موقعیت تاریخی خاصی که داشته اکثرا مورد هجوم فاتحان و متجاوزان قرار گرفته است. از اسکندر مقدونی گرفته تا چنگیز، هلاکو، اعراب، صفوی‌ها، انگلیس‌ها، روس‌ها و امریکا چشم طمع بر آن داشته‌اند. با آن که حکام کشور عمدتا به عنوان نماینده سیاهترین نیروها در کشور در تبانی با اشغالگران بوده‌اند، اما مردم افغانستان با خصوصیت برجسته بیگانه‌ستیزی، به هیچ صورت با اشغالگران کنار نیامده‌اند.

در این جزوه از سایر دوره‌های تاریخی گریز نموده و فقط به شرح مختصر تاریخ پنج دهه اخیر می‌پردازیم.

پیشینه دموکراسی‌طلبی در افغانستان

طی قرن‌های طولانی افغانستان از سوی شاهان خودکامه و مستبد اداره می‌شد و هیچگونه نمادی از دموکراسی و حکومتی که در آن اراده مردم دخیل باشد، در جامعه دیده نمی‌شد. در اوایل قرن بیستم میلادی تغییراتی در اوضاع سیاسی جهان رخ داد. در ۱۹۱۷ میلادی انقلاب کبیر اکتوبر در روسیه به پیروزی رسید و اولین دولت سوسیالیستی در جهان عرض وجود نمود، جنبش‌های آزادیخواهی در گوشه و کنار جهان در حال شکل گرفتن بودند. در این شمار افغانستان در شرق سردمدار جنبش استقلال‌طلبی و آزادیخواهی گردید و شاه امان‌الله خان در ۱۹۱۹ استقلال کشور را از انگلیس‌ها اعلام نمود.

از مشخصه‌های بارز جنبش امانی در افغانستان نه تنها استقلال‌طلبی بلکه برداشتن اولین گام‌ها بسوی یک جامعه مدرن و دموکراتیک بود. به این مفهوم که امان‌الله و طرفدارانش تلاش داشتند تا افغانستان را از یک سو در جهت ترقی و پیشرفت سوق دهند و از سوی دیگر این روند مستقل و به دور از مداخله هر کشور خارجی و با اتکاء بر مردم انجام پذیرد.

بعد از آن که شاه امان‌الله با انگلیس‌ها تسویه حساب کرد، به فکر آن شد تا افغانستان و مردمش را از جهل و عقب‌افتادگی که قرن‌ها در آن غرق شده بود بیرون کشد. امان‌الله خان به مردم و روشنفکرانی که وی را حمایت می‌کردند دو وعده داده بود اول حصول استقلال


شاه امان‌الله و ملکه ثریا

کشـور از انگلیس‌ها و دوم اصلاحات طـرز اداره کشـور. امـان‌الله خـان نخستین حاکم کشور بود که به اصول دموکراسـی اعتقاد داشـته تلاش‌های مسـتمری بـرای مدرنیـزه کـردن و پیشـرفت افغانسـتان در زمینه‌هـای سیاسـی، اقتصـادی و اجتماعی انجام داد. او طرز اداره کشـور را از شاهی مطلقه به مشـروطیت تغییـر داد و به زودی پس از اعلان اسـتقلال کابینه یا هیات وزرا را تشـکیل داد و در حالی که شـاهان قبل از او خـود را «امیر» می‌نامیدند، این لقب را به «شاه» تغییر داد. در ۲۰ حمـل ۱۳۰۲ اولین قانون اساسی افغانسـتان با عنوان «نظامنامه اساسـی دولت عالیه افغانسـتان» در لویه جرگه جلال‌آباد به تصویب رسید. این قانون اساسی مرکب از ۷۳ ماده بود که در آن بعضی از حقوق سیاسـی افراد مانند آزادی بیان و مطبوعات تامین گردید. در کنار قانون اساسـی پنجاه قانون نامه بنـام نظامنامه نافذ گردید که حدود و وظایف تشکیلات دولت و محاکم کشور را مشخص می‌نمود.

یکـی از اصلاحاتی که موجب خرسـندی و رضایت اکثریت اقشـار فقیر جامعه گردید، اصلاحـات در امـور مالیات بود. دولت امانی مالیه زمین را از جنسـی بـه نقدی تبدیل نمود؛ دهقانـان از حاصلات خـود پولی ناچیزی بـه دولت بایـد می‌پرداختنـد. در دوره‌های قبل مالیه‌دهندگان مجبور بودند تا به افسـران و اردو هم مالیه بدهند، دولت امانی این گونه مالیات را بـه طور کامل الغا نمود. اکثریت دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین زیر بار مالیات از سـال‌ها فرو رفته بودند، دولت دفاتر کهنه باقی‌داری‌های مردم را پیش چشم آنان به آتش کشید و هزاران مالیه‌دهنده را از باقیاتی که از اجداد شان به آنان به میراث مانده بود معاف نمود.

نظامنامه جزای عمومی سیسـتم قضایی کشور را سر و سـامان داد و قدرت ملایان و قشر روحانـی محـدود گردید. قبل از آن ملایان وظیفه قضا را در انحصار خود داشـته و مطابق به

سلیقه و خواســت خود نسبت به قضایا تصمیم می‌گرفتند. در قانون جدید برای ملا شدن سند تحصیلی حتمی بود. این اقدام دولت امانی خشــم و نارضایتی ملایان و روحانیون را به همراه داشت.

شــاه بیگاری، بردگــی و کنیزی را غیرقانونی اعلام نموده بدینصــورت هزاران تن را که تحت شــرایط اسفبار زیر سلطه اربابان اسیر بودند آزاد نمود. بخصوص کنیزان متعلق به ملیت هزاره را که از دوران عبدالرحمن خان طی ســالیان متمادی از حقوق انسانی شان محروم بوده و زیر ستم‌های وحشیانه بسر می‌بردند، رهایی بخشید.

امان‌الله خان اعلام نمود که «هندو،هزاره، شــیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم بلکه همه یک ملت هســتیم و آنهم افغان.» بنابر همین اعتقــاد، برابری و آزادی نه تنها برای تمامی ملیت‌های کشور بلکه برای مذاهب گوناگون نیز تضمین گردید. در نخستین قانون اساسی نیز تبعیض لغو و درج گردید که «همه افرادی که در مملکت افغانســتان می‌باشند بلاتفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند... کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت پابند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند.»

هموطنان هندو و سیک ما نیز از بند رها گردیدند و برای نخستین بار اولاد آنان در مدارس ملکی و نظامی و افســری قبول شــدند. او دیوان نرنجنداس را که شخص مستعد و مجرب در امــور مالی و حربی بود به صفت وزیــر مالیه مقرر کرد و حتی در جمع هیات امضای معاهده شناخت استقلال افغانستان نیز او را در کنار محمود طرزی و دیگران شامل نمود. ضمنا دیوان نند لال بهســین مشــهور به پایی نندو را که در ادبیات دست بالا داشــت در دستگاه دارالانشاء دارالسطنه مقرر کرد.

در زمینه اقتصادی نیز پروگرام‌هایی به اجرا گذاشــته شد و برای افزایش تولیدات داخلی بعضی ماشین آلات از خارج وارد گردید. از جمله نخستین خط چند کیلومتری راه‌آهن در شهر کابل فعال گردید. اما وسیعترین بخش اصلاحات امان‌الله در زمینه تعلیم و تربیه و زنان بود. شاه امان‌الله کلید افغانستان مترقی و پیشرفته را در باسواد ساختن مردم و رهایی زنان از قید جامعه پوسیده فیودالی می‌دانست. در این دوران چندین مکتب تاسیس گردید و تعدادی از محصلان برای تحصیلات عالی به روســیه، آلمان، ترکیه، فرانســه و ایتالیا اعــزام گردیدند. ده‌ها معلم هندی، مصری و ترکی به افغانستان جهت تدریس گماشته شده بودند. در ۱۹۲۲ اولین مکتب مانند مکاتب فرانســوی ایجاد گردید که در آن معلمان فرانسوی تدریس می‌نمودند. به تعقیب آن مکتب دیگری تاسیس گردید که آموزگاران آلمانی در آن مصروف تدریس بودند. بعد از

وزارت حربیه و وزارت دربار در رده سوم بودجه وزارت معارف قرار داشت بناءً درین زمینه کارهای چشـــمگیری انجام گرفت. برای رشـــد تعلیم و تربیه مطبعه معارف تاسیس و ۱۳۳ نوع کتاب درسی در صدهاهزار جلد چاپ و نشر گردید.

ملکه ثریا که دختر محمود طرزی از روشنفکران پیشتاز آن دوران بود، مستقیما برنامه‌های اصلاحاتـــی در زمینه زنان را رهبـــری می کرد. اولین مکتب بنام مســـتورات برای دختران در ۱۹۲۰ تاسیس گردید که در شهرآرای کابل موقعیت داشت و ۴۰ دختر در آن تحت آموزش و پرورش گرفته شده بودند. دومین مکتب برای دختران در سطح لیسه در ۱۹۲۱ بنام عصمت تاســـیس شد که بعدا به لیســـه ملالی تغییر کرد. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان تعدادی از دختران افغان برای ادامه تحصیلات عالی و تخصصی به اروپا از جمله سویس و ترکیه فرستاده شدند. این گروپ دختران بدون برقع به خارج سفر کردند. طبق قانون اساسی ۱۹۲۸ افغانستان تعلیم برای دختران به درجه ابتدایی مانند پسران اجباری گردید.

همچنان در ۱۹۲۱ هفته نامه «ارشادالنســـوان» به مثابه نخســـتین نشـــریه زنانه کشور شروع به نشـــر نمود که به وســـیله آن آگاهی زنان بالا برده می‌شد و در زمینه حقوق شان روشنگری صورت می گرفت. انجمن حمایت از نســـوان در ۱۹۲۰ توسط امان‌الله تاسیس شد که از حقوق زنان دفاع می‌نمود. امان‌الله خان به مجردی که قدرت را به دســـت گرفت قانون حرمسراسازی را باطل اعلام کرد و صدها زنی را که در حرمســـرای پدرش حبیب الله زندگی می کردند آزاد نمود. ازدواج زیر ســـن ممنوع و ثبت ازدواج حتمی بود. ملکـــه ثریا همراه با تعدادی از زنان دیگر حرکت رفع حجاب را به راه انداختند و خواستند دیگر زنان را تشویق به این کار کنند.

به نشـــریات اجازه فعالیت آزاد داده شـــد و چندین جریده و مجله با بودجه دولت آغاز به کار نمودند. نخستین کتابخانه عامه کشور تاسیس گردید.

اصلاحـــات و اقدامات امان‌الله ضربه محکم به امپریالیـــزم بین‌المللی و ارتجاع داخلی وارد آورد و هر دو منافع خود را در افغانســـتان در خطر می‌دیدند بناءً دســـت به دست هم دادند تا رژیم امانی را ســـرنگون ســـازند. البته امان‌الله دچار اشـــتباهاتی نیز در چگونگی عملی کردن برنامه‌هایش گردید که انگلیس‌ها از آن استفاده نموده دست به دسیسه‌های خاینانه زدند.

ملاها و قشر روحانیون به کمک انگلیس‌ها شاه را کافر و اصلاحاتش را ضد دین خواندند، در سرتاسر کشور تبلیغات علیه امان‌الله و اطرافیانش آغاز گردید. در این بین انگلیس‌ها شخص بی‌سواد، رهزن و در عین ساده‌دل و عقب‌مانده‌ای چون حبیب‌الله کلکانی مشهور به «بچه سقو» را پیدا کرده و اغتشاش علیه حکومت امان‌الله خان را توسط او و یارانش سازماندهی نمودند.

اغتشــاش سرتاســر افغانســتان را فرا گرفت، امان‌الله و طرفدارانش مقاومت نمودند لیکن مداخله و دســت‌اندازی انگلیس از طریق ســران قبایل خودفروخته در حدی نبود که جلو آن را به ســادگی گرفت. بالاخره شــاه برای جلوگیری از خونریزی بین افغان‌ها مجبور به ترک افغانســتان شد، اول به هند و بعدا به ایتالیا متواری گردید. بیشتر طرفداران امان‌الله هم زندانی، کشــته و فراری شــدند و یک دوره مشعشع کشــور با اســتقرار دوره تیره بچه سقو جاگزین گردیده بســی ارزش‌های امانی نابود گردیدند. غلام محمد غبار روی کار آمدن بچه ســقو را «فاجعه تاریخی» نامیده است.

دوره سیاه حاکمیت بچه سقا

حبیب الله کلکانی در ۱۹ جنوری ۱۹۲۹ به سلطنت نشست و از اولین کارهای او ملغا نمودن اصلاحات دوران امانی به شــمول نظامنامه‌ها و قانون اساســی بود. وی تمام امور کشور را به دســت ملایان و افراد رهزن و بی‌سواد سپرد. بعد از خروج امان‌الله و طرفدارانش از افغانستان انگلیس‌ها به هدف اولیه خود که انهدام نظام وی بود دست یافته بودند، بناءً آنان در پی پیاده کردن هدف دومی شــدند که روی کار آوردن عمال خودشــان بــود. انگلیس‌ها این بار روی دستپرورده‌های سابق شان، خاندان نادر دست گذاشتند.



حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا)

نــادر خان در ابتدای حکومت امانــی وزیر حربیه بود اما به علت اختلافاتی که با شــاه پیــدا کرد به عنوان وزیر مختار به پاریس رفت و در ۱۹۲۶ اســتعفا داده و گوشه‌گیری اختیار نمود.

بعد از آن که انگلیس از ســوی امان‌الله خاطر جمع شد، برخوردش نسبت به بچه سقو تغییر کرد. تازمانی که امان‌الله در کشــور بود چه دســتگاه سیاسی و چه مذهبــی از حبیــب‌الله کلکانی به عنــوان «خادم دین رسول‌الله» حمایت می‌کردند، اما با رفتن امان‌الله او را دزد و غدار جار می‌زدند. نادر و برادرانش (شــاه ولی خان،هاشم خان، شاه محمود خان) جنگ و لشکرکشی را از نقاط مختلف کشــور علیه رژیم بچه ســقو شروع کردند. در ۱۹ میزان ۱۳۰۸ جنگ تا دروازه‌های ارگ

رسید و بچه سقو و همراهانش از دروازه شمالی ارگ فرار کرده به کوهدامن و بعد به چاریکار رفتند. در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ نادر وارد کابل گردید و در گردهمایی به پادشاهی رسید. تعدادی از طرفداران بچه سقو در پی تجهیز قوا و حمله شدند اما تعداد دیگر راه مذاکره مستقیم و غیرمستقیم با دولت را در پیش گرفتند.

نادر در حاشیه قرآن کریم امضا کرد که جان بچه سقو و یارانش را تضمین می‌نماید. حبیب‌الله با یارانش به نادر اعتماد کرده به کابل آمدند. نادر دیدار مختصر با حبیب‌الله داشت. او بچه سقو و همراهانش را چند روزی در زندان ارگ نگهداشت و بعد در ۱۱ عقرب ۱۳۰۸ در ملاء عام در شهر کابل به دار آویخت. بدین گونه سناریوی تبدیل نظام در افغانستان پایان یافت.

استبداد نادری

نادر و برادران مستبدش زمام امور کشور را در دست گرفتند و یکبار دیگر صفحه سیاه تاریخ کشور باز گردید. تمامی طرفداران امان‌الله و روشنفکران پیشتازی چون غلام نبی خان چرخی، ولی خان دروازی، غلام جیلانی چرخی، عبدالرحمن لودین (کبریت)، فقیر محمد خان، شیرمحمد خان چرخی و دیگران دستگیر و اکثر شان اعدام گردیدند. به روی اصلاحات امان‌الله خط بطلان کشیده شد و نادر و خانواده‌اش حاکمان بلامنازع کشور گردیدند.

انگلیس‌ها که در میدان جنگ بار بار در برابر افغان‌ها شکست خورده بودند و هیچگاهی نتوانستند آن را از طریق نظامی اشغال کنند، حالا از راه مکاری و دسیسه حاکم شده بودند. افغانستان توسط خاندان نادر دو دسته به انگلیس‌ها سپرده شده بود. در «افغانسان در مسیر تاریخ» آمده است که این خانواده از پدر در پدر جاسوس و نوکر انگلیس بودند. جد بزرگ آنان سردار سلطان محمد خان طلایی والی پشاور این ولایت را که جزء خاک افغانستان بود به دولت پنجاب سپرد؛ یحیی خان پسر سلطان محمد خان طلایی که پدر کلان نادر خان بود دامادش محمد یعقوب خان را به امضای معاهده ننگین گندمک وا داشت؛ یوسف خان پدر نادر سال‌ها در زیر حمایت دولت انگلیس در هند بود و از جیره‌خواران این دولت به شمار می‌رفتند. نادر، برادرانش



نادر شاه

و پسران کاکایش همه در هند بریتانیایی تولد یافته و تحت نظر انگلیس‌ها پرورش یافته بودند.

با حاکم شــدن نادر وضعیت کاملا تغییر کرد؛ طبقات پایین جامعه مخصوصا دهقانان یک بار دیگر زیر بار مالیات گور شــدند، بیگاری به طور وســیع رواج پیدا کرد. دولت با زندان، اعدام و شکنجه‌های غیرانسانی خود فضای وحشت را در کشور حاکم نمود و بدینسان هرگونه اعتراض و شــورش را قدغــن نمود. از طرف دیگر رژیم نادر قشــر وســیعی از روحانیون و مذهبیون خودفروخته و مرتجع را در کنار خود گرفت تا به وســیله آنان ماسک مسلمان بودن به رخ کشــد. دولت نادر روشــنفکران را دشــمن دین و دولت خطاب و تبلیغ می‌کرد که در بین ملیون‌ها نفوس افغانســتان، موجودیت چند صد جوان تحصیلکرده ارزشی ندارد. به همین دلیل دخترانی که در دوره امانی برای تحصیل به خارج رفته بودند به کشــور فراخوانده شده تمامشان خانه‌نشین گردیدند.

مردم و روشــنفکران از وضع به ســتوه آمده و در پی تغییر وضعیت و مبارزه با آن بودند. اکثر روشنفکران چه در داخل کشور و چه در خارج دست به اقداماتی زدند. با آن که اقدامات آنان بالاخره بیشتر جنبه حرکت‌های فردی را به خود گرفت و پرواضح است که موثریت آن کم و ناچیز بود، اما با آن هم در همچون شرایط بی‌نظیر و در خور تحسین بود.

در این جمله حرکات می‌شود از اقدام سیدکمال خان یادآور شویم که برادر بزرگ نادر، ســردار محمد عزیز (پدر داوود خان) را که ســفیر افغانســتان در برلین بود، به ضرب گلوله کشت. سیدکمال خان از جمله محصلانی بود که در دوران امان‌الله خان جهت تحصیل در رشته انجنیری به آلمان فرستاده شده بود. وی از خانواده بی‌بضاعت و مسگر کابل بود. محمد عزیز در زمان امان‌الله خان مسئولیت محصلان افغان در خارج را داشت که اکثر محصلان به استثنای پسران خانواده‌های متمول از وی دل خوش نداشتند. عزیز اکثرا پسران فامیل‌های فقیر را که دولــت امانی بدون کــدام تعصب به آنان چانس تحصیل در خــارج را داده بود بنام «بچه‌های دولــک و دنبک» تحقیر و توهین می‌کرد. لیکن اقــدام کمال خان زیاد به خاطر آن توهین‌ها نبود، وی دولت نادر را که عزیز از آن نمایندگی می‌کرد نوکر انگلیس می‌دانســت و تصمیم گرفت که به زندگی ذلتبار یکی از اعضای آن خاتمه داده به جهانیان برساند که مردم افغانستان علیه سلطه انگلیس‌ها و دست‌نشاندگانش ایستادگی خواهند کرد.

کمال با یک دوست دیگر کابلی‌اش در برلین طرح ترور را ریختند. آنان به نتیجه رسیدند که این کار یکنفر اســت بنا هردو می‌خواســتند افتخار شــلیک بر نماینده نادر را کسب کنند تــا بالاخره قرعــه انداختند که نتیجه به نام کمال برآمد. بناءً کمــال خان به تاریخ ۱۶ جوزای

۱۳۱۱ (۶ جون ۱۹۳۳) با تفنگچه‌اش وارد سفارتخانه افغانستان در برلین شد و سردار عزیز را کشـــت. با آنکه وکیل مدافع از او خواســـته بود که در محکمه دلیل قتل را «حق‌تلفی سفیر در مورد او و هم قرضداری شـــخصی و گرســـنگی» عنوان نمایند تا از مرگ نجات یابد اما او که با این عمل می‌خواســـت اعتراض مردم کشور را به گوش جهانیان برساند، با افتخار در محکمه اظهار نمود: «سلطنت موجوده افغانستان که محمد عزیز خان سفیر عضوی از آنست، زیر نفوذ دولت انگلیس عمل کرده و کشـــور را تخریب می‌نماید. من که یکنفر افغانم با عقل و حواس کامل این شخص را کشتم تا به این وسیله نفرت ملت افغانستان را در برابر این سلطنت و نفوذ انگلیس در افغانستان بدنیا اعلام کرده باشم.»

با آنکه دولت نادر تلاش زیاد نمود تا ســـیدکمال جهت محاکمه به افغانســـتان تحویل داده شود، اما بالاخره دولت آلمان به تاریخ ۱۰ جنوری ۱۳۳۵ او را اعدام نمود. و دولت نادری در کابل کاکای پیر او را که ناشنوا و مسگر بود دستگیر و به دار آویخت.

با الهام از رشـــادت ســـیدکمال، عمل مشـــابه در کابل توســـط محمد عظیم خان منشی‌زاده صورت گرفت. عظیم خان در لیســـه نجات کابل معلم بود. وی در ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ (۶ سپتامبر ۱۹۳۳) با تفنگچه‌اش وارد ســـفارت بریتانیا در کابل گردید. هدف وی کشـــتن سفیر انگلیس بود اما زمانی که متوجه شد که دسترسی به سفیر برایش ممکن نیست، تفنگچه خود را بیرون آورد و ســـه تن از کارمندان سفارت را که اولی انگلیسی و دومی هندی و سومی افغان بود به قتل رســـانید. محمد عظیم می‌خواســـت به بهانه ملاقات با سفیر او را بکشد، اما سفیر از ملاقات با او امتناع کرد. وقتی عظیم خان آن سه نفر را بکشت نگهبانان سفارت او را دستگیر کردند، ســـفیر خود آمد و گفت: «من قبول کردم که این گلوله‌ها به ســـینه من خورده است.» عظیم خان گفت: «این برای آن بود که وزارتخانه لندن بداند که افغان‌ها آن‌ها را می‌شناســـند به هر جامه‌ای که در افغانســـتان داخل شـــوند.» او در جریان تحقیق از کار خود به افتخار یاد کرد و هیچ پیشمانی از آن نداشت و هدف اصلی خود را تصفیه‌ی کار بین جوانان و دولت بریتانیایی که استقلال افغانستان را سلب کرده بود، عنوان کرد. محمد عظیم خان در ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ در زندان دهمزنگ در برابر ســـفیر انگلیس به دار آویخته شد. برادران و تعدادی دیگر از اقارب محمد عظیم که همه تحصیل‌یافته‌های خارج بودند، در زندان ســـرای موتی کابل تا زمان مرگ شـــان زندانی شدند. بعد از اعدام این جوان رشـــید، دولت با نشر یک ورق جعلی تحت عنوان اعتراف محمد عظیم، جملات مســـتهجنی را ســـرهم بندی کرده در شـــماره ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۳ روزنامه دولتی «اصلاح» به نشر رسانید که در پای آن سه تن از جلادان عصر نادرشاهی هریک

قومندان امنیه کابل طره‌باز خان، ملا حمد غزنوی قاضی وقت و میرزا محمدشاه رییس «ضبط احوالات» (استخبارات وقت) منحیث شاهدان دروغین امضا نمودند.

اقدام سومی به جان خود نادر خان، توسط عبدالخالق دو ماه و یک روز بعد از حادثه سفارت انگلیس انجام شد. عبدالخالق با گفتن اینکه «سید کمال خان و محمد عظیم خان شهید دم مار را بریدند، اکنون نوبت من است تا خود مار را بکشم» طرح ترور نادر خان را ریخت. او ابتدا با چند دوستش برای مدتی تیراندازی با تفنگچه را تمرین می‌کند و بعد در جریان یک محفل توزیع جوایز برای شاگردان معارف در چمن قصر دلکشا در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ با ضرب گلوله نادر خان را کشت. او درست در جایی به زندگی ننگین نادر پایان داد که یک سال قبل غلام نبی خان چرخی یکی از آزادیخواهان مبارز وطن ما به امر نادر زیر قنداق تفنگ به شکل وحشیانه کشته شده بود. عبدالخالق جوان هزاره هفده ساله از شاگردان مکتب نجات بود. پدر و کاکای عبدالخالق با غلام نبی خان چرخی یکجا زندگی می‌کردند و در چندین سفر خارجی هم او را همراهی کرده بود. عبدالخالق با دوستش محمود که در این اقدام او را همراهی می‌کرد با تعدادی از اعضای خانواده عبدالخالق، بعد از شکنجه‌های حیوانی‌ای که باعث شاریدن تمام بدنش شده بود در ۲۶ قوس ۱۳۱۲ در میدان دهمزنگ قتل عام شدند. دولت تمامی نزدیکان و حتی معلمان عبدالخالق را بعد از شکنجه‌های وحشیانه اعدام کردند. آنان حتی به حفیظه خواهر نه ساله او رحم نکردند.



محمود   عبدالخالق

میرغلام محمد غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌نویسد:

«در طی آن مدت عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت بازماند، معهذا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقای خود را افشا نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادرشاه را نمودم و او را کشتم. وقتی رفقای او را زیر شکنجه قرار

دادنــد، بازهــم اکثر آنان از معرفی رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اســحق خان گفت من از اصل نقشــه مطلع استم و گر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چهارپائی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق خان مجروح‌تر نگریست و با تاثر و هیجان شدید گفت: "ای رفیق ناجوان! چرا بمن و رفقایت اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ و گر اینطور نمیکردی حــالا ازین حکومت یکنفر هم زنده نه میبود. ســخن آخرین خــود را به تو گفتم خداحافظ." عبدالخالق خان جواب داد: "راست میگوئی رفیق، احتیاط من بیجا بود، از تو عفو می‌خواهم." از مشاهده چنین صحنهء جوانمردانه رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید، زیرا اینان تمام مردم را در آئینه نفس محقر خویش می‌دیدند، و شهامت و مردانگی را نمی‌شناختند.»

نام ســیدکمال، محمد عظیم، عبدالخالق، محمود و دیگران منحیث قهرمانان راســتین وطن ثبت صفحات تاریخ ما گردید. از خودگذری و شهامت اینان بود که رژیم وقت تکان خورده دریافت که با هیچ مقدار اســتبداد و خفقان نمی‌توان جلو مبارزات مردم را گرفت، بناءً دست به اصلاحاتی زده کوشیدند به شیوه‌های محیلانه‌تری به حاکمیت شان ادامه دهند.

آغاز سلطنت ظاهر شاه و دوران اختناق هاشم خان

با کشته شدن نادر خان، تاج و تخت سلطنت به ظاهرشاه پسر نادر که ولیعهد محسوب می‌شد و هنوز ۱۹ سال داشت تعلق گرفت اما گرداننده اصلی امورهاشم خان، برادر شریرتر نادر بود که اســتبداد و مزدوری نادر را ادامه داد که دوران حاکمیت مکدر او به «دوره‌هاشــم‌خانی» مشــهور است. ظاهرشاه برای چهل سال در افغانســتان حاکمیت کرد. گفته می‌شود که دوران ســلطنت ظاهرشــاه آرام‌ترین و صلح‌آمیزترین دوره تاریخ معاصر کشور ما بوده است، لیکن اگــر صلح و آرامــش را در مفهوم عمیق آن یعنی جامعه مرفــه، آزاد و دموکرات که در آن فقر جانکاه وجود نداشــته باشد، عدالت اجتماعی تامین شده باشد و مردم از آزادی‌های اولیه برخوردار باشند، مدنظر بگیریم ادعای بالا کاملا نادرست و مسخ تاریخ است. در دوران حاکمیت ظاهرشــاه بخصوص در سی سال اول آن که کاکاها و کاکازاده‌های مستبدش چون‌هاشم خان، شاه‌محمود خان، شاه‌ولی خان، سردار نعیم‌خان و غیره حکومت می‌کردند افغانستان همچنان از فقیرترین کشورهای جهان بشمار می‌رفت. در بین کشورهای همجوارش پایین‌ترین سطح رفاه اجتماعی مانند تعلیم و تربیه، امکانات صحی، ترانسپورت و سیستم زندگی شهری را داشت.

محمدهاشـم خان در هفده سال اول سلطنت ظاهر شـاه از نوامبر ۱۹۲۹ تا می ۱۹۴۶ مقام صدراعظمی را داشـت که در واقع تمام امور را در چنگ داشـت. دورانهاشم خان در تاریخ افغانسـتان به دوره اختناق و وحشـت «هاشم خانی» مشهور است. هاشـم خان نه تنها مخالفان سیاسـی حکومت را زندانی و اعدام می‌کرد که تمام اهل و بیت شـان را هم سـر به نیسـت می‌نمود. تاریخ‌نگاران اختناق دوران‌هاشـم خان را با زمان عبدالرحمن خان مقایسـه می‌کنند. حکومـت مخالفان خود را به زنـدان می‌انداخت و یا به قریه‌های دور افتاده افغانسـتان تبعید می‌نمود. دسـتگاه اسـتخباراتی وقت که «ضبط احوالات» نامیده می‌شد، با وحشت تمام هر مخالف سیاسی را مورد پیگرد و شکنجه قرار داده از صحنه حذف می‌نمود. او از طریق سگان تربیت‌یافته‌ای چون طره باز خان (رییس کوتوالی یا به اصطلاح امروزی قومندان امنیه)، میرزا محمد شـاه خان (رییس ضبط احوالات) و دیگران آنچنان وحشـتی را در برابر روشنفکران و عناصر مترقی راه انداخت که تشریح کامل آن کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد.

در این هفده سال کوچکترین نشانی از دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود نداشـت. در زمینه اقتصادی و فرهنگی گام‌های بسـیار ناچیز برداشته شد یا اصلا هیچ نشد. در کنار سیسـتم اسـتبدادی نظام اقتصادی ضعیف، مردم را چه در شهرها و چه در دهات به ستوه آورده بـود. در دهات دهقانـان میانه‌حال، کم زمین و بی‌زمین از زیـر بار مالیات حکومت و خان‌های حاکم، کمر راست نمی‌توانسـتند. وضع مالداران و کسبه‌کاران دهات چیزی بهتر از دهقانان نبود. در شـهرها هم پیشـه‌وران، ماموران پایین‌رتبه، معلمان و در مجموع قشر پایینی جامعه شهری تحت فشارهای شدید اقتصادی قرار داشتند.

بعـد از ختم جنـگ دوم جهانی در۱۹۴۵ میلادی تغییراتی در سـطح جهان و منطقه رونما گردید که تاثیر خود را روی وضعیت سیاسی افغانستان هم گذاشـت. در دوران جنـگ دوم جهانی بحـران اقتصادی افغانسـتان به اوج خود رسیده بود، چـون کشـور انگلیس خـود دچار جنـگ و بحران بـود و نمی‌توانسـت حمایت مالی گذشته خود را با سلطنت


محمد ظاهر شاه


هاشم خان

افغانستان داشته باشد. از سوی دیگر گلیم امپریالیزم بریتانیا از همسایگی ما هند برچیده شد و انگلیس در مجموع تسلط و حاکمیت سابق خود را به عنوان ابرقدرت در جهان از دست داد. همچنان در ۱۹۴۹ انقلاب ملی دموکراتیک در چین پیروز گردید و جنبش‌های آزادیخواهی و دموکراسی‌طلبی در سراسر دنیا بخصوص ملل آسیایی دستآوردهای چشمگیری داشتند. بدینترتیب یک سلسله عوامل داخلی (به فغان آمدن توده‌ها به دلیل اختناق سیاسی و وضع بد اقتصادی) و خارجی (تضعیف امپریالیزم انگلیس به مثابه حامی سیاسی و اقتصادی حکومت افغانستان و پیروزی جنبش‌های آزادیبخش در کشورهای دیگر از جمله در همسایگی ما) حکومت و سلطنت‌نشینان افغان را مجبور کرد تا دست به اصلاحاتی زده آزادی‌های نیم‌بندی را رسمیت بخشند.

عملی کردن بعضی از اصلاحات از سوی حکومت مخصوصا دادن بعضی از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به مردم با حضور هاشم خان در قدرت میسر نبود. بناءً ظاهر شاه بر آن شد تا هاشم خان را مجبور به استعفا کند. کاکاهای دیگر ظاهرشاه هم از این اقدام شاه خوشحال بودند چون تلاش داشتند که خود به زمامداری برسند. بالاخره در ماه می ۱۹۴۶ رادیو افغانستان استعفای‌هاشم خان را -قرار بعضی از ادعاها بدون آن که خودش آگاه باشد- به دلیل وضع بد صحی‌اش اعلام کرد و در ۹ می شاه محمود خان کاکای دیگر ظاهرشاه که قبلا وزیر دفاع بود به عنوان صدراعظم معرفی شد.

شاه محمود خان از ۱۹۴۶ الی ۱۹۵۳ به مدت هفت سال در این مقام باقی ماند. با آن که شاه محمود خان هم در جنایت و استبداد از برادران دیگرش (نادر و هاشم) کم نبود اما بنابه مقتضای زمان تا اندازه‌ای که منافع خانواده سلطنتی اجازه می‌داد و به خطر نمی‌افتاد آزادی‌هایی را به مردم و روشنفکران افغانستان داد و روش نرم‌تری نسبت به هاشم خان اختیار کرد.



شاه محمود

در واقع تحت فشار افکار عامه و مبارزات روشنفکران آزادیخواه، سلطنت مجبور بود عقب نشینی کرده بعضی اصول انسانی را قبول نماید چون دیگر مانند سابق انگلیس را در کنارش نداشت که در سرکوب قیام‌های مردمی و جنبش‌های روشنفکری کمکش کند. ظاهرشاه و اطرافیانش می‌خواستند با پیاده کردن یک سلسله اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بخصوص دادن

آزادی‌های سیاسی جلو اعتراضات و نارضایتی مردم را بگیرند. اما این اصلاحات به هیچ صورت نمی‌توانست که عمیق و دوامدار باشد چون با منافع خانواده سلطنتی، چاکران اطراف شان، صاحبان سرمایه‌های بزرگ، فیودالان و متنفذین حاکم در دهات جور نمی‌آمد. به همین خاطر آزادی‌هایی را که حکومت در آن زمان داد بسیار سطحی و شکننده بود.

از سوی دیگر فراموش نکنیم که وضعیت داخلی و اوضاع خارجی روی افکار مردم افغانستان بشدت تاثیر گذاشته بود. مردم افغانستان که خود را پیشرو آزادیخواهی و استقلال‌طلبی می‌دانستند، می‌خواستند تا از ارتجاع داخلی هم نجات یابند و مانند سایر ملل به اعمار جامعه نوین و مرفه دست زنند. آنان خواستار اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی بودند. خواست‌های مردم هم فشاری بود بر شاه و اطرافیانش که خواهی نخواهی مجبور بودند برای جلوگیری از عصیان بیشتر توده‌ها آن‌ها را مدنظر بگیرند.

شماری از تاریخ‌نگاران، آزادی‌هایی را که در دروان صدارات شاه محمود خان داده شد قرار ذیل عنوان کرده‌اند: تعدادی از محبوسین سیاسی آزاد شدند و شکنجه علنی در زندان‌ها ظاهرا ممنوع گردید؛ قانون جدید مطبوعات وضع شد که سبب بوجود آمدن مطبوعات نسبتا آزاد گردید؛ انتخابات بلدیه و شوراها آزاد و سری اعلان گردید. اتحادیه‌های محصلان بوجود آمد. البته چنانکه گفته شد عملی کردن صد در صد این احکام توسط یک حاکمیتی که کوچکترین اعتقادی به دموکراسی و ارزش‌های انسانی نداشت، ناممکن بود اما بازهم این موارد باعث شد تغییراتی را در جامعه افغانی بوجود آورد. یا بهتر است بگوییم که روشنفکران آگاه و وطنپرست آن زمان دست به کار شدند و با استفاده از این شرایط و آزادی‌های محدود، کارهایی را انجام دادند که منجر به بلند رفتن آگاهی سیاسی توده‌ها شد و هسته‌های دموکراسی‌خواهی برای نسل‌های بعدی گذاشته شد.

اصلاحات دوران صدارت شاه محمود خان و نتایج آن

معلوم است که سلطنت‌طلبان در اسناد تاریخی ادعاهای بلند بالا در مورد اصلاحات شاه محمود خان را تبلیغ کردند تا سرحدی که القاب قلابی مانند «پدر دموکراسی» را به وی نسبت دادند. لیکن تاریخ‌نویسان باوجدانی چون میرغلام محمد غبار که با چشمان باز رویدادهای تاریخی را نوشته اند از سال‌های حاکمیت وی بنام «حکومت برزخ» نام می‌برند. به این مفهوم که از یک سو استبداد خاندان شاهی کماکان ادامه پیدا کرد و کوچکترین حرکت

بر علیه حاکمیت شان گناه بزرگ تلقی می‌شد و محکوم به مجازات سخت می‌گردید، و از سوی دیگر اکت‌ها و ادعاهای دموکراتیک صورت می‌گرفت.

غبار در جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد: «اساس حکومت نظامی به یک حکومت نیمه نظامی اما زیر نقاب شبه دموکراتیک مبدل شد.»

ما در این جا فقط به اصلاحاتی که تاثیرات اجتماعی و سیاسی بر جامعه داشته است می‌پردازیم.

طوری که گفته شده انتخابات بلدیه و شورا آزاد و سری اعلان گردید. بلدیه انتخابی در شهر کابل اقدام به تغییراتی در شهر نمود؛ جاده‌ها و مناطق رهایشی جدید را در کابل احداث کرد که تا اندازه‌ای با معیارهای یک زندگی شهری برابر بود. انتخابات شورای ملی در ۱۹۴۹ میلادی مطابق به ۱۳۲۸ شمسی برگزار گردید. با آن که حکومت تلاش کرد تا اندازه‌ای جلو داخل شدن افراد روشنفکر و مستقل را در شورا بگیرد؛ مثلا داکتر عبدالرحمن محمودی یکی از روشنفکران آزادیخواه را بخاطر سخنرانی‌های افشاگرانه‌اش در جریان مبارزات انتخاباتی دستگیر و زندانی کرد، اما تعدادی از آزادیخواهان به شورا راه یافتند. این دوره در تاریخ بنام دوره هفتم شورا[۴] یاد می‌شود. حضور انگشت شمار روشنفکران در شورا، حکومت را به وحشت انداخت و تلاش کرد تا افراد مورد اعتماد خود را قدرت بیشتر در شورا دهد؛ چنانچه عبدالهادی داوی، از مشروطه‌خواهان سابق را که به رژیم تسلیم شده بود به ریاست آن برگزید.

یکی از هموطنان ما در نامه‌ای که در هفته نامه «وطن» (شماره ۱۷، ۱۹ سرطان ۱۳۳۰) درج است وضعیت این شورا را چنین بیان نموده است:

«خوب شد معنی مصونیت وکالت شورا بمن معلوم شد. اولین قدمی را که شورای فعال دوره هفتم ما - شورای عصر مشروطیت و مرجع آمال ما - برداشت تزئید معاش وکلای مصون بود. بلی مثل من بسیار مردم آرزو دارند که کاش وکیل شوار می‌بودند. تنخواه دبل، وظیفه و مسئولیت هیچ نه، شش ماه کار نامعلوم و شش ماه تفریح، معاش هم در تمام ایام سال چالان.»

نمایندگان آزادیخواه شورا و در پیشاپیش شان داکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمد غبار خود را نماینده فقیرترین قشر اجتماعی جامعه دانسته و وظیفه خویش را دفاع

---

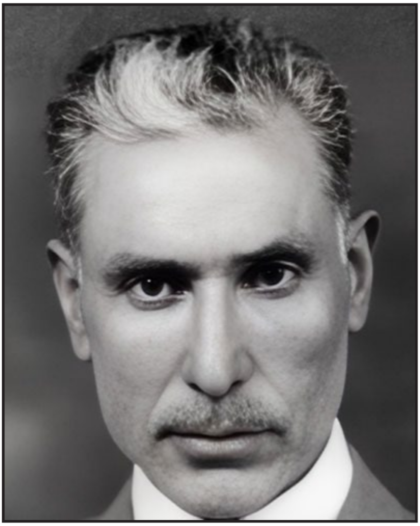
۴ اولین شورای ملی در ۱۳۱۰ ایجاد شد که بنام دوره اول شورا یاد می‌شود به همین گونه به ترتیب دوره دوم الی ششم شورا هم وجود داشته است. این شش دوره در زمان نادرشاه و صدارت هاشم خان بود که اکثر اعضای آن را بزرگان قوم تشکیل می‌داد که از طرف خاندان شاهی انتصاب می‌گردیدند.

از حقوق آن طبقات و اقشـار قرار داده بودند. این دسـته نمایندگان در قدم اول مطالبات و اصلاحاتی را در شـورا عنوان کردند که می‌توانسـت در وضع ابتر دهقانان کشـور تغییراتی آورده و از فشار طاقت فرسا بر آنان بکاهد. از جمله این درخواست‌ها یکی لغو بیگاری یا کار اجبـاری بدون مـزد بود که حکومت فقیرترین افراد جامعـه را مجبور به آن می‌کرد، و دوم الغـای حوالـه غله به حکومت بود. دهقانان مجبور بودند از حاصلاتی که سـالانه از زمین‌های خـود برمی‌داشـتند به حکومت هـم به عنوان مالیـه بدهند که برای اکثریت آنان که شـامل دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین بود کار ناممکن بود. حکومت به این خواسـته‌ها به آسانی جواب نمی‌داد و در برابر آن مقاومت می‌کرد. در داخل خود شـورا هم نمایندگانی از منافع سلطنت و سـرمایه‌داران بزرگ، روحانیون و فیودالان که خود جزئی از آنان بودند دفاع می‌نمودند و مخالف مطالبات نمایندگان آزایخواه به شمار می‌رفتند. لیکن مبارزات آزادیخواهان تا حدودی نتیجه داد؛ بیگاری کاهش یافت و حواله مالیات لغو شـد. نمایندگان مردمی در شورا در کنار این مطالبات سـعی کردند قوانینی را به تصویب برسـانند که از حقوق توده‌ها و آزادی‌های مدنـی حمایت کند. چنانچه قانون مطبوعات در سـال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ خورشـیدی) به تصویب رسـید که در یک حد معین آزادی بیان را تضمین کرد. در نتیجه شـماری از جراید غیردولتی اجازه انتشـار یافتند و تعدادی از تشـکل‌های سیاسی و اتحادیه‌های محصلی بوجود آمدند. نشـریاتی چون «نداء خلق» توسـط محمودی، «وطن» توسـط غبار و غیره در همین دوران انتشار یافتند هرچند تحت فشار شدید، سانسور و جریمه‌های پیاپی قرار می‌گرفتند.

مهمتریـن احزابی را کـه در زمان صدارت شـاه محمود بوجود آمده نطفه‌های سیاسـی دوره‌های بعدی گردیدند به معرفی می‌گیریم.

حزب وطن: این حزب در ۱۶ جدی ۱۳۲۹ توسـط آزادیخواهان مشـهوری چون میرغلام محمد غبار، سرور جویا، برات‌علی تاج، میرمحمد صدیق فرهنگ و شماری دیگر تاسیس شد. مرام حزب وطن بر پایه استقلال کشور، وحدت ملی بین تمامی اقوام و ملیت‌ها، تعمیم اصول دموکراسـی در کشـور و ترقی امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اسـتوار بود. غبار منشی عمومی این حزب بود که با وجدان بیدار در دوره هفتم شورای ملی نماینده مردم کابل بود و در هر لحظه حضور خود در شـورا به دفاع از حقوق مردم افغانستان برخاست. مرامنامه حزب که بصورت کامل در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» درج گردیده است، در میان تمامی احزاب آنزمان مترقی‌ترین، پیشرفته‌ترین و دموکراتیک‌ترین بود.

حزب وطن با افکار مترقی و دفاعش از مردم مظلوم افغانسـتان روز به روز روشـنفکران


میر غلام محمد غبار

بیشتری را دور خود جمع می‌کرد و این وضع خطر جـدی برای دولتمداران بـود، بناءً آنان به هر طریقی می‌کوشـیدند که کار و فعالیت حزب را متوقف کنند. در شـروع حملاتی از جانب قلمبدسـتان مزدور رژیم و سلطنت مثل برهان‌الدین کشـککی، عبدالصبور نسـیمی، محمد اکبر اعتمادی و صلاح‌الدین سـلجوقی صورت گرفت، لوحه‌های حزب توسط پلیس از بین رفت و بالاخـره یک وکیل بنام الله‌میر خان به غبار در شورا با چاقو حمله کرد. رژیم متوجه شـد که همچون بچه‌ترسـانک‌ها برای انقلابیون بی‌ارزش است و سد راه مبارزه شان نمی‌شود ناچار حزب و جریده‌اش غیرقانونی اعلام شد و اعضای رهبری حزب به شمول غبار دسـتگیر و برای چندین سال زندانی شدند. سرور جویا بعد از تحمل ۹ سال حبس و مشقت در زندان درگذشت.

خاندان سـلطنتی تنها به زندانی کردن اعضای حزب اکتفا نکرده و در پی آن شدند تا این تشـکل ملی و مردمی را ضربه ریشـه‌ای بزنند، بناءً یکی از روش‌های شـان مسخ افکار بعضی از اعضـای حزب و مخصوصا اعضای رهبری بود. روش شـان بـر برخی از افراد مانند محمد صدیق فرهنگ موثر هم بود. قاسم رشتیا که برادر فرهنگ بود و از مهره‌های حاکمیت بشمار می‌رفـت، وظیفه منحرف سـاختن فرهنگ را در داخل زندان بـدوش گرفته بود که در نتیجه فرهنگ تاب شـرایط مخوف زندان رژیم را نیاورده تسـلیم شد. در حالی که اعضای پاک‌نهاد حزب مانند غبار و سـرور جویا، براتعلی تاج، فتح محمد خان میرزاد، محمد آصف آهنگ و دیگران به این تسـلیم‌طلبی مخالفت نموده و سـالها در زندان بسـر بردند. اما تسلیم شدگان از زندان رها شده به مقامات سفارت و وزارت رسیدند.

حزب خلق: این حزب توسـط داکتر عبدالرحمن محمودی در سـال ۱۳۲۹ تاسـیس شد. محمودی در معاینه‌خانه‌ای که داشـت با مردم از دل و جان همدردی می‌کرد و به تداوی آنان می‌پرداخت، این باعث شـد تا به قلب توده‌هـا راه پیدا کند. محبوبیت داکتر محمودی زمانی به اوجش رسید که وی در انتخابات دوره هفتم شورای ملی خود را کاندید کرد و با نطق‌های



داکتر عبدالرحمن محمودی

انتقادی و افشاگرانه‌اش مغز دستگاه حاکم را نشانه گرفت. حزب خلق نشـریه‌ای بنـام «نداء خلق» منتشر می‌کرد. نشـریه در جوزای ۱۳۳۰ تاسیس و فقط ۲۸ شـماره انتشار یافت که بعدا در سرطان ۱۳۳۰ از طـرف حکومـت توقیـف گردید. این تشـکل هم بر اسـاس مرام آن یک حزب ملی و دموکراسـی‌خواه بود و اعتقاد راسخ به برقراری عدالت اجتماعی در افغانستان داشت.

داکتر محمودی در مقالاتی که منتشـر ساخت نه برخورد اصلاح‌طلبانه بلکه ریشه‌ای و انقلابی را برای زدودن دردهـای ملت مطرح نموده خواهان «حکومت خلق» شـد و برای رسیدن به این هدف «مبارزات خونین» را پیش‌بینی می‌کرد. در شماره ۱۲ «نداء خلق» (۱۹ ثور ۱۳۳۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «دردهای اجتماعی علاج حقیقی و تداوی جذری می‌خواهند!!» نوشت:

«... ما هم آلام بزرگ اجتماعی داریم، از قافله مدنیت سـخت بدوریم، در ساحله معارف، اقتصـاد، زراعت، صنعت و حرفت از همه اولاد آدم محتاج‌تریم، تازه نام کلمه حق را بر زبان رانده و هنوز مردم ما بحقوق خود آشنا نبوده و حتی جرئت حق‌خواهی را هم باخته اند، ما با موانع و مشکلات شدیدی مواجه شدنی بوده و مبارزات خونینی در قبال داریم ولی برای همه باید یک تداوی جذری فکر کنیم نه موقتی و گذری و آن سعی در بدست آوردن دیموکراسی حقیقی یا حکومت خلق است.»

در سـال ۱۳۳۱ وقتی حکومت به حزب وطن تاخـت و اعضایش را زندانی کرد، اعضای حزب خلق بشـمول رهبرش داکتر محمودی را نیز دسـتگیر و زندانی سـاخت. محمد صدیق فرهنگ در کتاب خود «افغانسـتان در پنج قرن اخیر» می‌نویسد که در سال ۱۳۲۹ محمودی در شورا علیه محمد داوود خان سخنرانی کرد که بعدا حسن‌شرق یکی از چاکران داوود خان می‌خواسـت وی را اختطاف کرده از بین ببرد اما موفق نشـد و داکتر محمودی نجات یافت (فرهنگ،۱۹۹۲: ۶۶۴). وکیلی که با چاقو به جان غبار افتاده بود به محمودی هم حمله کرد. داکتر محمودی برای ۹ سـال در زندان ماند، با شـکنجه‌ها و مشـقاتی که متحمل شده بود در

زندان کاملا از پا افتاد و در ۱۳۴۰ حکومت مجبور شـد که بدن نیمه‌جان وی را به خانواده‌اش تحویـل دهد که بعد از دو ماه در میزان ۱۳۴۰ چشـم از جهان فروبسـت. خلاصه حکومت با زندانی سـاختن، شکنجه‌های جسـمی و روحی و تبعید اعضای حزب، بساط حزب خلق را هم برچید.

حزب ویش زلمیان: از نظر تاریخی اولین حزبی اسـت که در دوران صدارت شاه محمود خان ایجاد شـد. تاسـیس ویش زلمیان را ۱۳۲۶ گفته‌اند. عبدالروف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمد انگار، عبدالشـکور رشـاد، عبدالرزاق خان فراهی، محمد موسـی شفیق و غیـره گردانندگان این حزب بودند. نورمحمد تره‌کی که بعـدها رهبـر جناح خلق «حزب دموکراتیک خلق» نوکر شوروی شد، در ابتدا به همین حزب ارتبـاط داشت. نشریه حزب، جریده «انگار» که صاحب امتیار و مدیر مسئول آن فیض محمد انگار بود از ۹ حوت ۱۳۲۹ آغاز به انتشار کرد و در جوزای ۱۳۳۰ توقیف شد، بعدا ویش زلمیان به جای «انگـار» جریده «ولس» را که صاحب امتیـاز آن گل‌پاچا «الفت» بود برای سـه سـال دیگر یعنی تا ۱۳۳۲ منتشر کرد.

در مرامنامـه حـزب ویش زلمیـان حرفی از دموکراسـی نیامده اسـت، تاریخ‌نویسـان هـم می‌گویند که حـزب ویش زلمیان زبان نرم داشـت و هیچ طرف را به طور جدی نشـانه نمی‌گرفت. به هرحال ویش زلمیان را می‌توان در حد یک حزب ملی که گاها مسئله پشتونیزم در آن می‌چربید، به حسـاب آورد. دو تن از اعضای حزب گل‌پاچا الفت و نورمحمد خان در دوره هفتم وارد شـورا شدند و در اکثر موارد جانب مخالف دولت را می‌گرفتند. اعضای این حزب هم با تمام نرم بودن سیاسـت شان نتوانستند از دستگیری حکومت رهایی یابند و تعداد زیـاد آنان در ۱۳۳۱ زندانی شـدند. بالاخره بعد از رسـیدن داوود خان به صدارت در ۱۳۳۲ حزب ویش زلمیان برای همیشه از بین رفت.

حـزب دموکرات ملـی: وقتی دولت احزاب ملی را در برابرش دید، دسـت به سـاختن حزبـی به نام «حزب دموکرات ملی» زد که از نامـش عوامفریبی آن هویدا بود. این حزب دولتی از جانب سـردار محمد داوود وزیر حرب، عبدالمجید خان زابلی سـرمایه‌دار بزرگ و وزیر اقتصاد، سـردار فیض محمد خان زکریا وزیر معارف و علی محمد خان بدخشانی معاون صدراعظم رهبری می‌شـد و به گفته غبار «چند روشـنفکر سازشـکار» نیـز در آن عضویت داشـتند. این حزب که در ۱۳۲۹ تاسـیس شـد تا آخر نتوانسـت کوچکترین اقدام در جهت آگاهی‌دهی اجتماعی و سیاسی جامعه نماید و با صدارت داوود خان در ۱۳۳۲ از هم پاشید.

در این بین محصلان هم از آزادی‌های نسبی استفاده کرده و اتحادیه محصلان را ایجاد نموده بودند. در میان اتحادیه‌های محصلان نیز همانند شورا تعدادی از محصلان آزادیخواه وجود داشتند که دولت آن را دستکاری کرده و حلقات خود را بوجود آورده بود. یک تشکل محصلی بنام «اتحادیه آزادی پشتونستان» وجود داشت، که مرام آنان را حل مسئله پشتونستان و خط دیورند می‌ساخت. با آنکه ظاهرا شخصی بنام غلام حیدر خان عدالت رهبری آن را داشت اما در واقعیت سردار داوود خان آن را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود ایجاد نموده بود. افراد سرشناسی مانند ببرک کارمل و حسن شرق عضویت این اتحادیه را داشتند.

شاه محمود خان به نمایندگی از خانواده شاه دست به اصلاحاتی زد و به زودی با بوجود آمدن احزاب و حلقات سیاسی متعدد متوجه شدند که گور خود را کنده‌اند چنانچه فوری دست بکار شده و جلوش را گرفتند. حکومت که به ظاهر ادعای دموکراسی می‌کرد باز به زندان و شکنجه متوسل شد و همان طور که قبلا ذکر شد اکثریت رهبران احزاب ملی و دموکرات را روانه زندان کرد و یا به اشکال مختلف از بین برد.

موضعگیری‌های رک و مبارزات آزادیخواهانه‌ی روشنفکران دوره هفتم شورا حکومت را به وحشت انداخت و این درس را گرفت که در دور آینده به هر وسیله‌ی توسل جسته و به هیچ صورت نگذاشت که این گونه افراد وارد شورا شوند. به همین خاطر در انتخابات دور هشتم شورا در برابر هر کاندید آزادیخواه یک کاندید حکومتی ایستاده شد و کاندیدهای مورد نظر دولت به صفت وکیل وارد شورا شدند.

در ۳۱ حمل ۱۳۳۱ انتخابات دوره هشتم شورا برگزار گردید. حکومت با تمام توان جنبش‌های سیاسی را سرکوب کرده بود و در انتخابات هم تلاش کرد تا جلو کامیابی آزادیخواهان را بگیرد. مخصوصا حساسیت در برابر اعضای حزب وطن و خلق بیشتر بود؛ محمودی و غبار که بار دیگر از کابل کاندید شده بودند، نمایندگان شان از حوزه‌های انتخاباتی توسط پلیس اخراج و صندوق‌های رای شان از تمامی مراکز برداشته شد و طرفداران شان را مجبور کردند که به کاندیدان دولتی رای بدهند. در برابر دیگر وکلای مستقل و وطنپرست همچنان اعمال نادرست انجام شد.

مردم در کابل در برابر این وضع عکس‌العمل نشان دادند و دست به تظاهرات گسترده زدند، محصلان و متعلمان به صف تظاهرات کنندگان پیوستند.

عین علی بنیاد در «تاریخچه مبارزات سیاسی گذشته» می‌نویسد:

«روشـــنفکران خاصتا محصلان و اهالی کابل باوجود مداخله حکومت مظاهره شـــانداری را بطرفـــداری وکیلان شـــورا برپا کردند. شـــعارهای عمده آنروز یعنی اولیـــن روز انتخابات شورای دوره هشـــتم چنین بود: "زنده باد محمودی و غبار"، "مرده‌باد شعاع و حسن". میرعلی اصغر شـــعاع مدیر دایره‌المعارف آنزمان و محمد حســـن ملک اصغر از طرف صدراعظم شـــاه محمود در مقابل محمودی و غبـــار تحریک و تشـــویق گردیدند تا خود را برای دوره هشتم کاندید نمـــایند. شکل انتخابات نیز عوض شـــده بود، به قاضی‌ها، مامورین، پولیس و بزرگان و موسفیدان مرتجع هر محل و هر ناحیـــه هدایت داده شـــده بود تا برای آقـای شعاع و ملک اصغر رای جمـــع کنند و اسامی رای‌دهندگـــان برای محمودی و غبار را به کـاغذهای شعاع و حسن درج کننـد.»

بعد از دو هفته رهبران حزب خلق و وطن به شمول رهبران شان محمودی و غبار دستگیر و زندانی شدند و موج بگیر و ببند آزادیخواهان آغاز گردید.

شخص شاه و خاندان شاهی و اطرافیان شان از دادن آزادی و دموکراسی ولو نسبی چندان خاطره خوشـــی نداشـــتند و آن را عملا در تضاد با منافع شـــان دیدند، بناءً اداره شاه محمود به شکست مواجه شد و در ۱۳۳۲ موظف به استعفا گردید.

شـــاه پســـر کاکایش داوود خان را به عنوان صدراعظم جدید معرفی کرد. داوود خان که مســـتقیما زیر دست‌هاشـــم خان تربیت یافته بـــود کاملا مانند وی دیکتاتور، مســـتبد و مخالف نمادهای دموکراســـی بود. داوود خان معتقد بود که ما ضرورت به دموکراسی نداریم، قبل از آن باید وضعیت اقتصادی را بهبود بخشیم و مسئله پشتونستان را حل نماییم.

عین علی بنیاد در «تاریخچه مبارزات سیاسی گذشته» درباره دوره داوود خان می‌نویسد:

«در زمان حکومت داوود تمام اقوام اقلیت افغانســـتان در برابر قوم پشـــتون بیشـــتر تحت شـــکنجه واقع شد.... مردم ستمدیده قوم پشـــتون نیز از ظلم و بیداد رژیم مطلق‌العنانی برکنار نمانده است. بیک کلام ســـتم ملی بی‌نظیری بیداد می‌کرد. از شیوه "تفرقه بیانداز و حکومت کن" انگلیس حداعلی اســـتفاده را نمود حتی توســـط انتشـــار بعضی کتـــب تفرقه جویانه مثلا "شـــبخون افغان" و غیره قصدا نفاق ملی را دامن زد، این کتاب‌ها توسط توصیه شخص داوود خان در معرض ترجمه و اشاعه قرار می‌گرفت.

قوم هزاره و قزلباش رســـما حق نداشـــتند به رتبه‌های بزرگ عســـکری برسند. هزاره‌ها و قزلباش‌ها در وزارت خارجه به مانند دیگر اقلیتهای ترک زبان، پنجشیری و غیره، راه نداشتند، برعلاوه شمول شان در مکاتب عسکری نیز ممنوع شد.»

دهه قانون اساسی

داوود از ۱۳۳۲ تــا اواخر ۱۳۴۱ زمام حکومتداری را پیش برد که ارمغانی جز شکســت اقتصادی و سیاســی برای افغانستان و مردمش نداشت. اختلافات شدید خانوادگی روی تسلط قدرت، ظاهرشــاه را مصمم ســاخت تا وظیفه صدارت را از محــدوده خانوادگی خود بیرون کرده و به اشــخاص خارج از خانواده شــاهی محول نماید. البته روشن بود که صدراعظم‌های جدید افرادی تعیین می‌گردیدند که با تمام وجود در خدمت سلطنت و منافع آن باشند.

بعد از استعفای داوود خان در ۱۲ حوت ۱۳۴۱، داکتر محمدیوسف که از تحصیل‌یافته‌های آلمان بود در ۲۲ حوت ۱۳۴۱ برای صدارت معرفی گردید. شاه و صدراعظمش می‌خواستند تــا تغییراتــی را بوجود آورند و حیثیت از دســت رفتــه حکومت را بار دیگــر در نزد مردم افغانســتان اعاده نمایند. بناءً داکتر یوســف بعد از اعلان کابینه خویش فوری اقدام به تدوین قانون اساســی جدید نمود و کمیته‌ای را برای انجام این کار گماشــت. بالاخره در ۲۹ ســنبله ۱۳۴۳ قانون اساســی جدید توسط لویه جرگه‌ای که به همین منظور برگزار شده بود تصویب گردید.

در قانون اساســی جدید فقراتی وجود داشــت که براساس آن آزادی‌های بیشتر سیاسی و مدنی به مردم افغانستان داده شده بود؛ وظایف و صلاحیت‌های شاه و خانواده‌ی شاهی بوسیله قانون اساسی جدید محدودتر گردیده بود. قانون اساسی بار دیگر به برگزاری انتخابات آزاد، ســری و عمومی تاکید کرد و حکومت را ملزم دانست تا قانون انتخابات را تدوین و تصویب نماید. بر اساس قانون جدید مطبوعات نیز جراید آزاد و مستقل می‌توانستند انتشار یابند.

مردم و بخصوص روشنفکران که در شهرها به آگاهی‌های معین سیاسی دست یافته بودند، جنبش‌های روشــنفکری و آزادیخواه بین شــاگردان مکاتب، پوهنتون‌ها و سایر اقشار شهری قویتر شــده بود. تشکل‌های سیاسی شــکل گرفته و جوانان را با افکار و ایده‌هایی که داشتند آشــنا و جــذب می‌نمودند. در مبحث قبلی در مورد احزاب سیاســی کــه در دوران صدارت شــاه‌محمود خان بوجــود آمده بودند صحبت کردیم و گفتیم که آن‌ها به شــکلی از اشــکال هســته‌های احزاب و تشکل‌های سیاسی دوره بعدی شــدند. در ذیل به معرفی گروهبندی‌های سیاسی‌ای می‌پردازیم که در «دهه قانون اساسی» شکل گرفتند.

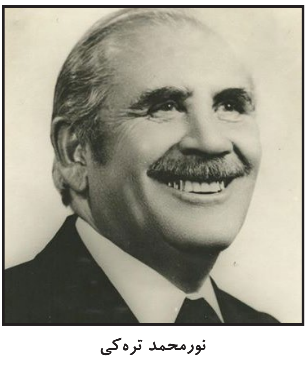
درین دوره مبارزات مردم و جو ضدیت در برابر اســتبداد رژیم شــاهی و در مجموع اوج مبارزات آزادیخواهانه در سراسر جهان، رژیم ظاهرشاه را مجبور به قبول آزادی‌هایی نمود که

روشنفکران از آن به عنوان «دموکراسی تاجدار» نام می‌بردند.

قبل از پرداختن به جریانات بعدی این دوره، احزاب سیاسی‌ای را به معرفی می‌گیریم که با استفاده از آزادی‌هایی که در اثر مبارزات و فشارهای مردم بدست آمده بود عرض اندام نموده و در تعاملات بعدی جامعه نقش مرکزی بازی کردند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان: حزب دموکراتیک خلق در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ در مجلسی که در آن سی تن شرکت کرده بودند و بنام کانگرس اول یاد می‌شود، در خانه نورمحمد تره‌کی تاسیس شد. حزب، تره‌کی را که در گذشته‌ها عضویت حزب «ویش‌زلمیان» را داشت به حیث رهبر انتخاب کرد. حزب دموکراتیک خلق از نظر افکار سیاسی رویزیونیست بود و حمایت اتحاد شوروی را با خود داشت. در ۱۳۴۶ اعضای حزب دموکراتیک خلق به دو شاخه خلق و پرچم انشعاب کردند. شاخه‌ی خلق زیر رهبری نورمحمد تره‌کی و شاخه‌ی پرچم زیر رهبری ببرک کارمل از هم جدا شدند. تره‌کی نشریه‌ای را بنام «خلق» در ۱۳۴۵ برای شش ماه انتشار داد و به همین دلیل شاخه‌اش به خلق و طرفداران وی بنام خلقی‌ها مشهور اند. ببرک کارمل یکی دیگر از رهبران و بنیانگذاران حزب در ۱۳۴۷ جریده «پرچم» را برای یک سال منتشر نمود و به همین دلیل جناحش پرچم و هوادارانش را پرچمی می‌نامند.

خلقی‌ها و پرچمی‌ها خود را مارکسیست-لنینیست می گفتند، اما در واقعیت امر رویزیونیست بودند چون از تعلیمات مارکس و لنین عدول کرده فقط از مارکسیزم حرف می‌زدند اما در عمل افکار بورژوایی و انحرافی داشتند. آنان از مبارزه طبقاتی که روح مارکسیزم را تشکیل می‌دهد حذر نموده حزب شان را به جای حزب پرولتاریایی، حزب «تمام‌خلقی» نامیدند. آنان هیچ‌گونه اعتقادی به انقلاب توده‌ای نداشتند بلکه می‌خواستند از طریق مبارزات پارلمانی و مسالمت‌آمیز قدرت را غصب نمایند. آنان به جای مبارزه ضدامپریالیستی راه زدوبند و تبانی با آن را در پیش گرفتند. بنابر همین سیاست در تبانی با دستگاه حاکم، بخصوص با رژیم داوود خان بودند. عدم اعتقاد خلقی‌ها و پرچمی‌ها به کار توده‌ای و به پیروزی رسانیدن انقلاب افغانستان توسط خود مردم افغانستان، باعث گردید تا صد در صد به اتحاد شوروی وابسته باشند و بالاخره «انقلاب» (کودتای هفت ثور) را هم زیر نظر و حمایت روسیه انجام دادند.


نورمحمد تره‌کی

روس‌ها در ۱۳۵۶ تقریبا ده ماه قبل از کودتای

هفت ثور، خلق و پرچم را مجبور به اتحاد ســاختند، اما در جریان حاکمیت چهارده ساله شان جناح‌های خلق و پرچم با تیرگی روابط شان همواره علیه هم می‌تاختند.


اکرم یاری

سـازمان جوانـان مترقـی: جریان‌هایـی بنـام محفل محمودی، محفل یاری و محفل باختری که در کنار داشتن اعتقاد به مارکسـیزم-لنینیزم پیرو اندیشـه مائوتسـه‌دون بودند و افکار رویزیونیسـتی حزب دموکراتیک خلق را رد می‌نمودنـد، در اوایـل دهه چهل شمسـی عرض اندام نمودنـد. مجموع ایـن محافل در خزان ۱۳۴۴ «سـازمان جوانان مترقـی» را بنیاد نهادند. بنیانگـذاران این جریان را اکرم یاری، داکتر صادق یـاری، عبدالرحیم محمودی (بـرادر داکتر عبدالرحمن محمودی)،هـادی محمودی و تعدادی دیگر از طرفـداران باقیمانده از «حزب خلق» به رهبری داکتر محمودی گفته‌اند. سـازمان جوانان مترقی به زودی بین شـاگردان، محصلان و سـایر روشـنفکران محبوبیت پیدا کرده و هواخواهان زیادی را بـه دور خود جمع نمود. در انتخابـات اتحادیه محصلان که در سـال ۱۳۴۸ برگزار گردیـد از ۴۳ نماینده ۲۲ نماینده از سازمان جوانان مترقی بودند.

در سـال ۱۳۴۷ این سـازمان جریده‌ای به نام «شعله جاوید» انتشار داد. این نشریه هرچند زیر عنوان «ناشـر افکار دموکراتیک نوین» پخش می‌شد و نامی از سازمان جوانان مترقی را بر خود نداشـت، اما در عمل ارگان نشراتی این سـازمان بود. اولین شماره «شعله جاوید» در ۱۴ حمل ۱۳۴۷ انتشـار یافت. هادی محمودی، عین علی بنیاد، عبدالله محمودی، انجنیر عثمان (مشـهور به عثمان لندی)، مضطرب باختری (اسـحق نگارگر) و واصف باختری نویسـندگان مطالب و اشـعار منتشـره آن بودند. گفته می‌شـود که گرداننده و تئوریسن اصلی پس پرده آن شـخص اکرم یاری بود هرچند نام وی بالای هیچکدام از مقالات به چشـم نمی‌خورد. بعد از انتشـار یازده شـماره (منتشره ۲۳ جوزا ۱۳۴۷) این نشریه تسـلیم‌ناپذیر و تاریخ‌ساز توسط دولت وقت توقیف گردید. این گروه معتقد به دگرگونی نظام سیاسی افغانستان از راه انقلاب قهرآمیز بود. آنان نظر به تحلیلی که از وضع اجتماعی افغانسـتان داشتند، نیروی عمده انقلاب را کارگران و دهقانان می‌دانسـتند و به همین دلیل کادرهای شـعله‌ای به کار آگاهی‌دهی در فابریکه‌ها و روسـتاها پرداختند. گرچه این جریان طی چند دهه گذشته به گروه‌های مختلف

منشـعب شــد، اما تا امروز آنانی که پیرو افکار مائوتســه‌دون بوده و با قاطعیت علیه نظام‌های حاکم و ارتجاع مبارزه می کنند «شعله‌ای» خوانده می‌شوند.

شـعله‌ای‌ها معتقد به مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون بوده و رویزیونیزم را دشمن مارکســیزم می‌دانســتند و اکثرا منتقدان سرســخت خلقی‌ها، پرچمی‌ها و اخوانی‌ها به شــمار می‌رفتنــد. شــعله‌ای‌ها قبل از کودتای هفــت ثور، خلق و پرچم را نیروهای مزدور شــوروی شمرده و به افشای اعمال و نظریات منحرف شان پرداختند. بعد از کودتا، خلقی‌ها و پرچمی‌ها از اولین اقداماتی که نمودند دســتگیر و کشــتن رهبران و اعضای جریان شــعله بود و آنان را خطرناکترین مخالفان شان می‌پنداشتند.

«شــعله جاوید» و «حزب دموکراتیک خلق» در تخاصم شدید در برابر هم قرار داشتند و این اوضاع مقارن بود با علنی شــدن پلمیک بین حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتســه‌دون. این زمانی بود که چین، انحراف و رویزیونیزم آشکار حزب کمونیست شوروی را افشــا نموده خیانتش را به امر انقلاب و قربانی‌های مردم شوروی تحت رهبری استالین برملا می‌ساخت. جزئیات این اختلافات را چین در جزوه‌ای که به «نه تفسیر» مشهور شد انتشار داد.

«شعله جاوید» در مدت اندک جمع وسیع مردم و روشنفکران را به دورش جمع نمود و در سراسر کشور هواداران زیادی یافت و به مهمترین جریان روز بدل شد و در هر گوشه و کنار زحمتکشــان و روشنفکران به طرفداری از این «شــعله جاوید» دست به تظاهرات و میتنگ‌ها می‌زدند اما رهبران این جریان از سازماندهی و سمت‌دهی درست این توده وسیع عاجز بودند.

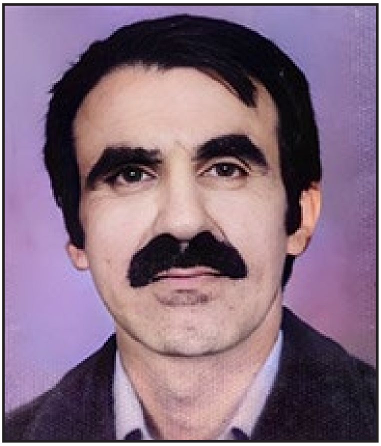
در یــک تلگــرام محرم که به تاریخ ۲۲ می ۱۹۷۳ از ســفارت امریکا در کابل به وزارت خارجه آن کشور مخابره شده و در ۲۰۰۱ از رده‌بندی خارج گردید، از «رشد گروه‌های چپ در افغانستان» گزارش داده شده و در مورد جریان «شعله جاوید» در آن گفته شده است:

«در تقریبا تمامی اکسیون‌هایش، شعله جاوید می‌تواند جنگجویان وسیع و بخصوص فعالان زن را بیرون کشــد. شــاید یگانه گروپی باشد که جمع وسیع زنان در آن عضویت دارند.... به نظر می‌رســد که قوت شــعله جاوید به صورت پیوسته در مکاتب عالی، ولایات و پوهنتون‌ها روبه ازدیاد اســت... در میان تمامی گروپ‌های چپ، شــعله جاوید احتمالا به خاطر شــهرت روزافزون جهت تغییرات بنیادی، صفات جوانان‌پسند، شناسایی اقلیت‌های مورد ستم و سهمی که "شهدا" به این جریان نموده، بالاترین پتانسیل رشد را دارا می‌باشد.»

کمبودهــای درونی در ســطح رهبری «ســازمان جوانان مترقی» باعث شــد تــا در اوایل

دهه پنجاه شمسی دسته‌های متعدد با نظریات و انتقاداتی که داشتند از سازمان جدا شوند و تشکل‌های جدیدی را ایجاد کنند. اولین دسته‌ای که از این جریان جدا شد تحت رهبری انجنیر عثمان بود. وی نوشته‌ای زیر عنوان «پس منظر تاریخی» بیرون داد که بعد از آن طرفدارانش بنام «محفل پس‌منظر» مشهور شدند. انجنیر عثمان بعدها از سیاست توبه کرد و در تمام دوران حاکمیت نوکران روس یک کورس ریاضیات را در کابل گردانندگی می‌کرد و بعد در عالم مهاجرت در پاکستان جان داد.

یکی دیگر از دسته‌هایی که از این جریان انشعاب کرد، «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» بود. این گروه به رهبری داکتر فیض احمد در بهار ۱۳۵۲ در جزوه‌ی «با طرد اپورتونیزم به سوی انقلاب سرخ به پیش رویم!» کمبودها و اشتباهات «سازمان جوانان مترقی» را بطور سیستماتیک برشمرده نظریات خود را بیان نمودند.



داکتر فیض احمد

عدم درآمیختن کارعلنی با مخفی، علنی‌گری بیش از حد و سردرگمی در رهبری سازمان، ناتوانی در بسیج توده‌ها، عدم برخورد قاطع به رویزیونیزم، نبود مبارزه ایدئولوژیک درونی، افکار خرده‌بورژوازی و سکتاریستی رهبری، داشتن دید ناقص از علم انقلاب و غیره انتقاداتی بودند که از جانب «گروه انقلابی» عنوان گردیدند. درین جزوه بر تمامی جریان و رهبرانش به صورتی خط بطلان کشیده شده بود که بعدا در «مشعل رهایی» (۱۳۵۹) تصحیح گردیده نوشت: «سازمان جوانان مترقی.... نقش مهم تاریخی را در جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ ایدئولوژیک راه را برای مارکسیزم و گسترش بعدی آن در جامعه ما باز کرد. (چیزیکه ما در اوایل بریدن از س.ج.م و جریان شعله آنرا نمی‌دیدیم و به نفی کامل آن دست زدیم و بدینصورت دچار برخورد یک‌جانبه شدیم.)».

تاریخ بعدی این گروه با وحدت‌ها و انشعاباتی توام بوده است. در ۱۳۵۴ یک دسته از «گروه انقلابی» جدا شد که بنام نشریه شان به اخگری‌ها مشهور شدند. «محفل شمالی» به رهبری مجید کلکانی که در ۱۳۵۳ با «گروه انقلابی» وحدت نمود، مجید کلکانی سه

سـال عضو مرکزیت «گروه انقلابی» بود. لیکن در سـال ۱۳۵۷ وی از گروه انشعاب کرد و «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» را بنیاد نهاد که به «ساما» مشهور شد.

«گروه انقلابی خلق‌های افغانسـتان» در جدی ۱۹۵۹ نشریه تئوریک خود را بنام «مشعل رهایی» بیرون داده و نام گروه به «سـازمان رهایی افغانسـتان» تغییر کرد. سازمان رهایی به شـدت علیه تجاوز روس‌هـا مخالفت نمود و هدفش را مبارزه علیه دولت دست‌نشـانده روس اعلام و حمایت و اشتراک در جنگ مقاومت ضد روسی مردم افغانستان را در پیش گرفت.

رژیم دست‌نشانده روس‌ها در اولین روزهای پس از قدرت‌گیری، شعله‌ای‌ها را دشمن درجه یک خود شناخته و به قلع و قمع آنان پرداختند. اکرم یاری و برادرش صادق یاری در ماه‌های اول بعد از کودتا دستگیر و سر به نیست شدند. رهبران و کادرهای دیگر شعله‌ای چون عبدالاله رسـتاخیز، مجید کلکانی، انیس آزاد، بشـیر بهمن، حیدرلهیب، لطیف محمودی، داوود سرمد و ده‌ها تن دیگر طی سـالهای نخست دسـتگیر و اعدام شدند. تعداد دیگری از اعضا و رهبران شـعله‌ای که زندگی مخفی پیشـه کرده بودند و موفق شدند تا از چنگ رژیم خلق و پرچم به پاکسـتان و ایران فرار نمایند، توسـط احزاب بنیادگرا و بخصوص باند گلبدین و به همدستی سازمان‌های جاسوسی آن کشورها اختطاف و ترور شدند.

دو سازمان شـعله‌ای که در جنگ مقاومت ضد روسی نقش بسـیار ارزنده داشتند عبارت بودند از «سـازمان رهایی افغانستان» و «سـازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما). اینان با رفتن در بین توده‌ها و تشـکیل جبهات مردمی توانستند به پایه توده‌ای دست یافته تجاربی در مبارزه مسـلحانه کسب نمایند. «سازمان رهایی» در اتحاد با چند سازمان اسلامی و ملی «جبهه مبارزین مجاهد[۵] افغانسـتان» را ساخت و در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ قیامی را علیه دولت دست‌نشانده روس در کابل به راه انداخت که به «قیام بالاحصار» شهرت یافت. در بالاحصار تحت رهبری گل‌احمد قیام آغاز گشـت و او با یارانش قادر شـدند که ده‌ها افسر پرچمی و خلقی را به قتل برسانند و ساعت‌ها مقاومت نمایند تا اینکه در اثر بمباردمان طیارات دولت، بالاحصار در خون

۵ مجاهد/ مجاهدین: کلمه عربی اسـت به معنی کسـی یا کسـانی که در راه اسـلام در مقابل دشمن اسلام بجنگنـد. رهبران جهادی خود را مجاهدین می‌نامند. اما کلمه مجاهد یا مجاهدین که صورت جمع آن می‌باشـد، مفهوم زیاد منفی در ذهن مردم ما ندارد. مردم ما رهبران جهادی را در شمار مجاهدین نمی‌شمارند، آنان را قاتلان فرزندان و دزدان سـرمایه‌های ملی خود، وطنفروشان و سرسپردگان پاکستان، ایران، عربستان سعودی و امریکا، می‌دانند. در زمان جنگ ضد روسـی ملیون‌ها هموطن ما فقط بخاطر رهایی کشور شان از چنگ بیگانگان روسی و دولت مزدور شان دست به مبارزه زدند و جمع وسیعی از آنان جان‌های شان را در این راه از دست دادند، مردم ما به اینان مجاهدین راستین می گویند.

نشست و گل‌احمد با یارانش به شهادت رسیدند.

از آنجایی که طرح قیام قبلا در اثر خیانت دگروال ابراهیم فاش شده بود، تعدادی از کادرهای برجسته سازمان چون محسن، داوود، جبار نورستانی، معلم رشید، داکتر نعمت، عبدالحی پیلوت، افراد سرشناسی چون نینواز و ده‌ها تن دیگر به دام نوکران روس افتاده شکنجه و اعدام شدند. شخص داکتر فیض احمد نیز در جریان قیام به دام دشمن افتاده زیر شکنجه‌های حیوانی قرار گرفت ولی بعد از چند روزی یکی از شاگردان داوود که تصادف پهره‌دار بود به او راهی برای فرار نشان می‌دهد اما داوود می‌گوید حیات داکتر فیض مهمتر است و بدینصورت به او زمینه فرار را مساعد می‌سازد که در نتیجه او برای سر و سامان دادن سازمان دوباره دست به کار می‌شود.

«سازمان رهایی افغانستان» در ولایاتی مانند فراه، نیمروز، کنر، نورستان، ننگرهار و هزاره‌جات جبهات جنگ را علیه روس‌ها رهبری می‌کرد. «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» چندین عملیات علیه نیروهای خلق و پرچم و روس‌ها در اطراف کابل به راه انداخت و هم در کوه‌صافی شمالی و نیمروز جبهات جنگ ضد روسی را سازمان دادند. «ساما» با عملیات‌های چریکی‌اش ضربات سختی به دشمن زد و بخصوص در شمالی از جایگاه خاصی بین مردم برخوردار بود.


مجید کلکانی

بعد از اینکه مجید کلکانی با یکی از یاران وفادارش در مکروریان کابل توسط «خاد» دستگیر و در جوزای ۱۳۵۹ اعدام گردید، داکترهادی محمودی از ساما جدا شده «سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی» (ساوو) را ساخت. در ۱۳۶۰ در اثر یک خیانت درونی هسته رهبری «ساوو» چون انجنیر لطیف محمودی، بشیر بهمن، یونس زریاب، استاد مسجدی هدایت و دیگران حین جلسه‌ای در منطقه گذرگاه کابل مورد حمله «خاد» قرار گرفته اسیر گردیدند. درین میان فقط‌هادی محمودی با آنکه در این جلسه حضور داشت توانسته بود از چنگ دشمن فرار نماید. دستگیرشدگان با شهامت تمام در محکمه علنی از آرمانهای‌شان دفاع کردند و بالاخره همه در پولیگون‌های پلچرخی در گورهای نامعلومی مدفون شدند و عملا این سازمان با فرارهادی محمودی به غرب از حرکت بازماند.

«سازمان پیکار برای نجات افغانستان» (پیکار) و «سازمان رهاییبخش خلق‌های افغانستان»

(سرخا) دو سازمان دیگری بودند که امروز فعالیت ملموسی از آنها دیده نمی‌شود.

شعله‌ای‌ها ضربات سنگینی از سوی رژیم دست‌نشانده روس و بنیادگرایان متحمل شدند و صدها تن یا دستگیر و اعدام شدند و یا هم در جبهات جنگ از سوی گروه‌های بنیادگرا مورد حمله قرار گرفته جان باختند. امریکا همانگونه که در کشورهای دیگر نیروهای مرتجع را کمک نمود تا نیروهای چپ و انقلابی و بخصوص رهبران این جریانات را نابود سازد، دقیقا در افغانستان نیز این برنامه را از طریق باندهای اخوانی چون حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی عملی نمود. امریکا بنابر هراسی که از رشد جریان شلعه‌جاوید داشت، به بنیادگرایان و دولت پاکستان کمک نمود تا یکایک مغزهای متفکر آن را ترور و جبهات سازمان‌های شعله‌ای را مورد حملات مرگبار قرار دهند. در پاکستان رهبران و کادرهای مهمی چون داکتر فیض احمد، قیوم رهبر، داکتر اسد، مولوی داوود، پسرلی، داکتر صمد درانی، احمد سلطان، سید فقیر، انجنیر فهیم، عبدالحکیم سرور، فتاح ودود و غیره توسط تروریست‌های اخوانی و در حمایت کامل آی.اس.آی ترور گردیدند.

این وضع باعث فروکش این جریان گردید و تعدادی از رهبران و کادرهای مهم آن راهی دیار غرب شدند و نسبت به مبارزه و راه شان بی‌ایمان گردیدند. امروز به طور جدی و در داخل افغانستان فقط «سازمان رهایی افغانستان» فعالیت دارد و بعضی از افراد و شخصیت‌های «ساما» هم فعال اند. یک تعداد از شعله‌ای‌های ساکن غرب تشکل‌هایی درست کرده‌اند که کار شان محدود به بیرون کشیدن نشریات و سایت‌های انترنتی می‌شود.

اخوانی‌ها: اخوانیگری جریانی در مصر بود که تحت عنوان «اخوان‌المسلمین» در سال ۱۳۰۷ در مقابله با جنبش‌های ملی و دموکراتیک آن کشور توسط حسن‌البنا که تحصیل‌کرده غرب بود عرض اندام نمود. این جریان توسط امپریالیزم انگلیس رویکار آمد و بعد توسط امریکا تقویت گردید. سعید رمضان، از رهبران و در واقع سفیر جهانی این جریان مرتجع از جواسیس سی.آی.ای بود و با مقامات امریکایی روابط تنگاتنگ داشت.

در افغانستان نیز طی سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹ زمانی که جنبش‌های روشنفکری دموکراتیک و مترقی اوج گرفت، گروه اخوانی تحت نام «سازمان جوانان مسلمان» در مقابله با آن توسط ارتجاع داخلی، اخوان بین‌المللی و بخصوص کمکهای معمرقذافی رهبر لیبی روی کار آمد. رهبران این جریان تعدادی از استادان شرعیات پوهنتون کابل بودند که بعد به چندین شاخه منقسم شده در برابر هم قرار گرفتند. رهبران اخوانی افغانستان عبارت بودند از ربانی، سیاف، گلبدین، غلام محمد نیازی، مولوی خالص و غیره که اکثر شان تحصیل‌یافته‌های پوهنتون

الازهــر مصر بودند و تلاش داشــتند افکار جریان «اخوان‌المســلمین» مصر و رهبران شــان حسن‌البنا، سیدقطب و محمدقطب را در افغانستان ترویج نمایند.
(در مورد اخوانی‌ها یا تنظیم‌های جهادی به تفصیل بعدا بحث می‌شود.)

سـایر جریانات: گروه‌های کوچک دیگر هــم در این بین عرض وجــود نمودند. تقریبا در همان اواســط دهه چهل میلادی جمعیتی به رهبری انجنیــر غلام محمد فرهاد که در آلمان تحصیل و منحیث شــاروال کابل ایفای وظیفه می‌نمود به میان آمد که به «افغان ملت» مشهور شد. در بین این جریان نظریات پشتونیستی بسیار قوی بود و به همین علت بین مردم غیر پشتون افغانســتان زیاد محبوبیت نداشــت و با درک همین حساسیت آنان بعدا نام خود را به «سوسیال دموکرات» تغییر دادند. این حزب افکار ارتجاعی داشــت که عملا هیچ کاری برای افغانستان و مردمش نکرد و همیشــه راه سازشــکاری در پیش گرفت. اینان از نظر فکر و عمل شامل دو بخش می‌شــدند، تعدادی به همان آرمان‌های ملی خود وفادار ماندند در حالی که دســته دیگر شان براساس مسایل قومی و پشتونیزم خود به احزاب بنیــادگرای پشتون مثل حزب اسلامی گلبدین نزدیک شدند. عده‌ای از رهبران این جریان چون انورالحق احدی، آستانه گل شیرزاد، جیلانی پوپل، نجیب‌الله منلی و غیره هم اکنون مهره‌های امریکا در نظام پوشالی کرزی اند.

«حزب مترقی دموکرات» از دسته‌های کوچک دیگری بود که محمدهاشم میوندوال در زمان صدارت خود تاسیس کرد و جریده‌ای بنام «مساوات» انتشار می‌دادند.

«محفل انتظار» که بعد به «ســازمان انقلابی زحمتکشــان افغانستان» (ســازا) تعبیر نام داد و به گروه «ســتم ملی» شــهرت یافت، جریان دیگری بود که در ۱۳۴۷ از خلق و پرچم جدا گردید. رهبری این جریان را فردی به نام طاهر بدخشی داشت. وی از پایه‌گذاران حزب خلق نورمحمدتره‌کی بود و با شــخص تره‌کی رابطه بســیار نزدیک داشــت اما بنابه تعصب قومی که هر دو طرف داشــتند، طاهر بدخشــی با تعدادی از تاجیک‌هایی که عمدتا از ســمت شمال افغانستان بودند از حزب دموکراتیک خلق جدا شدند و سیاست تفرقه قومی و زبانی را دامن می‌زدند. طاهر بدخشی در ۱۳۵۸ توسط حفیظ‌الله امین اعدام شد اما تعدادی از بازماندگان این جریان ارتجاعی تا کنون هم فعالیت دارند که شاخه‌ای از آن به رهبری محبوب‌الله کاشانی یک حزب راجسترشده در دولت کرزی دارند.

«سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان» (ســفزا) شاخه جداشده‌ای از «ستم ملی» بود که رهبری آنرا مولوی بحرالدین باعث به عهده داشــت. با شکست یک خیزش مسلحانه این گروه در ۱۹۷۹، مولوی باعث دســتگیر و اعدام گردید اما بازماندگان این گروه در ســال ۱۹۸۴ به

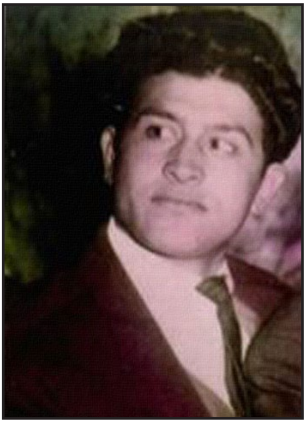
حزب دموکراتیک خلق پیوستند.

حادثه سوم عقرب و استعفای داکتر یوسف

در بالا مختصرا به تاریخچه و کارکرد احزاب و جریاناتی اشاره کردیم که طی «دهه قانون اساسی» یا «دهه دموکراسی» بوجود آمده و رشد کردند. همان گونه که گفته شد ظاهر شاه داکتر یوسف را به حیث صدراعظم انتخاب کرد و به وی وظیفه داد تا قانون اساسی جدید را تدوین و انتخابات شورا را ترتیب دهد. قانون اساسی جدید در ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ تصویب گردید و انتخابات شورا در ۱۳۴۴ برگزار شد. این دوره شورا را بنام دوره دوازدهم شورا می‌نامند. ببرک کارمل، اناهیتا راتب‌زاد و نورمحمد نور از «حزب دموکراتیک خلق» به این شورا راه یافته بودند.

انجام کار تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات شورا دو سال و نیم را در بر گرفت که بعد از آن دوره اول کار صدارت داکتر یوسف پایان یافت. شاه بار دیگر داکتر یوسف را موظف به تشکیل کابینه نمود یعنی داکتر یوسف بار دیگر به عنوان صدراعظم معرفی شد. وی کابینه حکومت خود را تشکیل داد و برای گرفتن رای اعتماد به شورا معرفی نمود. براساس اصول دموکراتیک جلسات شورا باید علنی می‌بود و افغان‌ها می‌توانستند به عنوان شنونده در آن شرکت کنند. چون جنبش‌های دموکراتیک در بین مردم و مخصوصا محصلان و شاگردان بسیار جا افتاده بود و مردم با ارکان دموکراسی آشنایی نسبی پیدا کرده بودند، تعداد قابل توجه مردم عمدتا در شهرها علاقه داشتند تا مسایل سیاسی را دنبال کنند و خود نقش فعال در رویدادهای سیاسی داشته باشند.

قرار شد در سوم عقرب ۱۳۴۴ اعضای کابینه برای گرفتن رای اعتماد به شورا بروند، تعداد بیشماری از شهروندان که اکثریت شان را دختران و پسران محصل تشکیل می‌داد برای شنیدن جلسه پارلمان به تالار شورا حاضر شدند. حکومت ظاهرا برای جلوگیری از بی‌نظمی جلسه را سری اعلام کرد و از حضور شهروندان در آن جلوگیری به عمل آورد. شهروندان چون خواست برحق و دموکراتیک شان زیر پا شده بود، دست به تظاهرات وسیع زدند. بالاخره بعد از ظهر همان روز، همه نزدیک خانه داکتر یوسف جمع شدند و وی را نسبت به وعده‌های دموکراتیکی که داده بود مورد پرسش قرار دادند. نیروهای پلیس و افراد مسلح اردو به تظاهرکنندگان فیر نمودند که در نتیجه تعدادی کشته و زخمی شدند. هرچند


حسن خیاط

کشته شدگان سه تن (فرید، حکیم، حسن خیاط) اعلان گردیدند، اما تعداد واقعی بالاتر بود و عده‌ای هم درین جریان دستگیر و زندانی شدند.

شعله‌ای‌ها که رهبری اصلی این جنبش را به عهده داشتند در افشای دولت نقش مهمی بازی کردند. گفته می‌شود که سه تن از سخنرانان اکسیون‌های این روز داکترهادی محمودی، بشیر بهمن و نینواز بودند. درین روز بین انقلابیون واقعی و سازشکاران وابسته به بیگانگان نیز خط فاصل کشیده شد. چهره واقعی رهبران «حزب دموکراتیک خلق» درین روز برای مردم و بخصوص روشنفکران بیشتر فاش شد. آنان چه در داخل شورا و چه در بیرون از مدافعان سرسخت رژیم مستبد ظاهر شاه بوده و او را «مترقی‌ترین شاه آسیا» می‌نامیدند. در همین زمان بود که تره‌کی دستان ظاهرشاه را بخاطر اینکه با مقامات روسی دیدار داشت در میدان هوایی کابل بوسید.

این حادثه خشم عظیمی را بین مردم به بار آورد و رژیم برای جلوگیری از بدتر شدن وضع داکتر یوسف را مجبور به استعفا کرد و به جایش محمدهاشم میوندوال را برای تشکیل حکومت جدید به عنوان صدراعظم معرفی نمود.

حادثه سوم عقرب از اهمیت بسیار بالا در تاریخ جنبش روشنفکری افغانستان برخوردار است. زیرا جنبش در این زمان وارد مرحله نوین گردید؛ محافل و گروه سیاسی و روشنفکری وارد میدان مبارزه عملی گردیدند؛ از زیر سقف‌های سازمانی و حوزه‌های شان بیرون شده و به جاده‌ها ریختند. حادثه سوم عقرب درس بزرگی به جنبش روشنفکری افغانستان بود و نشان داد که دموکراسی از بالا نمی‌تواند واقعی و پایدار باشد، هر آنی که منافع طبقات بالایی به خطر بیفتد فوری اصلیت دیکتاتوری نمایان می‌شود و به روی مردم اسلحه کشیده می‌شود.

حادثه سوم عقرب به هیچ عنوان خشم و اعتراضات روشنفکران و جوانان را پایان نبخشید و چندین سال دیگر تا سال‌های کودتای داوودخان (۱۳۵۲) جاده‌های کابل و سایر شهرهای بزرگ شاهد وقوع تظاهرات و اعتراضات بود.

میوندوال بعد از تاسیس «حزب دموکراتیک مترقی» اعتمادش را نزد خانواده شاهی از دست داد و مجبور به استعفا شد. در اواخر عقرب ۱۳۴۶ فردی بنام نور احمد اعتمادی از

نزدیکان خانواده سلطنتی به عنوان صدراعظم انتخاب شد. اعتمادی تا اوایل ۱۳۵۰ در مقام صدارت ماند و بعد از استعفای وی داکتر عبدالظاهر (پدر احمد ظاهر) به عنوان صدراعظم انتخاب گردید. صدراعظم جدید از یک طرف نتوانست اعتماد سلطنت و اطرافیانش را برآورده سازد و از جانب دیگر فقر و اوضاع بد اجتماعی اعتراضات شدید را بین مردم بوجود آورد. حکومت و سلطنت برای جلوگیری از شورش‌های سرتاسری چهره‌ها را تغییر می‌دادند. در دوم میزان ۱۳۵۱ داکتر ظاهر مجبور به استعفا شده و محمد موسی شفیق جانشین وی گردید.

کودتای ۱۳۵۲ و پایان سلطنت ظاهر شاه

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ زمانی که ظاهرشاه جهت استراحت در اروپا بسر می‌برد، داوود خان پسر کاکایش کودتای ضد سلطنت را سازمان داد و به کمک جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق قدرت را به دست گرفت. شاه استعفایش را یک ماه بعد از کودتا از اروپا به کابل فرستاد و بدین وسیله اعضای خانواده‌اش را که در اسارت به سر می‌بردند رها کرد. داوود خان طرز اداره افغانستان را از شاهی مشروطه به جمهوری تغییر داد و خودش را رییس جمهور اعلام کرد. هرچند رژیم از شاهی به جمهوری تغییر کرد، اما در ماهیت دستگاه حاکمه و وضعیت مردم کدام تغییر ماهوی رونما نگردید.

داوود خان تا کودتای هفت ثور خلق و پرچم به عنوان یک مستبد حکومتداری کرد و اکثریت مخالفان سیاسی به زندان افکنده شدند؛ احزاب و نشریه‌های غیر دولتی ممنوع گردیدند و اختناق سیاسی باعث شد تا تمامی جریانات سیاسی مبارزه مخفی و زیرزمینی را پیشه کنند؛ در حالی که کشور در فقر و بدبختی بسر می‌برد داوود خان و دار و دسته‌اش بجای بهبود وضعیت مردم به تیره و تار ساختن روابط با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان پرداختند تا توجه ملت را از مسایل اصلی به مسایل فرعی منحرف سازد.



محمد داوود خان

داوود یک رژیم مستبد را در طی پنج سال رهبری کرد و در طول دوره زمامداری‌اش، گاهی به دامان سوسیال امپریالیزم شوروی به همکار پرچمی‌ها، و گاهی هم در سازش

با امپریالیزم امریکا به همکاری متحدانش در خاور میانه، بود. خلقی‌ها و پرچمی‌ها از وضعیت استفاده نموده و یکجا با باداران روسی زمینه تدارک کودتا را چیدند.

کودتای هفت ثور و چهارده سال جنگ ضد روسی

در هفت ثور ۱۳۵۷ احزاب خلق و پرچم که فقط چند ماه قبل از این تاریخ توسط شوروی‌ها دوباره متحد شده بودند دست به کودتای خونین زدند. در این روز تعدادی از نظامیان متعلق به این حزب داوود خان و خانواده‌اش را کشته به قدرت رسیدند. این کودتا بطور مرموزی در حالی صورت گرفت که اکثر رهبران رده اول حزب در اسارت رژیم داوود بسر می‌بردند. گفته می‌شود که نورمحمد تره‌کی از جناح خلق که «منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بود از جریان کودتا هیچ اطلاعی نداشت. با کسب قدرت، تره‌کی به حیث «رییس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان» و ببرک کارمل از جناح پرچم «معاون رییس شورای انقلابی و معاون صدارت جمهوری دموکراتیک افغانستان» معرفی شدند.

مردم افغانستان و در راس آنان روشنفکران آزادیخواه ماهیت خودفروخته‌ی خلقی‌ها و پرچمی‌ها را از قبل می‌دانستند. بعد از کودتای ننگین شان این ماهیت فاش‌تر گردید و مردم افغانستان در تمامی نقاط کشور مخالفت خود را با کودتا اعلان نمودند. در اوایل هنوز اثری از لوث شوم تنظیم‌های جهادی بر مبارزات آزایخواهانه مردم ما دیده نمی‌شد. مردم در دهات و شهرها به اعتراضات خودبخودی پرداخته و تظاهرات ضد رژیم آغاز گردید. جوانان و روشنفکران با پخش شبنامه‌ها در افشای ماهیت رژیم کودتا مبادرت ورزیدند.


عساکر متجاوز شوروی در افغانستان

رژیم خلق و پرچم که شعارهای گول‌زننده «کور، کالی، ډوډی» و غیره را سر داده بودند، به

وحشیانه‌ترین شکل به سرکوب اعتراضات مردمی پرداخته هزاران تن را دستگیر و سر به نیست کردند. طبق یک گزارش سازمان عفو بین‌الملل در طول یک سال خلقی‌ها و پرچمی‌ها ۱۲۰۰۰ تن را که به زعم شان عناصر ضد انقلاب بودند، سر به نیست نمودند. در همین گزارش آمده است که در مدت ۱۸ ماه بعد از هفت ثور ۱۳۵۷ تا ۶ جدی ۱۳۵۸ وطنفروشان خلق و پرچم ۲۷۰۰۰ نفر را در زندان‌های شان به قتل رسانیدند.

نورمحمد تره‌کی برای سرکوب قیام‌های مردمی سازمان مخوف جاسوسی خود را بنام «د افغانستان د گټو ساتونکی اداره» (اگسا) بنیاد گذاشت. این اداره به کمک سازمان جاسوسی آلمان شرق ایجاد گردید که جاسوسان و شکنجه‌گرانش توسط آلمانی‌ها تربیت می‌شدند.

به تاریخ ۱۴ قوس ۱۳۵۷ نورمحمد تره‌کی در سفرش به روسیه معاهده‌ای را تحت عنوان فریبنده «معاهدهء دوستی، همسایگی نیک و همکاری» با برژنف به امضا رسانید.

اختلافات خلق و پرچم، که تحت فشار اربابان روسی شان اتحاد کرده بودند، در نخستین روزهای حاکمیت خونبار شان بروز نمود. در اول میزان ۱۳۵۷ نشریات رژیم اسنادی را انتشار دادند که ادعا می‌شد تعدادی از پرچمی‌ها تحت رهبری ببرک کارمل قصد کودتا داشتند. اسنادی به قلم سلطان علی کشتمند، جگرن محمد رفیع، تورن جنرال شاپور احمدزی و دیگران در «انیس» و سایر روزنامه‌ها به چاپ رسید و اکثر پرچمی‌ها منحیث سفیر به این و آن کشور فرستاده شدند.

در ۶ میزان ۱۳۵۷ روزنامه دولتی «انیس» مطلبی داشت تحت عنوان «ببرک کارمل از شیادان بزرگ تاریخ نهضت انقلابی ماست» و در ۱۲ میزان ۱۳۵۷ مطلبی تحت عنوان «ببرک دربارمل را بشناسیم» نشر کرده بدینصورت خود ماسک همدیگر را دریده در معرفی رهبران شان به مردم آگاهی دادند.

اختلافات در درون حزب دموکراتیک از یک طرف و تره‌کی و دسته‌اش از طرف دیگر نتوانستند مرام روس‌ها را در افغانستان برآورده سازند و این باعث شد تا آنان فوری اقدام نموده و حفیظ‌الله امین را که یکی دیگر از رهبران جناح خلق و وزیر خارجه و معاون صدراعظم بود، به قدرت بگمارند. در ۲۵ سنبله ۱۳۵۸ حفیظ‌الله امین، تره‌کی را که تا آنوقت خود را «شاگرد وفادار» او می‌خواند کشت و خود به راس قدرت رسید. اما رسانه‌های رژیم اعلان نمودند که پلینوم کمیته


حفیظ الله امین

مرکزی حزب دموکراتیک خلق بر اســاس درخواست نورمحمد تره‌کی که «بنابر علل صحی و ناتوانی مزاجی نمی‌تواند به کارهایش به مقامات حزبی و دولتی ادامه دهد»، حفیظ‌الله امین را منحیث منشی عمومی کمیته مرکزی، رییس شورای انقلابی و صدراعظم انتخاب کرد.

حفیظ‌الله امین که به امین جلاد مشهور است در دوره تره‌کی «اگسا» را که اسدالله سروری در راس آن قرار داشــت مستقیم رهبری می‌کرد و تمامی دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و قتل‌ها زیر نظــر وی صورت می‌گرفت. اما او در نخســتین نطق‌اش با عوامفریبی گفــت: «در اینجا بهتر میدانم تذکر دهم که در جهت زدودن همه تاثرات غم‌انگیز ناشــی از اراده فردی در اگســا نام این اداره را به کارگری اســتخباراتی موسســه (کام) تبدیل نمایند. کام هیچ عمل غیرعادلانه انجام نخواهد داد.» در راس این نهاد خونخوار خواهرزاده‌اش بنام اســدالله امین قرار داشــت که موج قتل و کشــتار و زنده بگور کردن‌ها را بســی بدتراز آگســا ادامه داد. او شــعارش را «مصونیت، قانونیت و عدالت» اعلام نمود اما در عمل جنایت، بربریت و خیانت کرد.

با وجودی که مشاوران روسی پس از اولین روزهای کودتای هفت ثور با تعدادی از عساکر شان به افغانستان سرازیر شدند، اما به طور آشکارا در ۶ جدی ۱۳۵۸ (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) قشون شــوروی افغانستان را اشغال نمود. رژیم دست‌نشــانده که دیگر به مشکل می‌توانست در برابر خیزش‌های مردم افغانستان مقاومت کند، رسما از شوروی درخواست حمایت نظامی کرد.

همــراه با تجــاوز روس‌ها، حفیظ‌الله امین که از اوامر روس‌ها ســرپیچی می‌کرد توســط کماندوهــای روســی در قصر دارالامان کشــته شــد و ببرک‌کارمل از رهبــران جناح پرچم ســرنگونی امین را از طریق رادیوی تاجکستان اعلام کرد و خود قدرت را در دست گرفت و آنــرا «مرحله تکاملی انقلاب ثور» نامید. از این تاریخ ببرک کارمل منحیث «منشــی عمومی کمیتــه مرکزی حــزب دموکراتیک خلق افغانســتان، رییس شــورای انقلابی و صدراعظم افغانستان» به ارگ نصب گردید و با لشــکری از مشاوران روسی بمثابه «شاه شجاع ثانی» برای عملی کردن سیاست‌های شوروی در کشور تلاش نمود. او در حالی به ارگ نصب شــد که امنیت داخلی آنرا افســران اداره ۹ کی.جی.بی به عهده داشــتند و روس‌هایی که تحت عنوان مشــاور او را محاصره کرده بودنــد فرمانروایان اصلی و پس پرده افغانستان بشمار می‌رفتند.



ببرک کارمل

مصطفی دانش که خود از مطبوعاتچی‌های رژیم پوشــالی

بود می‌نویسد: «در مصاحبه‌هایم با کارمل، در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ همیشه ویکتور پتروویچ پلیچکا سرمشاور شوروی را کنار او می‌دیدم. او در ظاهر در برابر کارمل سر خم می‌کرد، اما به واقع بر او فرمان می‌راند، و از طریق او بر سراسر کشور افغانستان حکومت می‌کرد.» (بی.بی.سی فارسی، ۴ دسامبر ۲۰۰۴)

فقط طی چند روز پنجاه هزار عسکر روسی وارد خاک افغانستان گردیدند، که بعدا تا یکصدوبیست هزار سرباز افزایش یافت و پیشرفته ترین سلاح‌ها و ماشین جنگی روسها نیز وارد خاک ما گردید. ببرک کارمل اشغال کشور توسط روسها را «کمک برادرانه و انترناسیونالیستی همسایه بزرگ شمالی» نامید. او در حضور سلطان علی کشتمند، اناهیتا راتب‌زاد، صالح محمد زیری، محمد رفیع، شاه محمد دوست، محمود بریالی و دیگر سران پرچمی به تاریخ ۲۴ میزان ۱۳۵۹ سند ننگینی را با برژنف در کرملن به امضا رسانیده به زعم خود خواستند حضور ارتش شوروی در کشور را قانونی جلوه دهند.

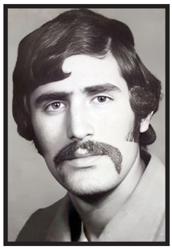
اشغالگر یکجا با مزدوران افغانی خود برای نه سال مردم افغانستان را از دم تیغ کشیدند؛ دستگیری و قتل روشنفکران ادامه یافت؛ مشاوران و مستنطقین کی.جی.بی زندانیان افغان را مورد تحقیق و شکنجه قرار می‌دادند؛ طیاره‌های روسی قریه‌ها را بمبارد می‌نمود و توپ و تانک شان خانه، باغ و زمین مردم را هدف قرار می‌داد. دستگاه جاسوسی رژیم دست‌نشانده با نام جدید «خدمات امنیت دولتی» (خاد) تحت ریاست داکتر نجیب که به «نجیب گاو» مشهور بود رهبری می‌شد که هزاران انسان سرزمین ما را شکنجه و به قتل رسانید. مثل دوران تره‌کی و امین، کوچکترین صدای مخالف با دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام مواجه می‌شد و حتی مثالهای وجود دارد که کسانی فقط به جرم گوش دادن به رادیو «بی.بی.سی» سالها در دخمه‌های زندان مخوف پلچرخی افکنده شده اند.

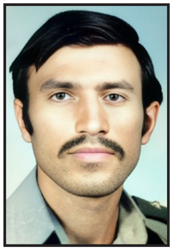
در ۲۷ سنبله ۱۳۹۲ پلیس‌هالند سندی حاوی لیست پنجهزار اعدام شده‌ی سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ را انتشار داد. البته این آمار زیاد دقیق نیست و تعداد اصلی قربانیان ترور و شکنجه خلق و پرچم به مراتب بیشتر از این‌ها می‌باشد. زمانی خود اینان لیستی حاوی ۱۲۰۰۰ تن اعدام‌شده را به در و دیوار وزارت داخله آویخته از خانواده‌هایشان خواستند که پی آنان را نگیرند چون دیگر زنده نیستند.

به تاریخ ۱۳ جدی ۱۳۵۸ ببرک کارمل در کنفرانس مطبوعاتی‌ای در جواب به سوال یک خبرنگار خارجی به وحشت و بربریت شرکای جرمش اعتراف نمود اما همه را به شخص امین نسبت داده از او به حیث «عامل امپریالیزم امریکا» نام برد:

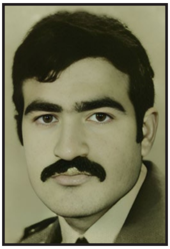
«نقشه و پلان خائنانه حفیظ‌الله امین که بنابر اراده خلق افغانستان نام واقعی او را میرغضب و سفاک گذاشته‌اند، یک واقعیت جان‌گداز و تلخ است. بنابر دستور مستقیم امین و امینی‌ها ده‌ها هزار تبعه افغانستان به زندان‌ها کشانیده شده و با شکنجه‌ها و فشارهای وحشیانه و غیرانسانی به صورت کتلوی، به شیوه‌ها و میتودهای فاشیزم هتلری، آنها را از بین بردند... قراری که من اطلاع گرفته‌ام، هزاران جسد ذریعه تراکتورها در پولیگونها مدفون گردیده‌اند.... متاسفانه زندانیانی که با توطئه و دسیسه به دست حفیظ‌الله امین در بند کشیده شده بودند، اکثریت بزرگ و عظیم آن یا ترور شده و از بین رفته‌اند و یا به شکل فجیع و دسته‌جمعی اعدام و تیرباران شده‌اند.» («سالنامه افغانستان»، شماره ۴۵-۴۶، ۱۳۵۹)

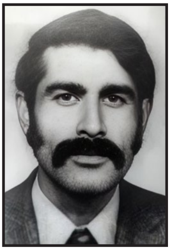
چند تن از گردانندگان قیام بالاحصار کابل در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ که به شهادت رسیدند


گل احمد


جبار


محسن


داوود


معلم رشید

مردم افغانستان مقاومت قهرمانانه علیه اشغالگران روسی و دولت دست‌نشانده شان کردند. در شهرها، ولایات و قریه‌های کشور شورش و قیام‌های ضد خلقی‌ها و پرچمی‌ها و اشغالگران روسی شروع شد. قیام چنداول کابل از اولین قیام‌هایی بود که توسط ساکنان این منطقه در ۲ سرطان ۱۳۵۸ علیه رژیم برپا شد. قیام‌کنندگان حوزه امنیتی مستقر در چنداول را به تصرف خود درآورده و با اسلحه‌ای که از آن جا بدست آورد بودند به طرف جاده میوند شروع به حرکت کردند. صدها تن از شهروندان کابل به آنان پیوستند و با چوب و شمشیرهای کهنه علیه عساکر و پلیس رژیم دست‌نشانده حمله کردند. بین ساعت ۱۱ تا ۱۲ صبح نیروهای مسلح با تانک و توپ به قیام کنندگان حمله‌ور شدند و اکثریت آنان را کشتند.

قیام بزرگ دیگر که در کابل راه اندازی شد، قیام ۱۴ اسد ۱۳۵۸ است که از رهبری نسبتا منظم برخودار بود. قیام بالاحصار توسط «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» برپا شد. چنانچه قبلا اشاره شده بود، این جبهه در نتیجه اتحاد چند تشکل آزادیخواه و ضد اشغال بوجود آمده بود که عمدتا رهبری آن را «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» به عهده داشت.

چند ماه قبل از این دو قیام بزرگ در کابل، قیام هرات در ۲۴ حوت ۱۳۵۷ راه اندازی

شـــده و هزاران تن در این شـــورش شـــرکت کردند. دولت خلقی‌ها با طیاره، توپ و تانک به ســـرکوب قیام پرداختند، قیام‌کنندگان دو روز مقاومـــت نمودند که ۲۵ هزار تن در این قیام جان خود را از دســـت دادند. شهنواز تنی شخصا رهبری این قتل عام را به عهده داشت. قیام‌ها و شـــورش‌های دیگری هم در نقاط مختلف کشـــور برپا شـــد که همه شدیدا از سوی حکومت دست‌نشانده سرکوب گردید. در قریه‌های مختلف افغانستان مردمی که حاضر به پذیرش سلطه پوشالیان نبودند قتل عام شدند. بطور مثال به تاریخ ۳۱ حمل ۱۳۵۸ طی چند ساعت ۱۲۸۰ تن از مردم قریه کرهاله کنر تیرباران شده در گور جمعی مدفون گردیدند.

در مقاومت علیه روسها و نوکرانش، مردم افغانستان بهای گرانی پرداختند. قرار تخمین‌هایی که زده شـــده در این دوران یک ملیون افغان کشـــته، یک و نیم ملیون معلول و معیوب و پنج ملیون به پاکستان، ایران و کشورهای غربی مهاجر شدند.

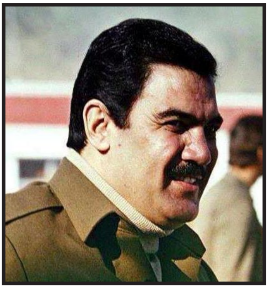
امریکا و غرب هم که در جریان «جنگ ســـرد» در تضاد شـــدید با قطب شـــوروی قرار داشتند و بخصوص امریکا عقده عمیقی از شکست شرمسارانه‌اش در ویتنام به دل گرفته بود، حضور روسها در افغانستان را زمینه مناسبی برای کشیدن انتقام می‌دانست. در ویتنام امریکا در برابر مردم مبارز آن کشور تحت رهبری هوچی‌مین، که از جانب شوروی نیز حمایت می‌شد، شکســـت عبرتناکی خورده بیش از ۵۲هزار سربازش را از دست داده بود. سردمداران دولت امریکا از همان ابتدا تصمیم گرفته بودند که بهرصورتی شده افغانستان را ویتنام روسها سازند، ازینرو موجی از کمک‌ها به تنظیم‌های مجاهدین از طریق آی.اس.آی پاکســـتان سرازیر شد و تلاش صورت گرفت که جنگ مقاومت ملت ما از مسیر اصلی آن منحرف گردد.

بـــا رویکار آمدن میخائیل گرباچوف در شـــوروی در حالی که آن کشـــور به سراشـــیب ســـقوط اقتصادی گام نهاده بود، او سیاســـت‌های سیاســـی و اقتصادی جدیدی را تحت عنوان «گلاستنوست» و «پروستریکا» پیشکش کرد که لازمه آن تغییر سیاست در افغانستان بود که مقاومت چندین ســـاله مردم آنرا با شرایط سختی مواجه ساخته بود. دولت شوروی که مجبور بود با مصارف گزاف دولت مزدورش را برســـرپا نگهدارد و با موجی از مخالفت مردمش در برابر حضور سربازانش در افغانستان مواجه شده بود، دیگر توان برداشت این بار را نداشت.

در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ به یکبارگی رسانه‌های رژیم اعلان نمودند که کارمل بعلت بیماری استعفا داده اســـت و پلینوم هجدهم حزب دموکراتیک خلق به جایش داکتر نجیب را منشی عمومی کمیته مرکزی و رییس جمهور تعیین نمود. اما واقعیتی که بعدا برملا شـــد این بود که روســـها ببرک را به روســـیه انتقال داده در حومه مســـکو در آپارتمانی تحت حبس خانگی قرار دادند.

در آنجا او تحت نظارت جواسیس روس قرار داشت و روابطش را با همه جا قطع کرده بودند. در کابل استعفانامه‌ای از جانب او پخش کردند که گویا بعلت بیماری دیگر توان پیشبرد امور را ندارد.

نجیب که از رهبران مهم «پرچمی» بود به مثابه مهره شطرنج شوروی در افغانستان پیش کشیده شد تا با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، سیاست‌های نرم‌تر و فریبنده‌ای را پیش نموده خود را در قالب رهبر ملی جا زند. او نام «حزب دموکراتیک خلق» را به «حزب وطن» تغییر داد، سیاست «مصالحه ملی» را اعلام و تعدادی افراد غیرحزبی را در پست‌های دولتی نصب نمود، از جمله حسن شرق معاون رییس دولت در دوره داوود خان را معاون صدراعظم ساخت. «خاد» را که مرادف وحشت و جنایت شده بود به «وزارت امنیت دولتی» (واد) تغییر نام داد، آزادی‌های نمایشی برای احزاب و رسانه‌ها داده شد و چند حزب و نشریه به ظاهر غیرحزبی نیز سربرآوردند. اما از آنجایی که دیگر مردم افغانستان به خوبی ماهیت میهنفروشانه رژیم را درک کرده بودند، این عوامفریبی‌ها به جایی نرسید.


نجیب

روس‌ها در اولین سال‌های تجاوز شان متوجه شدند که افغانستان زخم خونین برای شان شده و ناممکن است در برابر خیزش ملیونی مردم تاب بیاورند، آنان شکست شان را بزودی متوجه شدند و ثانیا مشکلات شدید اقتصادی دامنگیر آن کشور گردید و تحت فشار مردمش قرار گرفت. گورباچف رییس جمهور شوروی سابق در ۱۳۶۴ از خروج نیروهایش از افغانستان سخن گفت، اما بالاخره آخرین قطعات قشون شوروی در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ افغانستان را ترک گفتند.

روس‌ها به کمک و تقویت دولت دست‌نشانده خود در افغانستان ادامه دادند، اما بحران داخلی اتحاد شوروی را به سوی فروپاشی می‌برد و دیگر نمی‌توانست مزدوران خود را در جهان و منجمله افغانستان حمایت کند. در سه سال آخر حاکمیت رژیم دست‌نشانده، فقر و بدبختی مردم بیشتر از پیش گردید، دولت کابل فقط متکی به کمک‌های شوروی بود و قطع آن به مفهوم قطع هرگونه منبع تمویل کننده اقتصاد کشور بود. کمبود امکانات اولیه زندگی و نبود مواد ارتزاقی از مشکلات عمده مردم در کنار تحمل بار جنگ بود. مردم بشمول کودکان شب‌ها برای بدست آوردن نان و تیل پشت نانوایی‌ها و تانک‌های تیل می‌خوابیدند.

اما از سوی دیگر جنبش مقاومت ملت ما با حضور تنظیم‌های مرتجع و خودفروخته بنیادگرا که قیضه شانرا عمدتا امریکا، پاکستان، ایران و عربستان بدست داشت شدیدا آلوده شده بود و جنگ‌های پیاپی تنظیمی و اختلافات عمیق میان آنان باعث شد که عمر حاکمیت دولت مزدور روس طولانی‌تر گردد.

چگونگی ایجاد و قدرتمند شدن تنظیم‌های جهادی

گفتیم که هسته‌های اخوانیگری در افغانستان توسط چند تحصیل‌یافته پوهنتون الازهر مصر، در دهه قانون اساسی شکل گرفت. در ۱۳۴۴ غلام‌محمد نیازی، موسی توانا، برهان‌الدین ربانی، رسول سیاف و... تنی چند از استادان پوهنځی شرعیات کابل، بنیاد نهضت جوانان مسلمان را گذاشتند. بصورت علنی نهضت در ۱۳۴۸ در پوهنتون کابل تبارز نمود. غلام‌محمد نیازی رهبری نهضت را داشت، وی از مدرسه ابوحنیفه کابل فارغ شده بود و برای تحصیلات دوره لیسانس و فوق لیسانس به الازهر مصر رفت. نیازی در مصر به اخوان‌المسلمین مصر پیوست و نظریات بنیادگرایی را از آنان فرا گرفت. بعد از بازگشت به افغانستان سمت استادی در پوهنځی شرعیات و بعدا به ریاست این پوهنځی رسید. وی فرصت خوبی بدست آورد تا نظریات اخوانیگری و بنیادگرایی را بین محصلان پخش نماید. نیازی موفق شد تا تعدادی از شاگردان و استادان پوهنځی شرعیات و اندک شاگردان و استادان پوهنځی‌های دیگر را به طرف نظریات خود بکشاند، که از جمله آنان می‌توان سیاف، ربانی، مجددی و گلبدین را نام برد.

نظریات بنیادگرایی به شکل معاصر آن در اسلام ریشه عمیق ندارد. اولین بار فردی بنام



سران جهادی حین امضای «معاهده صلح اسلام‌آباد» تحت فشار مقامات پاکستانی و عربستانی

حسن البناء در ۱۳۰۷ اخوان‌المسلمین را در مصر بنیاد نهاد. حسن‌البناء نظریات بنیادگرایی را علیه جنبش‌های دموکراتیک که در مصر علیه استعمار انگلیس قویا شکل گرفته بود، بکار می‌برد. حسن‌البناء خود تحصیل‌یافته غرب بود از سوی سازمان جاسوسی انگلیس موظف گردید تا با ترویج نظریات اخوانیگری افکار دموکراتیک و ناسیونالیستی را در مصر سرکوب کند. اخوان‌المسلمین در مصر به کمک امپریالیزم جای پا پیدا کرد و بعدها توسط ترویج نظریات سیدقطب یکی دیگر از ایدئولوگ‌هایش، اسلام را مکتب فلسفی و سیاسی (که همانا بنیادگرایی است) اعلام نمود و به صدور افکار بنیادگرایی به سایر کشورهای مسلمان پرداخت.

در افغانستان هم هسته‌های بنیادگرایی همزمان با اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیک و آزادیبخش دهه چهل هجری شمسی، ایجاد و تقویت شده است. معمرالقذافی از رهبران بنیادگرا در جهان و رییس کشور لیبی در ایجاد و حمایت بنیادگرایان در افغانستان نقش زیادی داشت. اخوانی‌ها در افغانستان بعد از تاسیس نهضت جوانان مسلمان در ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ با هم یکجا بودند، اما بنابه وابستگی‌های شان به دستگاه‌های جاسوسی مختلف و تضادهای درونی شان که عمدتا مثل امروز به خاطر کسب قدرت بود به شاخه‌های متعدد تقسیم شدند. هدف اصلی بنیادگرایان افغانی از شروع نه سرنگونی دستگاه حاکم بلکه دشمنی با روشنفکران آزادیخواه بود. گلبدین یکی از بدنامترین و منفورترین اعضای این گروه، در همان اوایل (دهه چهل هـ.ش.) اقدام به تیزاب‌پاشی به روی دخترانی که بدون مراعات حجاب به مکتب و پوهنتون می‌رفتند کرد و ضدیت بی‌شرمانه خود را با زنان ابراز داشت. وی در ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ در جریان یکی از تظاهرات محصلان در پوهنتون کابل سیدال سخندان یکی از فعالان انقلابی را به قتل رسانید.

افکار بنیادگرایی و اخوانیگری بین مردم ما هیچ گونه جای پا نداشت. مردم افغانستان این افکار را در مغایرت با اسلام سنتی شان می‌دیدند، به همین دلیل بنیادگرایان تا زمان جنگ مقاومت ضد روسی از هیچ پایه توده‌ای و مردمی برخوردار نبودند. مردم ما اخوانی‌ها را که نام شان برگرفته از اخوان‌المسلمین مصر بود اخوان‌الشیاطین می‌گفتند. یکی از نمونه‌های عدم جای پای بنیادگرایان بین مردم و در عین حال انزجار از آنان، واقعیات سال‌های ۱۳۵۴ در پنجشیر و لغمان است.

در دوران ریاست جمهوری داوود مناسبات دولت افغانستان و پاکستان بر سر مسئله پشتونستان تیره و تار شده بود. دولت پاکستان به وسیله آی.اس.آی گلبدین و احمدشاه‌مسعود را به عنوان افراد ضد دولت داوود تمرینات نظامی داد و جهت برپایی شورش‌های ضد دولتی

به افغانستان فرستاد. مسعود با تعدادی از اخوانی‌های دیگر در دره پنجشیر دست به شورش زده به قول خودشان قبل از رسیدن قوای دولتی مردم محل آنان را با چوب و سنگ از منطقه ار داد. مردم لغمان هم عین عمل را انجام داده بودند.

رهبران اخوانی چون ربانی و گلبدین در ۱۳۵۴ به پاکستان فرار کرده با استخبارات آن کشور در تماس شدند. ذولفقار علی‌بوتو اخوانی‌های افغانستان را تسلیح و حمایت مالی نمود تا از آنان برای بی‌ثبات ساختن افغانستان استفاده نماید. بعدها با رویکار آمدن جنرال ضیاءالحق، او گلبدین را به سی.آی.ای. معرفی نمود که به مثابه مهره مهم امریکا از کمک‌های وسیع تسلیحاتی و مالی آن کشور برخوردار گردید.

روزنامه «هشت صبح» به تاریخ ۱۱ جوزای ۱۳۹۲ درین مورد نوشت

«این پاکستان بود که در دهه پنجاه خورشیدی، به جریان تازه تشکیل بنیادگرای "نهضت جوانان مسلمان" پناه داد. این جریان که در آن زمان از سوی شماری از دانشجویان و استادان بنیادگرای دانشگاه کابل در مخالفت با جریان چپ افغانستان پایه‌گذاری شده بود، با داوودخان مشکل پیدا کرد و به دامن پاکستان افتاد. برخی از چهره‌هایی که بعدا به نام رهبران جهادی شناخته شدند، از پایه‌گذاران اصلی نهضت جوانان مسلمان بودند. پاکستان در آن زمان، با پناه‌دادن به این جریان، رهبران آن را تشویق به فعالیت‌های مسلحانه در افغانستان کرد. این جریان در آن زمان، برخی از فعالیت‌های مسلحانه را علیه حکومت داوودخان سازمان‌دهی کرد، اما به‌دلیل نداشتن پایگاه مردمی، همه این حرکت‌ها ناکام ماند.»

تلگراف‌های محرم سفارت امریکا در کابل در سالهای ۷۰ میلادی که بعدا بیرون داده شدند فاش می‌سازند که نمایندگان اخوانی‌ها همان زمان نیز بارها از امریکا درخواست کمک کرده‌اند تا جلو جریانات چپ را که روبه رشد بود بگیرند. امریکا از همان آوان این گروه جهالت‌پیشه و عقبگرا را تحت حمایت گرفت تا سد پیشرفت افکار مترقی و آزادیخواهانه در افغانستان گردد. برژینسکی مشاور امنیت ملی امریکا و از استراتژیست‌های مهم وقت دولت امریکا زمانی گفته بود که «بنیادگرایی اسلامی بهترین متحد ما در جنگ علیه کمونیزم است.» بنابر همین سیاست امریکا تلاش کافی برای تقویت و تسلیح بنیادگرایان جهالت‌پیشه نمود.

کودتای هفت ثور و تجاوز شوروی زمینه بسیار خوب برای رشد احزاب بنیادگرا در افغانستان شد. زمانی که شوروی به افغانستان تجاوز نمود، امریکا بلافاصله دست به اقدام شد و خواست از یک سو جلو پیشروی رقیبش به سوی آب‌های گرم هند را بگیرد و از جانب

دیگر چنانچه گفتیم انتقام شکست شرم‌آورش در ویتنام را از شوروی بکشد. بناءً دولت امریکا فوری حمایتش را از بنیادگرایان اعلام نمود و از سایر متحدان غربی خود خواست تا کمک‌های نظامی و مالی شان را به این گروه‌ها آغاز نمایند.

پاکستان و ایران پناهگاه خوب بنیادگرایان افغانی شد. این باندها تلاش کافی نمودند تا مردم افغانستان را تشویق به مهاجرت در ایران و پاکستان نمایند تا آنجا زمینه عسکرگیری و کار بی‌دردسر میان آنان مهیا گردد. در کمپ‌های مهاجرین تمامی احزاب اخوانی صاحب مکتب و مدرسه و پوهنتون گردیده و کوشیدند نسل اندر نسل کودکان و جوانان ما را با افکار بنیادگرایی و خشونت پرورش دهند. سی.آی.ای هزاران جلد کتاب‌های مذهبی و قرانکریم را چاپ و بین مهاجران و در مناطقی از افغانستان و حتی در جمهوریت‌های آسیای مرکزی شوروی سابق پخش کرد. پوهنتون نبراسکای امریکا با دریافت ۵۱میلیون دالر از USAID ملیون‌ها جلد کتاب برای کودکان مهاجر تدوین و چاپ نمود که هدف اصلی آن تربیت نسل‌هایی از افغان‌ها با افکار بنیادگرایی و طالبی و خشونت‌گرا بود. در کتاب‌های ریاضی سوالاتی چون «اگر از پنج کمونیست دو تن را بکشید چند کمونیست می‌ماند» مطرح می‌شد تا ذهن کودکان را مغشوش و آلوده سازند.

ملیون‌ها دالر کمک امریکا، کشورهای غربی و عربی به پاکستان سرازیر گردید تا مهاجران را تحت تربیت گیرند و مجاهدین را منسجم و مسلح نمایند. سازمان جاسوسی پاکستان آی.اس.آی مسئولیت توزیع کمک‌ها را بین احزاب بنیادگرا گرفت. در میان این تنظیم‌ها، امریکا و پاکستان سه گروه اخوانی حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف را بیش از دیگران سرسپرده و چاکر مطمئن دانسته بیشترین کمک‌ها را به آنان واریز کرده آنان را تا توانستند تقویت و مورد استفاده قرار دادند. آنان به تجربه دریافته بودند که بنیادگرایان مطمئن‌ترین نوکران شان اند که می‌توانند سیاست‌های آنان را پاسداری کرده به منافع ملی مردم افغانستان ضربه زنند.

در جریان جنگ ضد روسی پاکستان به کمک امپریالیزم امریکا و ارتجاع عرب هفت تنظیم را ایجاد و پرورش داد. فاشیزم مذهبی ایران هم در این میان تلاش نمود تا برای داشتن جاسوسانی در افغانستان بنیادگرایان شیعه مذهب را حمایت کند، بناءً رژیم مذهبی ایران در برابر تنظیم‌های هفتگانه پاکستانی هشتگانه خود را متشکل از جنایتکاران مذهبی شیعه سازمان داد. در ذیل به معرفی مختصر هر یک از گروه‌های هفتگانه و هشتگانه ساخت پاکستان و ایران می‌پردازیم.

تنظیم‌های هفتگانه

۱. حزب اسلامی افغانستان: این حزب توسط گلبدین حکمتیار رهبری می‌شود. گلبدین شاگردی در مکتب نظامی بود اما به علت بداخلاقی و روابط نامشروع از این مکتب اخراج گردید. در دهه چهل هـ ش. وی در پوهنځی انجنیری محصل بود و در ۱۳۵۱ عضویت نهضت جوانان مسلمان را کسب کرد. در دوران محصلی گلبدین اکثرا دست به اعمال خاینانه و آدمکشی می‌زد، قبلا تیزاب‌پاشی بر دختران مکاتب و قتل سیدال سخندان را یادآور شدیم. وی برای تربیت تعلیمات نظامی و تروریستی زیر نظر آی.اس.آی پاکستان در ۱۳۵۳ به این کشور فرار نمود و جهت راه اندازی شورش‌های ضد دولتی در ۱۳۵۴ دوباره به افغانستان برگشت. پس از شکست شرم‌آور شورش‌ها در پنجشیر و لغمان، اختلافاتی با جمعیت اسلامی که رهبری آن را برهان‌الدین ربانی داشت، پیدا کرد و از آن جمع انشعاب کرده خودش در همین سال حزب اسلامی را ایجاد نمود.

بعد از تجاوز روس‌ها سی.آی.ای گلبدین را بهترین سرسپرده خود تشخیص کرد و بیشترین کمک‌هایش را از طریق آی.اس.آی (که به بیشتر از ۲۰ درصد می‌رسید) به این حزب اختصاص داد. وی از بچه‌های نازدانه سی.آی.ای و آی.اس.آی بود و با کمک‌های آنان توانست دست بالایی در جنگ مقاومت ضد روسی داشته باشد و تعداد زیادی از جبهات را زیر تصرف خود در آورد.

از جنایات دیگر گلبدین و حزبش ترور روشنفکران کشور ما در پاکستان و داخل افغانستان است. شخصیت‌های مانند داکتر فیض‌احمد، عبداللطیف، عزیز احمد عثمانی، داکتر صمد درانی، مینا، انجنیر فهیم، داکتر صادق هوشمند، فتاح ودود، قیوم رهبر، میرویس، نسیم لودین، پسرلی، رحیم چینزئی، سرور، جنت خان غروال، شکور، سلطان احمد، زمری، مولوی اشرف، سید بهاوالدین مجروح، عزیزالرحمان الفت و صدها تن دیگر در پاکستان



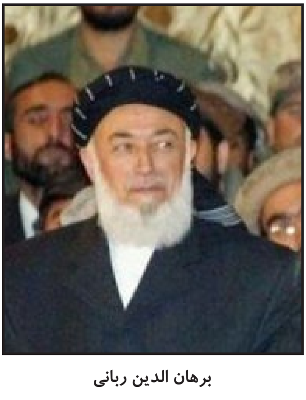
گلبدین و نوازشریف

توسط گلبدین ترور شده اند. وی به حمایت پاکستان و امریکا زندان‌های مخوف در پشاور برپا کرده بود که در آن‌ها ده‌ها روشنفکر و عناصر ملی کشور ما شکنجه و سر به نیست شدند. دو زندان مشهور این حزب فاشیست در کمپ شمشتو و کمپ ورسک موقعیت داشتند.

حزب اسلامی در جنگ‌های کابل بین سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۱ جنایات بیشماری را مرتکب شد. گلبدین و سایر رهبران حزب اسلامی در چهارآسیاب (منطقه‌ای در جنوب کابل) مستقر شدند و پایتخت را از آن جا به راکت بستند. آنان روزانه هزارها راکت به کابل فیر کردند که باعث کشته شدن هزارها هموطن ما شد. (در بخش جنگ‌های کابل بیشتر در این مورد تماس می‌گیریم).

گلبدین خود را مخالف رژیم دست‌نشانده امریکا می‌داند اما فراوان از افراد جنایتکارش به پست‌های بالای دولت نصب شده‌اند که از جمله می‌توان از فاروق‌وردک وزیر معارف، عمر داوودزی وزیر داخله،هادی ارغندیوال وزیر اقتصاد، کریم خرم سابق وزیر اطلاعات و فرهنگ و بعد رییس دفتر کرزی و غیره نام برد. افراد گلبدین به گلبدینی‌ها بین مردم ما مشهور اند.

۲. جمعیت اسلامی افغانستان: این حزب همان اولین هسته اخوانی‌ها است که توسط غلام محمد نیازی و تعدادی دیگر در پوهنځی شرعیات کابل ایجاد گردید. در اول بنام نهضت جوانان مسلمان یاد می‌شد. در ۱۳۵۱ نیازی از رهبری آن استعفا داد و برهان‌الدین ربانی که از تحصیل‌کرده‌های الازهر مصر بود و در پوهنځی شرعیات کابل درس می‌داد، رهبری را گرفت و نام آن را جمعیت اسلامی افغانستان گذاشت. گلبدین و سیاف هم با وی یکجا بودند. این حزب به جمعیت مشهور است و پیروانش را جمعیتی‌ها می‌گویند که بیشتر در صفحات شمال کشور فعالیت دارد.



برهان الدین ربانی

جمعیت اسلامی ربانی به اضافه‌ی حزب اسلامی گلبدین و اتحاد اسلامی سیاف از جمله بنیادگراترین گروه‌ها بین تنظیم‌های هفتگانه بودند که بالاترین کمک‌های سی.آی. ای به این سه حزب می‌رسید. جمعیت اسلامی بعد از حزب اسلامی (۱۹ درصد) بیشترین کمک را می‌گرفت که بیشتر این پول‌ها توسط رهبران و قوماندانان جمعیت حیف و میل می‌شد. وضعیت سال‌های جنگ ضد روسی نشان می‌دهد که حزب جمعیت و حزب اسلامی بیشتر از

این که مصروف جنگ و جهاد علیه روس‌ها و دولت دست‌نشـــانده باشـــند، در زد و خورد بین خود مشغول بوده و مقدار زیادی اسلحه و پول را هم در همین راه به مصرف رسانیدند.

درگیری‌هـــا و کشـــت و خون بین این گروه‌ها عاملی بود که بـــه دوران حاکمیت نوکران روس افزود. اینان در واقع مقاومت ملت را از پشـــت خنجر می‌زدند و حتی در مناطقی برای کســـب برتری در برابر همدیگر با دولت و حتی روســـها دســـت به معامله و پیمان‌های پنهانی می‌زدند.

شـــورای نظار: احمدشاه مسعود از چهره‌های بنیادگرایی که با گلبدین یکجا در اوایل دهه پنجاه هـ ش. برای تعلیمات نظامی توســـط آی.اس.آی به پاکســـتان رفت، بنیاد شـــورای نظار را در ۱۳۶۲ در ولایت تخار و دره پنجشـــیر گذاشـــت. احمدشاه مسعود از قوماندانان جمعیت اســـلامی ربانی اســـت، اما بنابر اختلافات و عمدتا خودخواهی‌هایی که داشت، خود را جدا از آن می‌دانســـت و در عین حال از کمک دریافتی جمعیت اســـلامی از ســـی.آی.ای و آی.اس.آی هم اســـتفاده می‌برد. بعضی از تحلیلگران گفته اند که معاهدات مســـعود با قشون شوروی در زمان جنگ مقاومت منجر به تجرید شدن وی در بین سایر قوماندانان جمعیت شد و به این خاطر کمک‌های کمتر را از جمعیت بدســـت می‌آورد. مســـعود برای استحکام پایه‌های نظامی و سیاســـی خود و برای بدست آوردن کمک‌های مستقل شـــورای نظار را تاسیس کرد چنانچه دیده شـــد مورد توجه سازمان‌های استخباراتی کشورهای غربی قرار گرفته و روابط تنگاتنگ با دولت فرانسه داشت.

در اوایل خیزش مردم ما علیه روس‌ها یک تعداد از مجاهدین و رزمندگانی که با سیاست‌ها و برنامه‌های بنیادگرایی مســـعود موافق نبودند توسط وی در دره پنجشیر اعدام و از بین برده شدند. وی در جریان جنگ مقاومت با روس‌های معاهداتی صلح را امضا کرد که براساس آنان شاهراه کابل- سالنگ که شاهرگ روس‌ها و رژیم دست‌نشـــانده شان محســـوب می‌شـــد، بروی قطعات روســـی و اکمالات آن بـــاز بود. یک عـــده، حتی اعضـــای حزب دموکراتیـــک خلـــق مخصوصـــا نظامیان دولت دست‌نشانده که در دوران جنگ مقاومت در پنجشیر



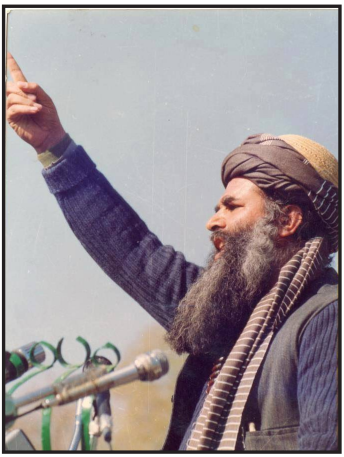
عطا محمد و احمدشاه مسعود

حضور داشتند با دلایل زیاد می‌گویند که مسعود جاسوس کی.جی.بی بود.

در جریـان جنگ‌های تنظیمی در کابـل یکی از گروه‌های ویرانگر و متجاوز مسـعود و افرادش بود. قوماندانان خرد و بزرگ مسـعود مثل قسـیم فهیم، بسـم‌الله خان، داکتر عبدالله، یونـس قانونی، انور دنگر، پناه، گـدا محمد، انورجگدلک، بابه جلنـدر، داکتر عبدالرحمن، گل‌حیدر و دیگران در قتل‌عام و تاراج کابل شـریک بودند. بعد از اشـغال کابل توسط طالبان مسعود و قوماندانانش به شمالی و بالاخره در پنجشیر متواری شدند. در دوران حاکمیت طالبان مسـعود با دیگر جهادی‌ها از جمله سـیاف «ائتلاف شـمال» را بوجود آوردند که گویا علیه طالبان مقاومت می‌نمایند.

مسعود در ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ فقط دو روز قبل از حادثه یازدهم سپتامبر ظاهرا در نتیجه حمله انتحاری دو خبرنگار عرب کشته شد. ادعا می‌شود که القاعده و طالبان در کشتن مسعود دست داشـتند، اما واقعیات نشـان می‌دهد که این حمله به همکاری نزدیکان و قوماندانان مسعود و ائتلاف شمال صورت گرفته است. خبرنگاران عرب توسط سیاف به مسعود معرفی شده بود و فهیم ترتیب این دیدار را می‌داد که اکثرا این دو نفر متهم به دست داشتن در این حادثه اند.

۳. اتحاد اسـلامی افغانسـتان: این حزب توسط عبدالرب رسول سـیاف، مشهور به سیاف در اوایل جنگ ضد روسـی در پشـاور ایجاد شـد. وی از پیروان وهابیت (یکی از شاخه‌های بنیادگرایی اسـلامی که توسـط محمد بن عبدالوهاب در قرن ۱۸ در عربسـتان سعودی ایجاد گردید) در افغانستان است و در جریان جنگ ضد روسی در بدل گرفتن کمک‌های فراوان از عربستان سعودی به تبلیغ و ترویج وهابیت در افغانستان پرداخت. اما بنابه تنفر مردم ما از تنظیم‌های جهادی و در کنار آن در مغایرت بودن وهابیت با اسـلام سنتی کـه اکثریت مـردم افغانسـتان به آن اعتقـاد دارند، سیـــاف و پیـــروانش در ترویج وهـــابیت چندان موفـق نبـوده‌اند.



عبدالرب رسول سیاف

سـیاف و حزبش از تندروتریـن و جنایتکارترین تنظیم‌های جهادی به شـمار می‌رود، وی مانند گلبدین در شکار روشـنفکران و انقلابیون کشور ما دست بالا داشته اسـت. سیاف بعد از حزب اسـلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی بیشترین کمک (۱۸ درصد) را

از ســی.آی.ای و آی.اس.آی گرفته است. سیاف کســی بود که با اسامه‌بن‌لادن رهبر القاعده مناســبات نزدیک داشت و او بود که برای نخســتین بار این تروریست جهانی را در افغانستان پناه داد.

اتحاد اســلامی در جریان جنگ‌های تنظیمی کابل جنایات بیشــماری را مرتکب شده است که قتل‌عام افشــار کابل در دلو ۱۳۷۱ یکی از آنان اســت. بعد از به قدرت رسیدن طالبان وی با جمعیت اســلامی و شــورای نظار یکجا ائتلاف شمال را تشکیل داد. با اشغال کشور ما توسط امریکا و ناتو ســیاف به عنوان یکی از مهره‌های مهم به دولت دست‌نشــانده امریکا برگشت و فعلا در پارلمان کنار ســایر جنایتکاران نشسته است. حزب سیاف در جریان جنگ‌های کابل به اتحاد مشهور بود و افرادش را بنام سیافی‌ها یاد می‌کنند. در ۱۳۸۴ نام حزب خود را به تنظیم دعوت اسلامی افغانســتان تغییر داد و با قوماندانان جنایتکارش مانند لالی، تاج‌محمد وردک، زلمی توفان، ممتاز، ملاعزت... به جان و مال مردم ما افتاده اند.

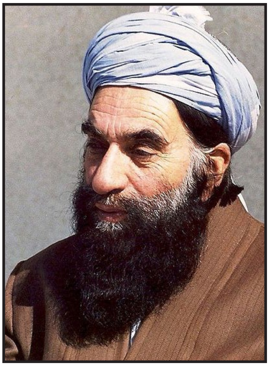
۴. حزب اســلامی افغانستان (مولوی یونس خالص): یونس خالص معاون گلبدین بود، وی همچنان قوماندان گلبدین در ولایاتی مثل کنر، پکتیا و ننگرهار بوده اســت. در جدی ۱۳۵۸ از حزب گلبدین بنابه اختلافاتی که برســر رهبری داشــتند جدا شد. وی یکی از اخوانی‌های متعصب، ضد علم و دانش و هرگونه نماد دموکراســی بود. خالص دموکراسی را معادل کفر می‌دانســت و هر نماد دموکراسی را غربی دانســته و با آن در ضدیت قرار داشت. اما ضدیت مولــوی خالص با غــرب همانقدر دروغ و ریا بود که از رهبرش گلبدین. خالص در جــریان جنگ مقــاومت ضد روســی بعد از سیــاف (۱۵ درصد) بیشترین کمک از سی.آی.ای را می‌گرفت.


مولوی یونس خالص در دیداری با ریگان رییس جمهور وقت امریکا

خالص همچنان از شوونیســت‌های سرســخت پشتون بود و قوم پشتون را برترین قوم در افغانســتان می‌دانست. همین افکار وی باعث شد تا یکی دیگر از قوماندانان حزب اســلامی گلبدین بنام مولــوی جلال‌الدین حقانی با وی یکجا شــود. هر دو در زمان طالبان با آنان یکی شدند. یونس خالص تا زمان مرگ خود با طالبان بود و جلال‌الدین

حقانی امروز یکی از شاخه‌های مهم طالبان را زیر دست دارد که بنام شبکه حقانی یاد می‌شود. شـبکه حقانی در ارتباط نزدیک با گروه القاعده می‌باشـد و مرتکب جنایات زیادی شده اند. جلال‌الدیـن حقانی در زمان حکومت جهادی‌هـای وزیر عدلیه بود و در زمان طالبان قوماندان جنگ در شمال کابل بود، که فرمان قتل‌عام مردم این مناطق را داد و سیاست زمین سوخته را در آنجا پیاده نمود. حالا هم این شـبکه زیر نظر و فرمان آی.اس.آی پاکستان به قتل مردم ما با حملات انتحاری می‌پردازد.

۵. حرکت انقلاب اسـلامی افغانستان: این حزب در سـال ۱۳۵۷ در پشاور توسط مولوی محمد نبی‌محمدی ایجاد شـده است. محمدنبی و حزبش را از جملـه احزاب میانه‌رو بشـمار می‌آورند. وی از جمله ملاهای متحجـر و قرون‌وسـطی اندیش بـود که مثل خالـص افکار شوونیسـتی داشـت اما در مقایسـه با گلبدین، ربانی و سیاف کمتـر هار بود. وی هرگونه ارزش دموکراسـی را نماد غرب و در ضدیـت با اسـلام می‌دانسـت اما کمتر به قتـل و ترور روشفکران مبادرت ورزیده است.



محمد نبی‌محمدی

مولوی نبی حدود ۱۵ درصد کمک از سیا در زمان جنگ ضد روسـی دریافـت می‌کـرد و در بین گروه‌هـای جهادی بیشـترین نیرو و جبهه را در داخل افغانستان داشت. مولوی نبی معاون رییس جمهور در زمان ریاست جمهوری ربانی بود اما به مجرد رسیدن طالبان به دروازه‌های کابل از این جنبش اعلام طرفداری کرد و از مقام خود استعفا داد. بعد از مرگ وی، پسرانش با پول سیا که از پدر برای شـان باقی مانده بود، به تجارت و عیاشی مشغول اند و چیزی از حزب شـان باقی نمانده است. تعدادی از اعضا و قوماندانان حزب حرکت انقلاب اسلامی با طالبان یکجا شده‌اند.

۶. محاذ ملی افغانسـتان: این حزب زیر رهبری سید احمد گیلانی در ۱۳۵۷ تاسیس شـده است. گیلانی رهبر محاذ ملی فرزند سیدحسن گیلانی مشهور به نقیب صاحب از رهبران فرقه قادریه (یکی از مکاتب تصوفی) می‌باشد. اینان بنابه خاصیت خاصی که قشرهای روحانی و در عین حال سلطنت‌طلب دارند، هیچگاه موضعگیری قاطع و یا جانبدارانه و مشخصی ندارند. به



سیداحمد گیلانی

همین علت از احزاب محافظه‌کار و میانه‌رو به شمار می‌روند. محاذ ملی و رهبرانش در برابر غرب زیاد حساسیت ندارند اما در عین حال اکثرا از موضع کرنش و سازش با بنیادگرایان پیش رفته اند. سیداحمد گیلانی بنابه قرابتی که با ظاهرشاه دارد در زمان جنگ مقاومت زیادتر تکنوکرات‌ها و طرفداران شاه دور وی جمع شده بودند. با آن که میانه‌روها مخالف تند ارزش‌های دموکراسی نیستند اما در عمل سکوت و بی‌عملی شان مقابل بنیادگرایان و در بسا موارد همسویی با آنان، وجود این گروه‌ها را بیشتر به نفع بنیادگرایان و کمتر و در واقع هیچ در خدمت دموکرات‌ها قرار داده است.

در زمان جنگ مقاومت بین ۱۰ تا ۱۱ درصد کمک‌های سیا به این گروه می‌رسید. در زمان قدرت جهادی‌ها در کابل با آن که مستقیم در جنگ‌های کابل شرکت نداشتند اما عملا در همکاری با رژیم ربانی بودند. تعدادی از طرفداران محاذ در حکومت ربانی پست‌های را گرفتند از جمله پسران گیلانی در وزارت خارجه گماشته شدند. در زمان طالبان با آن که رهبری محاذ ملی مانند حرکت انقلاب اسلامی طرفداری خود را از طالبان اعلام ننمودند اما بعضی از قوماندانان محاذ عملا با طالبان رفتند.

۷. جبهه نجات ملی افغانستان: در سال ۱۳۵۷ در پشاور پاکستان توسط صبغت‌الله مجددی تاسیس شده است. صبغت‌الله مجددی هم مربوط به خانواده‌های روحانی و نزدیک به ظاهر شاه بود. تقریبا از نظر مواضع سیاسی بسیار مشابه محاذ ملی افغانستان است. این حزب و رهبرش صبغت‌الله همیشه از موضع سازش و چاپلوسی با بنیادگرایان پیش رفته است. با آن که گلبدین بارها در حد توهین و بی‌آبرو کردن رهبری این حزب پرداخته اما عکس‌العمل جبهه نجات زیاد جدی نبوده است. بنابر غیرجدی بودن این گروه نزد امریکا، کمترین مقدار کمک را از سیا نصیب شد که به مشکل ۵ درصد کل کمک‌های سیا به هفتگانه‌ها بود.



صبغت الله مجددی

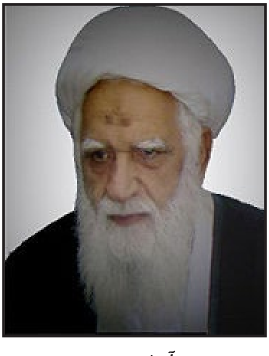
صبغت‌الله مجددی قبل از به قدرت رسیدن جهادی‌ها در کابل از طرف تنظیم‌های جهادی و آی.اس.آی به سمت رییس جمهوری برای سه ماه انتخاب گردید. در دوران حاکمیت‌اش جنایات بیشماری انجام شده و او به نوبه خود محصول این جنایات می‌باشد. فعلا تشکیلات جدی از جبهه نجات ملی نمانده است اما شخص صبغت‌الله در پست‌های مختلف توسط کرزی و امریکایی‌ها نصب می‌گردد.

هشتگانه‌های ایران

فقــط چند ماه بعد از کودتای هفت ثور در افغانســتان در ایــران نیز قیام‌های مردمی علیه رضا شاه آغاز گردید. این قیام‌ها منجر به سرنگونی حاکمیت خون‌آشام خانواده شاه و دستگاه شــکنجه‌گر آن ســاواک گردید. اما مداخلات امپریالیزم از خارج و ارتجاع مذهبی در داخل ایران، ســبب شــد تا ثمره خون صدها رزمنده به باد رود و بنیادگرایان اســلامی قدرت را به رهبری خمینی در دست گیرند. خمینی و رژیم فاشیست‌اش علاقه داشتند تا در افغانستان جای پا داشته باشند، بناءً شروع به مزدور پروری نمودند و در این بین کسانی را بهتر از بنیادگرایان شیعه و هزاره نیافتند.

رژیم ایران به تقویت گروه‌های هشتگانه در ایران پرداخت که قرار ذیل اند:

۱. حرکت اســلامی افغانستان: از شمار هشــت گروه که توسط رژیم ایران حمایت می‌شد یکی حرکت اســلامی افغانستان بود. این حزب توسط شیخ محمد آصف محسنی در ۱۹ حمل ۱۳۵۸ در قم ایران تاســیس شــد. اکثریت اعضا و طرفداران وی را شــیعه‌ها، قزلباش‌ها و هزاره‌ها تشکیل می‌دهد. محسنی از شــاگردان یکی از آیت‌الله‌های عراقی به نام سید ابوالقاسم خویی بود. وی قبل از کودتای هفت ثور در ســوریه زندگی می‌کــرد اما بعد از پیروزی انقلاب اســلامی ایــران و قدرت گرفتن خمینی، محسنی مورد حمایت رژیم ایران قرار گرفت و جهت ایجاد حرکت اسلامی به ایران خواسته شد.

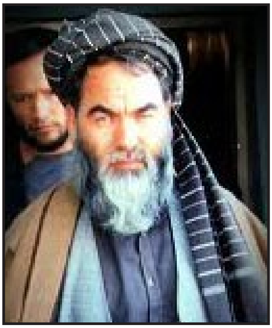


آصف محسنی

محسنی در اوایل بیشتر توجه به تدریس دیدگاه‌ها و فلسفه اســلامی شــیعه در بین جهادی‌ها داشــت، اما رقابت‌ها با سایر گروه مخصوصا حزب وحدت وی را بیشــتر تشــویق و متوجه ایجاد جبهات و تقویت بخش نظامی نمود. حرکت اســلامی عمدتا در مناطق اطراف شــهر مزار مثل چارکنت و مارمل و در ولایت غزنی و کندهار جبهات جنگی داشت.

در جریان جنگ‌های کابل یکی از طرف‌های درگیر حرکت اســلامی زیر رهبری محسنی بود. آنان قسمت‌های از شهر کابل مثل اطراف کارته سه و دارالامان را اشغال کردند و در کنار جمعیت اسلامی و شورای نظار علیه حزب اسلامی و حزب وحدت جنگیدند.

۲. ســازمان نصر افغانســتان: این گروه در تابســتان ســال ۱۳۵۸ در قم ایران تاسیس شد. در شــروع «گروه نصر» نام گرفت و بعدا ســازمان نصر شــد. این گروه از به هم پیوستن سه



عبدالعلی مزاری

گروه کوچک تشـکیل گردید. به همین دلیل در سال‌های اول نوعی از چند گونگی ایدئولوژیک در بین این سـازمان دیده می‌شود. افراد تندرو و بنیادگرا مانند عبدالعلی مزاری و کریم خلیلی عضویت این سـازمان را داشتند در حالی که یک عده از دموکرات‌ها مثل قسـیم اخگر و رحمـت‌الله افتخاری... هم در سـازمان نصر بودند. دموکرات‌ها مخالف خط امام و رژیم ایران بودند و تلاش داشـتند تا مسئله استقلال کشور و مبارزه علیه سوسـیال امپریالیزم روس را عمده بدانند. این اختلافات باعث شد تا در سال ۱۳۶۱ جناح بنیادگرا اخگر، افتخاری و سیدجواد علوی را از سازمان نصر بیرون کنند.

سـازمان نصر در ۱۳۶۸ در وحدت با دیگر گروه‌های شیعه‌ی مزدور ایران حزب وحدت را تشکیل داد.

۳. پاسـداران جهاد اسلامی افغانستان (سپاه): طرفداران این گروه ادعا دارند که پاسداران جهـاد در ۱۳۵۹ ایجـاد گردیـده اسـت و در ۱۳۶۲ اعـلام موجودیـت نمود. محمد اکبـری که بعـدا از رهبران حزب وحدت شـد یکی از بنیانگذاران این گروه می‌باشد. این گروه عمدتـا در مناطـق مرکزی و بامیـان جبهه و پایگاه داشـت. تعدادی زیادی از جنگجویان پاسداران جهاد اسلامی در ایران توسط سپاه پاسـداران تمرینات نظامی می‌دیدند و به تقلید از همتاهای ایرانی خـود آنان خود را سـپاه می‌خوانند. در بین مردم افغانستان هم این گروه به سپاه مشهور است.



کریم خلیلی

۴. جبهـه‌ی متحد انقلاب اسـلامی افغانسـتان: این جبهـه ۲۹ دلـو ۱۳۶۲ در نتیجه اتحاد پنـج گروه کوچک که عبارت بودند از مکتب توحید،فدائیان اسـلام، فداییان امت مسـلمان افغانسـتان، روحانیت افغانستان و جنبش مسـتضعفین افغانستان، بوجود آمد. عالمی بلخی یکی از رهبران این گروه بود، اینان عمدتا در صفحات شـمال افغانسـتان مثل ولایت بلخ، سـرپل، جوزجان و سمنگان جبهه داشتند.

۵. سـازمان حزب الله افغانسـتان: این سازمان در ۱۳۵۹ به سرپرسـتی احمد علی غور در هرات تاسیس شد. در هرات و بعضی از ولایت غربی پایگاه داشتند.



محمد محقق

۶. نهضت اسلامی افغانستان: این گروه توسط علی یاور افتخاری در ۱۳۵۸ در قم تاسیس شد. گفته می‌شود که اعضای آن عمدتا از هزاره‌های جاغوری بودند. در زمان جنگ ضد روسی در هرات و غزنی پایگاه‌های نظامی داشت.

۷. سازمان نیروی اسلامی افغانستان: این گروه در ۱۳۵۷ در قم تاسیس شد. موسس آن را سیدظاهر محقق گفته اند. این گروه در بامیان، بهسود و هرات پایگاه نظامی داشت.

۸. حزب دعوت اسلامی افغانستان: این گروه در خزان ۱۳۵۸ در قم تاسیس شد.

رژیم ایران بارها اقدام به آن کرد تا گروه‌های بنیادگرایی شیعه افغانی مقیم ایران را وحدت بخشد، اما بارها با شکست مواجه شد. با آن هم تحت فشار رژیم ایران و برای گرفتن امکانات بیشتر گروه‌های شیعه چند ائتلاف را تشکیل دادند که مشهورترین شان زیر نام «شورای ائتلاف اسلامی افغانستان» در اواخر سال ۱۳۶۵ بوجود آمد. این شورا که متشکل از هشت حزب معرفی شده در بالا بود، به ائتلاف هشتگانه و یا احزاب هشتگانه ساخت ایران معروف شد.

طوری که دیده شد رژیم فاشیستی ایران از شروع به تقویت مزدوران افغانی خود اقدام و مخصوصا گروه‌های هشتگانه مذهبی را حمایت می‌کرد، اما بعد از ختم جنگ با عراق در ۱۳۶۷ بیشتر روی این مسئله تمرکز داد. نتیجه این تلاش‌های ایران ایجاد وحدت بین گروه بنیادگرا شیعه بود، که از آن‌ها حزب وحدت اسلامی در ۱۳۶۸ به میان آمد. در شروع حرکت اسلامی جزء حزب وحدت بود اما بعدا بنابه اختلافاتی که داشتند از همدیگر جدا شدند. حزب وحدت توسط عبدالعلی مزاری رهبری می‌شد. از رهبران دیگرش محمدمحقق، کریم‌خلیلی هستند. در جریان جنگ‌های کابل این حزب به دو جناح تقسیم شد؛ یک جناح توسط عبدالعلی مزاری رهبری می‌شد و جناح دیگر را محمد اکبری رهبری می‌کرد.

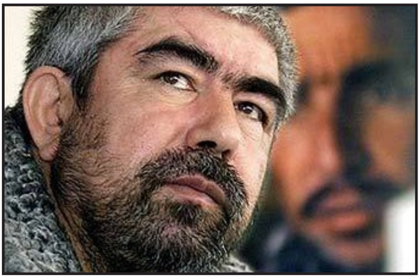
حزب وحدت در ۱۳۷۱ همراه با دیگر جهادی‌ها قدرت را گرفتند و در حمام خونی که در کابل برپا شده بود دست بالا داشتند. حزب وحدت مناطق هزاره نشین غرب کابل را تصرف نمود و دست به جنایاتی زدند که شنیدن و خواندن آن مو را بر بدن انسان راست می‌کند. با اشغال کابل توسط طالبان رهبر این حزب عبدالعلی مزاری توسط طالبان کشته شد. رهبران حزب وحدت مثل محقق و خلیلی با اشغال کشور توسط امریکا دوباره به قدرت رسیدند و در پست‌های مهم تکیه زدند. فعلا حزب وحدت به چهار شاخه انشعاب نموده است.

اولی به رهبری کریم خلیلی، دومی به رهبری محمد محقق، سـومی به رهبری محمد اکبری و چهارمی زیر رهبری قربان‌علی عرفانی می‌باشد.

جنبش ملی اسلامی افغانستان

این گروه توسـط عبدالرشید دوستم رهبری می‌شود که به دوستمی‌ها مشهور اند. دوستم یک دوره کورس کوتاه مدت اسـتخباراتی را در تاشـکند سپری کرده است. در سال ۱۳۵۷ در گروه دفاع خودی ولایت سرپل به عنوان سرگروپ تعیین گردید. گروه‌های دفاع خودی توسـط روس‌ها و رژیم دست‌نشانده به منظور سرکوب مقاومت ضد روسی در مناطق مختلف افغانستان ایجاد گردیده بود. گروه دوستم بعد از پیوستن چند گروه دیگر دفاع خودی ازبک تبار (ملیشه‌های پهلوان غفار و پهلوان رسول) در ۱۳۶۵ به غند و فرقه ارتقا نمود، این فرقه به نام فرقه ۵۳ یاد گردید و دوستم بحیث قوماندان آن برگزیده شد.

دوسـتم و افرادش در جریان جنگ مقاومت ضد روسی توسط روس‌ها و دولت نجیب در جنگ علیه مجاهدین مورد اسـتفاده قـرار می‌گرفت. آنان در هر منطقه که می‌رفتند و جنگ می‌نمودند تمـام مردم را قتل‌عام می‌کردند؛ آنان حتی به حیوانات هم رحم نداشـتند؛ تمامی دار و نـدار مردم را با خـود جمع کرده می‌بردند، به همین خاطر بین مردم ما به نام گلیم‌جم‌ها مشهور هستند.



عبدالرشید دوستم

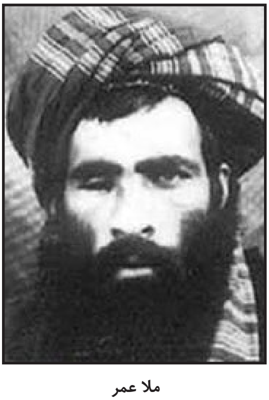
دوسـتم جهادی‌ها را کمک کرد تا قدرت را از رژیم نجیب بگیرند و در زمان جنگ‌های کابل یکی از طرف‌های جنگ بود. در دوران جنگ‌های کابل دوسـتم و افـرادش جنایات بیشـماری را علیه سـاکنان کابل مرتکب شده اند. با سـقوط بلخ بدسـت طالبان دوسـتم به ترکیه فرار کرد، اما به مجرد شـروع حملات امریکا به افغانسـتان، از سوی سـیا دعوت شد تا با شبه نظامیانش امریکایی‌ها را در جنگ علیه طالبان کمک کند. در کنار سایر اعمال غیر انسانی دوستم، وی متهم به قتل‌عام بیشتر از ۲۰۰۰ اسیر طالب است.

بنابه همکاری نزدیک با امریکایی‌ها و سازمان جاسوسی امریکا سیا دوستم و افرادش سهم بالایی در دولت کرزی دارند.

طالبان

در زمان جنگ مقاومت ضد روسی حزب یا گروه خاصی بنام طالبان وجود نداشت؛ فقط تعدادی از جبهات در جنوب قندهار وجود داشت که خود را طالبان می‌خواندند. اکثریت رهبران و قوماندانان طالب در زمان جنگ ضد روسی قوماندانان حرکت انقلاب اسلامی مولوی نبی و حزب اسلامی مولوی یونس خالص، بودند. در اوج جنگ‌های جهادی در افغانستان سال ۱۳۷۳ تعدادی از قوماندانان جهادی سابق در اعتراض به جنایات رهبران جهادی تشکلی را بنام «تحریک طلبای کرام» ایجاد نمودند. اینان هدف خود را جهاد علیه «شر و فساد» (منظور گروه‌های جهادی) اعلام کردند. ملا عمر رهبر این گروه در سال‌های جنگ ضد روسی از قوماندانان حزب اسلامی یونس خالص بود.

در واقعیت امر امریکا و متحدانش در منطقه (پاکستان و عربستان سعودی) از عملکرد جهادی‌ها در افغانستان خشنود نبودند، زیرا جهادی‌ها نتوانستند دولت با ثباتی را در افغانستان برپا نمایند و بیشتر مصروف جنگ با همدیگر شدند. ثبات در افغانستان برای امریکا بسیار اهمیت داشت. امریکا چشم به ذخایر طبیعی مخصوصا نفت کشورهای آسیای میانه که تازه با فروپاشی شوروی «آزاد» شده بودند، داشت. بنابه به موقعیت جغرافیایی که کشور ما دارد، افغانستان دروازه ورود به این کشورها محسوب می‌شود. بناءً ایجاد صلح و ثبات نسبی، و از همه مهمتر دولتی که منافع امریکا را در منطقه تامین کند، در افغانستان بسیار حتمی و حیاتی برای امریکا بوده و می‌باشد. با حرکت از این دید امریکا پس از ناامید شدن از جهادی‌ها به تقویت گروه جدید طالبان پرداخت. باز هم پاکستان و عربستان سعودی عملی‌کنندگان این برنامه شدند و طالبان را حمایت نمودند.


ملا عمر

طالبان در ۵ میزان ۱۳۷۵ کابل را به تصرف خود در آوردند که از اولین کارهای شان کشتن نجیب آخرین رییس جمهور رژیم دست‌نشانده روس‌ها و برادرش شاهپور بود. طالبان به عنوان جانشینان جهادی‌ها شروع به جنایت علیه مردم ما کردند؛ آنان با افکار قرون وسطی و متحجری که دارند قوانین غیرانسانی را وضع نمودند. براساس قوانین طالبان زنان از حق تحصیل، کار در بیرون از خانه، بیرون رفتن بدون همراه مرد، رفتن پیش داکتر و غیره محروم شدند. مراعات حجاب بر زنان که در زمان جهادی‌ها اجباری گردید در زمان طالبان

به چادری مبدل شـد. یعنی طالبان هیچ پوشـش دیگر را به اسـتثنای چادری به عنوان حجاب نمی‌شناختند و اگر زنی غیر از چادری بیرون از خانه می‌شد مورد لت و کوب قرار می‌گرفت و زندانی می‌شد. مردان هم از قوانین قرون وسطایی طالبان مستثنا نبودند. طالبان همه روزه به اندازه‌گیری ریش و موی سر آنان مشغول بودند، اگر کسی ریش، موی و یا لباسش مطابق شرع اسـلام نمی‌بود مورد لت و کوب و صدها توهین و تحقیر دیگر قرار می‌گرفت. پلیس مذهبی طالبان بنام «امربالمعروف و نهی از منکر» مانند سگ هر جا به جان مردم ما افتاده بودند.

اما سـتم طالبان محدود به این قوانین نبود، آنان به تاسـی از افکار رهبران شان قوم پشتون و پیروان فقه حنفی (سـنی‌ها) را برتر از همه می‌دانستند و دیگران را کافر خطاب می‌کردند. همین امر باعث شـد تا در جنگ‌های شمال کابل و ولایات پروان و کاپیسا (شمالی)، جنایات نابخشـودنی را علیه سـاکنان غیرنظامی این مناطق انجام دهند. آنان به کوچ اجباری مردم این مناطـق مبادرت ورزیدند و تمام خانه، باغ، تاک‌های انگور شـان را به آتش کشـیدند. طالبان همچنان با مردم هزاره و شیعه کشور ما دشمنی جنون‌آمیز داشتند، در جریان سقوط شهر مزار از دسـت دوستمی‌ها، طالبان به قتل‌عام مردم هزاره و شیعه دست زدند. قتل‌عام یکاولنگ داغ ننگ دیگریسـت بر پیشانی طالبان که در آن ۳۶۵ هموطن هزاره‌ی ما را کشتند. تجاوز جنسی بر زنان توسط طالبان از حربه‌های بوده که در جریان جنگ شمالی و مزار از آن استفاده شده است. جنایت دیگر طالبان انهدام بت‌های تاریخی بامیان است که هرگز تاریخ کشور ما آن را فراموش نمی‌کند.

امریکا و غرب برای تامین منافع اقتصادی خود در پنج سال حکومت طالبان بارها تلاش کرد تا با این گروه کنار بیایند، اما وضعیـت به گونـه‌ای بود که این کار اجرا نشـد و بالاخره امریکا بعـد از حادثه یازدهم سپتامبر تصمیم گرفت تا رژیم طالبـان را یکطرفه کند، چون دیگر بودش نه بـه نفع که به ضرر امریکا بود. حملات ناتو به رهبری امریکا و انگلسـتان در ۱۵ میـزان ۱۳۸۰ آغـاز



یکی از مقررات طالبی داشتن ریش مطابق شریعت اسلامی بود

گردید و ظرف یک و نیم ماه طالبان در کابل سقوط نمودند.

القاعده

سازمان تروریستی القاعده یک تشکل افغانی نیست اما چون در صحنه سیاسی افغانستان نقش داشته بهتر است کمی در مورد آن بدانیم.

در جریان جنگ ضد روسی صدها و هزاران جوان از کشورهای عربی برای جهاد علیه کفار به پاکستان فراخوانده شدند، تا در جنگ علیه روس‌ها شرکت کنند. آی.اس.آی پاکستان ده‌ها کمپ تربیه و آموزش تروریستان را در این کشور برپا کرد که توسط جنرالان و افسران پاکستانی تعلیم می‌دیدند. مصارف مالی این کمپ‌های تروریستی توسط پول‌های سی.آی.ای و کشورهای عربی تامین می‌شد. این عرب‌ها در چهارچوب تنظیم‌های جهادی به افغانستان اعزام می‌شدند تا بجنگند. سیاف و گروه اتحاد اسلامی‌اش، از جمله احزابی بود که بیشترین عرب را به افغانستان برای جنگ دعوت نمود.

اکثریت این جنایتکاران عربی افکار وهابی و سلفی (فرقه‌ای مذهبی که در کشورهای مصر و هند پایه‌گذاری شده و طرفداران زیادی در کشورهای عربی دارد) داشتند که در ضدیت با اسلام سنتی مردم ما بود. مردم بشدت از عرب‌هایی که برای جنگ به افغانستان می‌آمدند نفرت داشته و هیچگاهی هم به گرایشات مذهبی شان توجه نداشته اند. نفرت مردم زمانی چندین برابر شد که سیاف جنایت‌پیشه و حزبش زنان بیوه افغان را برای بادران عربی خود تحفه می‌دادند، و جنایتکاران عربی بعد از سپری کردن چند روز و ماه با آنان، زنان تیره‌بخت را رها و خود به کشور شان باز می‌گشتند.



اسامه بن لادن

در سال ۱۹۸۸ میلادی مطابق به ۱۳۶۷ هـ ش. اسامه بن‌لادن یکی از ملیونرهای عرب اساس تنظیم القاعده را در پاکستان گذاشت. اسامه از مهرهای خود سیا بود و به کمک دالرهای امریکا القاعده را ساخت و چریک‌هایش را آموزش داد. بعدها بین بادار و نوکر ناراضیتی‌های پیش آمد و اسامه جهاد علیه امریکا را اعلان نمود. اسامه متهم به بمب گذاری در پایگاه‌های

امریکا مستقر در عربستان سعودی و سفارت این کشور در کنیا شد و این مسئله او را به دشمن درجه یک امریکا تبدیل نمود. امریکا در پی ردیابی اسامه شد و اسامه به افغانستان پناه آورد.

امریکا و متحدانش یکی از بهانه‌های حمله به افغانستان را حضور اسامه بن‌لادن و پناه دادن طالبان به وی و دوستان تروریستش، عنوان کرده است. در حالی که امریکا از مسئله بسیار روشن چشم‌پوشی و آن و این می کند که اسامه بن‌لادن را نه طالبان بلکه سیاف به افغانستان دعوت نمود و جا داد. اسامه فقط چند ماه قبل از سقوط دولت مجاهدین به افغانستان آمد و سیاف از وی استقبال نمود. بعدها طالبان هم از وی حمایت نمودند و به دوست و همدم آنان تبدیل شد.

سقوط دولت دست‌نشانده و جنگ‌های جهادی

بعد از ترک روس‌ها از افغانستان دولت دست‌نشانده نجیب برای سه سال دوام یافت. اما بالاخره چون دیگر حمایت مالی و سیاسی شوروی را نداشت نتوانست بیشتر تاب بیاورد. تا این که در هشتم ثور ۱۳۷۱ تنظیم‌های جهادی قدرت را در کابل اشغال نمودند و در سایر ولایات هم این گروه‌ها تسلط حاصل نمودند. در حالی که امریکا، غرب، پاکستان، ایران و عربستان سعودی جشن پیروزی مزدوران خود را می گرفتند، مردم افغانستان شاهد برباد رفتن ثمره‌های مقاومت و قربانی‌های شان در جنگ علیه روس‌ها بودند.

نجیب که دیگر پشتوانه شوروی را با خود نداشت و نمی‌توانست مقاومت کند، ناگزیر



تنظیم‌های جهادی شهر زیبای کابل را به ویرانه تبدیل کردند

مانند هر دست‌نشانده دیگر پلان فرار از کشور را گرفت. شب ۲۷ حمل ۱۳۷۱ یک طیاره کوچک سازمان ملل متحد در میدان هوایی کابل نشست کرد، بینن سیوان نماینده ملل متحد در افغانستان در این طیاره بود. نجیب، برادرش احمدزی و جفسر با موترهای ملل متحد به طرف میدان هوایی در حرکت شدند که با آن طیاره فرار کنند، اما افراد دوستم که قبلا در میدان هوایی مستقر شده بودند مانع آنان شدند. نجیب و برادرش از آن شب به بعد در دفتر ملل متحد در کابل پناه بردند.

خلقی‌ها و پرچمی‌ها که با فروپاشی شوروی خود را بی‌پدر و مادر یافتند، فوری با بی‌شرمی تمام خود را به پای جهادی‌ها انداختند. اکثر رهبران پرچمی به دوستم و احمدشاه‌مسعود پناه بردند و خلقی‌ها خود را به گلبدین تسلیم نمودند. آنان تمام سلاح‌کوت‌های به جا مانده از روس‌ها و دولت دست‌نشانده را به یکی از گروه‌های جهادی تسلیم کردند و بیشتر رهبران شان با استفاده از قانون عفو عمومی که توسط دولت جهادی‌ها اعلان گردید به کشورهای خارجی فرار نمودند.

تنظیم‌های جهادی علیرغم تلاش‌های باداران امریکایی، پاکستانی، ایرانی و عربی شان هیچگاه با هم دیگر توافق ننمودند و متحد نشدند و همان گونه که ذکر شد بیشتر مصروف درگیری و جنگ و انتقامگیری بین خود بودند. وقتی سقوط رژیم کابل حتمی شد و نجیب در دفتر ملل متحد پناهنده شد، پاکستان هنوز نتوانسته بود رهبران جهادی را به توافق برساند. بناءً آی.اس.آی و نوازشریف صدراعظم پاکستان با عجله در نیمه شب ۲۴ اپریل ۱۹۹۲/ ۴ ثور ۱۳۷۱ رهبران جهادی را در گورنرهاوس پشاور جمع نموده و موافقتنامه‌ای را جهت تشکیل دولت موقت اسلامی بالای شان به امضا رسانید که به موافقتنامه پشاور مشهور است. براساس این موافقتنامه صبغت‌الله مجددی برای سه ماه رییس جمهور دولت موقت اسلامی تعیین گردید و تصمیم بر آن شد تا بعد از مجددی برهان‌الدین ربانی برای چهار ماه رییس دولت شود. مقام



صحنه‌ای از کشتار توسط تفنگداران حزب وحدت

صدراعظمی به گلبدین داده شد و سایر پست‌ها بین تنظیم‌های جهادی تقسیم شد؛ وزارت داخله به حزب سیاف واگذار گردید، وزارت معارف به مولوی خالص، وزارت خارجه به محاذ ملی گیلانی، وزارت دفاع به جمعیت اسلامی و ستره محکمه به حرکت انقلاب اسلامی داده شد. رهبران تنظیم‌های هفتگانه پای این موافقتنامه امضا نمودند (تمام رهبران احزاب هفتگانه در این جلسه حضور داشتند، به جای گلبدین نماینده‌اش قطب‌الدین هلال شرکت کرده بود که وی از طرف حزب اسلامی در موافقت نامه امضا کرد).

فردای امضای این موافقتنامه یعنی در ۵ ثور نیروهای گلبدین، مسعود و دوستم درگیری و جنگ شدید را در کابل آغاز کردند. دوستمی‌ها قبلا در کابل جابجا شده بودند و مسعود در رابطه پنهان و عیان با دوستم و جنرال‌های پرچمی مثل نبی‌عظیمی و بابه‌جان پلان اشغال کابل را سنجیده بود. نیروهای گلبدین هم به همکاری خلقی‌ها تا ارگ رسیده بودند. اولین درگیری در کابل شامگاه ۵ ثور بین مسعود و دوستم از یک طرف و گلبدین از طرف دیگر آغاز گردید. جنگ در نزدیکی تپه بی‌بی مهرو و شفاخانه مرکزی اردو بین این گروه‌ها شروع شد و تا ساحات شش‌درک، رادیو تلویزیون، پل مکروریان و چهاراهی آریانا ادامه داشت. جنگ تا روز هفتم ثور ادامه داشت و در هشتم ثور صبغت‌الله مجددی وارد کابل شد. نبی‌عظمی



جهادی‌ها در اولین روزهای ورود شان در کابل

که خود در رکاب شــورای نظار و احمدشاه مســعود می‌جنگید تلفات این سه روز اول جنگ در کابل را ســه هزار نفر نوشــته که تا ۱۵ ثور یعنی فقط ده روز بعد از شــروع جنگ تلفات شهروندان کابل به شش هزار رسیده است.

شــهر کابل در جریان جنگ مقاومت ضد روســی تحت حاکمیت رژیم دست‌نشانده بود و تقریبا در سرتاســر افغانستان از معدود جاهای بود که در جریان جنگ کمتر آسیب دیده بود. نجیب و اطرافیانش قبل از ســقوط شــان چندان فرصت غارت و چپاول شهر را نیافتند، بناءً به یک مفهوم شــهر صحیح و سلامت تســلیم جهادی‌ها شد. گروه‌های جهادی که خود را فاتحان جنگ می‌دانستند، تمامی دارایی‌های شهر کابل و جان و مال ساکنان این شهر را غنیمت جنگی خود محسوب نمودند و در اولین روزها از رهبران گرفته تا قوماندانان و عساکر شان هر کدام نظر به قدرت و توان خود به چور پرداختند.

در ظرف یک ماه و نیم، جنگ به تمامی نقاط شــهر کابل و حومه آن کشــانیده شده بود. گلبدین مقر فرماندهی خود را چهارآسیاب تعیین نمود و به بهانه این که "کمونیست"ها (دوستم) در دولت هســتند از گرفتن پست صدراعظمی ابا ورزید. گلبدین از جنوب کابل چهارآسیاب کابل را به راکت بست که در این جریان هزاران هموطن ما جان و مال خود را از دست دارند. مسعود و دوستم با طیاره‌های جیت که در اختیار داشتند مناطق جنوب و غرب کابل را بمباران می‌کردند. حزب وحدت و اتحاد سیاف غرب کابل مناطق دشت‌برچی، کوته‌سنگی، پوهنتون کابل، خوشــحال‌خان، قرغه و افشار را تحت تصرف داشتند. سیافی‌ها بنابه داشتن افکار وهابی هزاره‌ها و شیعه‌ها را دشــمن می‌دانستند، وحدتی‌ها که دست‌پرورده‌های رژیم فاشیستی ایران بودند پشــتون‌ها و سنی‌ها را دشــمن می‌گفتند. جهادی‌ها نفاق قومی، زبانی و منطقوی را بین مردم ما انداخته و حاد نمودند. صدها انسان بی‌گناه از سوی سیافی‌ها و گلبدینی‌ها، مسعودی‌ها و جمعیتی‌ها بخاطر هزاره بودن یا تاجیک بودن از سوی وحدتی‌ها و دوستمی‌ها بخاطر پشتون بودن شان دستگیر، شــکنجه و کشته شده اند. جنایاتی که در این دوران توسط تنظیم‌ها انجام شــده است عبارتند از: چور و چپاول اموال مردم و دارایی‌های عامه، تجاوز به زنان و دختران (در مواردی هم به مردان و پســران)، دستگیری و شکنجه غیرنظامیان، اختطاف و سر به نیست کردن غیرنظامیان. موزیم کابل که یکی از موزیم‌های معتبر در جهان بود توســط جهادی‌ها به تاراج رفت و بســیاری از آثار تاریخی دیگر کشــور هم به قیمت ناچیز در بازارهای پیشاور به فروش رسید.

در جریان چهار ســال جنگ و جنایت در کابل حدود ۸۰ هزار غیرنظامی کشــته شد؛ ۸۰

درصد شـــهر ویران شد؛ بیشمار زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند. دختران برای نجات شـــان از تجاوز دست به خودکشی می‌زدند و یا توسط فامیل‌های شان کشته می‌شدند. براساس آمار ســـازمان جهانی مهاجرین یک و نیم میلیون مردم از افغانستان طی این مدت به پاکستان و ایران مهاجر شدند و هزاران تن دیگر از مناطق خود به نقاط دیگر افغانستان بیجا شدند.

تمام شـــهر کابل و اطراف آن متاثر از جنگ شـــده بود اما مناطق شهر کهنه کابل (کوچه خرابـــات، دروازه لاهـــوری، کوچه هندوگـــذر و بالاحصار) کاملا به ویرانه تبدیل شـــد. این ســـاحات بین ســـه جناح درگیر ـحزب اســـلامی گلبدین، شـــورای نظار و جنبش دوستم ـ قرار داشـــت. نیروهای شـــورای نظار در کوه‌آسمایی و تلویزیون مســـتقر بود و مناطق تحت نفوذ حزب اســـلامی و حزب وحدت را راکت‌باران می کردند، خانه‌های غیرنظامیان همیشـــه مورد هدف گرفته می‌شد. دوســـتمی‌ها بالاحصار کابل، تپه مرنجان، میدان هوایی کابل، کارته نو، شاه‌شـــهید، چمن حضوری و مکروریان کهنه را زیر کنترول خود داشـــتند. دوستمی‌ها از تپه مرنجان و بالاحصار مناطق مسکونی اطراف را که در کنترول نیروهای حزب اسلامی و شورای نظار بود مورد حمله توپ و راکت قرار می‌دادند. مرکز اصلی دوســـتمی‌ها که در آن جنایات بیشماری انجام شده است مکانی به نام قرارگاه نقلیه می‌باشد. این قرارگاه در سرک بین کارته نو و شاه شهید موقعیت داشت؛ افراد این قرارگاه خانه‌های مردم کارته نو و شاه شهید را چور و چپاول نمودند و به ده‌ها زن و دختر تجاوز نمودند. خود قرارگاه هم محلی بود برای جنایت



ویرانه‌های افشار کابل بعد از قتل‌عام در آنجا

بر زنان و دختران زیادی که برای تجاوز جنسی این جا نگهداری می‌شدند.

یکـــی از جنایات ســازمان یافتــه در دوران جنگ‌های کابل قتل‌عام افشـــار اســت که در روزهای۲۲ و ۲۳ دلو سال ۱۳۷۱ به راه افتاد. نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف با همدیگر یکجا بــه مناطق تحت کنترول حزب وحدت در غرب کابل حمله کردند. آنان می‌خواســتند حزب وحدت و رهبران شـــان را از محل قوماندە شـــان که پوهنتون تعلیــم و تربیه کابل بود برانند. پلان حمله از قبل افشا شده بود و رهبران حزب وحدت به شمول عبدالعلی مزاری قبلا فرار و پایگاه‌های شـــان را تخلیه نموده بودند. در دو روز حمله فقط غیرنظامیان و مردم افشار بودند که قتل‌عام شدند، مورد تجاوز قرار گرفتند و خانه‌های شان چور و چپاول شد.

در چهار ســـال حاکمیت جهادی‌ها در افغانســـتان این تنها شهر کابل نبود که در آن جنایت صورت گرفته، احزاب اسلامی در اکثر ولایات کشور جنگ و جنایت را به راه انداخته بودند. شهر مزار از جاهای دیگریست که شاهد جنگ، چور، چپاول و تجاوز جنسی گروه‌های جهادی مختلف بوده اســت. حزب وحدت به رهبری محمد محقق، جنبشی‌ها و جمعیتی‌ها در این شهر اعمال غیرانسانی را مرتکب شده اند.

در اکثـــر موارد گروه‌های جهادی مربوط یک قوم جنایت علیه قوم دیگر انجام می‌دادند، اما کم نیست مواردی که جهادی‌ها عین اعمال را علیه مردمی که مربوط قوم خود شان می‌شد مرتکب شـــده انـــد. در ولایت بامیان اکثر درگیرها و جنگ بیـــن گروپ‌های مربوط به حزب وحـــدت جناح اکبری و مزاری و محقق صـــورت می‌گرفت. این نیروها خانه‌های مردم هزاره را کـــه از ملیت خود شـــان بود چور و چپـــاول کردند و به زنان و دختـــران تجاوز نمودند. به همین گونه ســـیافی‌ها و گلبدینی‌ها پشـــتون‌ها را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ و جنبشی‌ها و جمعیتی‌ها در برابر ازبک‌ها و تاجیک‌ها جنایت کردند.

دوران حاکمیت طالبان

همان گونه که در معرفی طالبان گفته شـــد؛ حرکت طالبان در ســـال ۱۳۷۳ از قندهار آغاز گردید و به حمایت آی.اس.آی پاکســـتان و ارتجاع عرب توانســـت طی مدت دو سال قسمت اعظم افغانســـتان و کابل را بدســـت آورد. مردم افغانســـتان که از ظلم و جنایات جهادی‌ها در گوشـــه و کنار کشور به ستوه آمده بودند، طالبان را یک نیروی «نجات‌دهنده» تصور نمودند و در بعضی مناطق قدرت گیری شـــان را جشـــن گرفتند. اما جنایات طالبـــان، اعمال و قوانین غیرانســـانی و قرون وسطایی شـــان در اولین روزها به مردم ما ثابت ساخت که اینان جانشینان

خاینان جهادی اند.

طالبان طی پنج سال حاکمیت خود مردم ما را به قهقرا و جهل بردند؛ از علم و دانش عصر نوین در کشـــور خبری نبود؛ مکاتب پســرانه به مدرسه‌های اســلامی مبدل شده بود و در آن فقط شـــاگردان دورس دین فرا می‌گرفتند؛ مضامین ساینسی کفر خوانده شد و از چهارچوب تقیســـم اوقات تعلیم و تربیه حذف گردید؛ در پوهنتون‌ها هم اکثر مضامین اســـلام درس داده می‌شـــد و مضامین علمی به مضامین فرعی تبدیل شده بود. این وضعیت باعث شد که اکثریت روشنفکران کشور را ترک کنند.

طالبان ۹۵ درصد خاک افغانســـتان را تحت حاکمیت خود درآوردند. ۵ درصد باقی مانده که شـــامل دره پنجشـــیر و قسمت‌های از ولایات شمالی کشـــور مثال تخار می‌شد زیر کنترول ائتلاف شمال بود. جهادی‌ها در برابر طالبان دو روز هم در کابل مقاومت نکردند و همه آنان به طرف شمال کابل فرار نمودند و بالاخره طالبان ساحه حاکمیت آنان را محدود به دره پنجشیر نمود و سایر ولســـوالی‌های ولایات شمال کابل توسط طالبان تصرف شد. جهادی‌ها که عمدتا شـــامل شورای نظار، جمعیت اســـلامی، اتحاد ســـیاف و بعضی از قوماندان دیگری که در این مناطق حاکمیت داشـــتند، یک ائتلاف را در شمال کشور بنام ائتلاف شمال بوجود آوردند که هدف خود را از همه اولتر مقاومت علیه طالبان تعیین نمودند. رهبری این ائتلاف عمدتا بدست احمدشاه مسعود بود.

طالبـــان در دوران حاکمیت خود جنایات بیشـــماری را انجام دادند. آنان مردم شـــمالی را قتل‌عام نمودند، خانه، زمین و باغ‌های شان را به آتش کشیدند. از جنایت دیگر طالبان قتل‌عام در یکاولنگ ولایت بامیان می‌باشد. در آن وقت پایگاه خلیلی در قریه دره چاشت قرار داشت. ۹۰ نفر از موسفیدان یکاولنگ نزد خلیلی رفتند تا در زمســـتان حمله را متوقف ســـازد و این پیشنهاد از ســـوی خلیلی پذیرفته شد. ولی به تاریـــخ ۱۸ جـــدی وی حمله خود را بر مرکـــز طالبان آغاز نمود که بعد از ۶ ســـاعت درگیری دوباره عقب نشست. طالبان جوانان قرای مختلـــف یکاولنگ را متهم کردند



طالبان شلاق بدست

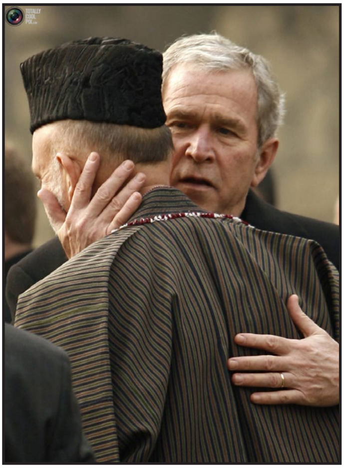
که در حمله خلیلی را یاری رسانده اند. فردای آن روز طالبان به دستور رهبری خود از قندهار در تمام قریه‌های یکاولنگ دستگیری جوانان را آغاز کرد و ۳۸۶ نفر از جمله یک زن به اسم فاطمه (خانم سیدعلی پناه از قریه لیلو) را دستگیر و آنان را در نقطه دهن شوراب و پشت موسسه اکسفام برده، همه را تیرباران نمودند. وقتی طالبان یکی از دستگیر شدگان بنام سید صفدر را می‌خواستند بکشند، پسرش میرعلی با لگد یکی از طالب‌ها را می‌زند که با این عمل طالبان وحشی‌تر شده، میرعلی را پوست می‌نمایند.

طالبان با آن که بیشتر بخش‌های کشور ما را زیر کنترول خود داشتند اما از طرف سه کشور: پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به رسمیت شناخته شدند. امریکا و غرب رابطه پنهانی با طالبان داشت و همیشه وعده به رسمیت شناختن حکومت طالبان را می‌دادند در صورتی که این حکومت روی عبور لوله‌های گاز با آنان موافقت کند.

با وجودی که طالبان قرون وسطی‌ترین رژیم را در افغانستان برپا کرده بودند و به طور آشکارا حقوق زنان و سایر شهروندان را پامال می‌نمودند، دنیای غرب و امریکا در برابر آنان خاموشی اختیار کرده بودند. مطبوعات جهان در زمان حاکمیت طالبان کمتر از آنچه در افغانستان می‌گذشت گزارش می‌دادند. تا بالاخره که حملات تروریستی یازدهم سپتامبر رخ داد و وضعیت تغییر کرد.

یازدهم سپتامبر و اشغال افغانستان توسط ناتو و امریکا

در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ طیاره‌های خطوط هوایی امریکا به دو ساختمان تجارتی این کشور واقع در شهر نیویارک و مرکز نظامی امریکا پنتاگون حمله نمودند که در نتیجه آن ۳۰۰۰ شهروند غیرنظامی امریکا کشته شد. این مسئله دنیا را تکان داد. دولت امریکا که در راس آن جورج بوش (بوش پسر) قرار داشت القاعده و شخص اسامه بن‌لادن را مسئول این حملات خواند. بوش و دولتش ادعا نمودند که چون اسامه بن‌لادن در افغانستان به سر می‌برد و دولت طالبان حاضر نیست وی را به امریکا تسلیم نماید بناءً امریکا حق دارد که به افغانستان حملات نظامی را آغاز نماید. در ۱۵ میزان ۱۳۸۰ «سازمان پیمان اتلانتیک شمالی» (ناتو) تحت رهبری امریکا و انگلستان بمباردمان افغانستان را شروع کردند. این حمله بدون هرگونه تصمیم‌گیری و قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد انجام شد. اما امریکا حمله نظامی به افغانستان را بنابه ماده ۵۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل توجیه نمود که براساس آن اگر یک کشور مورد حمله نظامی کشور دیگر قرار می‌گیرد، حق دارد تا به دفاع از خود متوسل به


کرزی و بوش

حمله نظامی متقابل شود.

در ۲۲ عقرب ۱۳۸۰ طالبان در کابل سقوط نمودند و به ترتیب شهرهای دیگر افغانستان سقوط کرد. نیروهای ائتلاف شمال امریکا و متحدانش را در این عملیات کمک می‌نمودند. امریکا که شناخت کافی از ماهیت جهادی‌ها داشت بار دیگر به توزیع دالر بین آنان شروع کرد و هر کدام آنان را خریده و «متحد» خویش ساخت. ائتلاف شمال بار دیگر به زور و حمایت امریکا و ناتو قدرت را در افغانستان گرفت و برهان‌الدین ربانی رییس جمهور شد. در دسامبر ۲۰۰۱ غرب تحت رهبری سازمان ملل متحد کنفرانسی را در بن آلمان تدویر نمود که در آن رهبران جهادی مخصوصا ائتلاف شمال، طرفداران ظاهر شاه و تعدادی از روشنفکران غرب‌نشین شرکت داشتند. جلسه بن حامد کرزی را به حیث رییس دولت موقت تعیین نمود و جهادی‌ها با گرفتن اکثریت پست‌های مهم دولتی بار دیگر به چور و چپاول مردم آغاز کردند. همچنان در جلسه بن فیصله شد قانون اساسی افغانستان تدوین گردد و زمینه برای انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی تا دو سال آینده مساعد شود.

در زمان حکومت انتقالی حامد کرزی قانون اساسی افغانستان در لویه جرگه‌ای که به همین مناسبت برگزار گردیده بود، به تصویب رسید. این لویه جرگه از ۲۲ قوس الی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ دوام نمود. در روز پنجم این جلسه یعنی در ۲۶ قوس ملالی جویا نماینده مردم فراه در سخنرانی دو دقیقه‌ای خود سران جهادی را که اکثریت در لویه جرگه حضور داشتند، جنایتکار جنگی خطاب کرد و خواهان محاکمه آنان گردید. این واقعه ملالی‌جویا را به قهرمان ملی و شجاع‌ترین زن افغانستان بدل نمود و جهادی‌ها را بشدت خشمگین ساخت.

در ۱۳۸۳ اولین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان برگزار گردید که کرزی در آن برنده انتخابات اعلام شد. در ۱۳۸۴ انتخابات شورای ملی برگزار شد، جهادی و امریکا با قدرت و امکاناتی که داشتند تلاش نمودند تا بیشتر نمایندگان وابسته شان وارد پارلمان شوند. گفته می‌شود که جهادی‌ها توانستند ۸۰ در صد کرسی‌های شورای ملی را از آن خود کنند. لیکن یک تعداد انگشت شمار افراد دموکرات و مستقل هم توانستند به این دور پارلمان راه

یابند. از جمله ملالی جویا با بیشترین رای از ولایت فراه نماینده مردم شد. نطق‌های قاطع و افشاگرانه ملالی اکثر اعضای شورا را عصبی می‌کرد و به فحش و ناسزاگویی حتی تا مرز لت و کوب وی پیش می‌رفتند. بالاخره در ۳۱ ثور ۱۳۸۶ پارلمان افغانستان عضویت ملالی را در پارلمان به تعلیق درآوردند. ملالی در یک مصاحبه تلویزیونی پارلمان افغانستان را «بدتر از طویله» خطاب کرده بود و این مسئله بهانه‌ای شد برای تعلیق وی. در آن زمان محمد یونس قانونی از یاوران نزدیک احمدشاه مسعود و از رهبران ائتلاف شمال ریاست پارلمان افغانستان را به عهده داشت.

دومین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی هم به ترتیب در ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ برگزار گردید. تقلب و تهدید در این دوره‌ها به مراتب بیشتر از دوره‌های قبلی بود. جهادی‌ها و دولت کرزی تمام تلاش شان را نمودند تا از ورود افراد مستقل و پاک در پارلمان جلوگیری کنند.

بعد از حمله امریکا و ناتو به افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱ کشور ما به یک کشور اشغال شده تبدیل شد و دولت و دم و دستگاه دست‌نشانده بر آن توسط امریکا نصب گردید. این وضع در چند سال گذشته افغانستان را به مرکز مافیای مواد مخدر، فاسدترین کشور دنیا، خطرناکترین کشور برای زندگی زنان و یکی از فقیرترین کشورهای دنیا تبدیل کرد.



عساکر امریکایی در حال تلاشی روستاهای افغانستان

انتشارات محسن
Mohsin Publications